جامعه شناسی

احمد قاسمی

فهرست

۱ ـ چه فرقی بین افراد موجود است؟	۵
۲ ـ افرادپروردهٔ محیط خودهستند	۶
۳ ـ اختلافات افراد راجامعه بوجود آورده‌است	۱۰
۴ ـ اجداد اولی ماچطورزندگی میکردند ؟	۱۴
۵ ـ اختلافات اجتماعی چطور پیداشد ؟	۱۶
۶ ـ قانون چطور پیداشد ؟	۲۱
۷ ـ چطور شیرهٔ زحمتکشان را میمکیدند ؟	۲۴
۷ ـ کلادیاتورها	۲۷
۸ ـ نبرد اسپارتاکوس	۳۰
۹ ـ مبدل شدن غلام به سرف	۳۶
۱۰ ـ ازبین رفتن مالکیت‌های کوچك ومتوسط	۳۸
۱۱ ـ سرف‌ها وسایر دهقانان	۳۹
۱۲ ـ واسال وسینیور	۴۳
۱۳ ـ بیماری ، قحطی ، مرك ، طغیان	۴۶
۱۴ ـ صنعت وتجارت تاقرن یازدهم	۴۹
۱۵ ـ صنعت وتجارت پس‌ازقرن یازدهم	۵۱
۱۶ ـ پیدایش بورژوازی وشهرهای آزاد	۵۴
۱۷ ـ شهرهای فئودالیتهٔ کمون	۵۵
۱۸ ـ بسط صنعت وتجارت [illegible]فئودالیته را برهم میزد	۵۶

۱۹ ـ بیرون ریختن یهودیها ازانگلستان ۵۹
۲۰ ـ پیدایش قانون کار ۵۹
۲۱ ـ شورش دهقانها ـ برافتادن سرواژ ازانگلستان ۶۱
۲۲ ـ تأثیر صنعت پارچه بافی دروضع سرف‌ها ۶۲
۲۳ ـ نظر کلی بدورهٔ فئودالیته تا آخر قرن ۱۳ ـ بسته شدن تجارت مدیترانه ۶۳
۲۳ ـ نظر کلی بدورهٔ فئودالیته تا آخر قرن ۱۳ ۷۰
۲۴ ـ نظر کلی به قرون ۱۴ ـ ۱۵ ۷۳
۲۵ ـ قرن ۱۶ ـ تغییرات بزرگ درصنعت و تجارت ۸۲
۲۶ ـ تاریخچهٔ مختصر صنایع ۹۵
۲۷ ـ ازمشخصات قرن ۱۷ ۱۰۱
۲۸ ـ ازمشخصات قرن ۱۸ ۱۰۳
۲۹ ـ شاه وبزرگان ۱۰۷
۳۰ ـ باستیل ۱۰۸
۳۱ ـ زندگی تودهٔ ملت فرانسه پیش‌ازانقلاب ۱۱۱
۳۲ ـ شورشهای قبل ازانقلاب ۱۱۳
۳۳ ـ انقلاب فرانسه اجتناب ناپذیر بود ۱۱۶
۳۴ ـ چندمنظره ازانقلاب فرانسه ۱۱۹
۳۵ ـ اعلامیهٔ حقوق بشر ۱۳۸
۳۶ ـ دوماده‌ازقانون‌اساسی ۱۷۹۵ ۱۴۰

۱

چه فرقی بین افراد موجود است

بیست و چهار سال پیش در یکی از روز های دی ماه در همسایگی ما ، در یکی از خانه های مجلل ، طفلی متولد شد که تمام اهل محل برای خوش آمد پدر و مادرش ولادت اورا جشن گرفتند.

یك نفر پزشك و یکنفر ماما از یك هفته پیش مراقب و لادت او بودند و همین که بدنیا آمد وی را بدایهٔ مهربان و زیبایی سپردند واطاقی مخصوص وی آراستند .

درهمان موقع در سرمحلهٔ ما یك زیرزمین غارمانند درزیر یك دکان بقالی بادیوار های کاهگلی قرارداشت که قسمت‌های زیادی از کاهگل آن ریخته وآن را بیشتر بغار شبیه ساخته بود .

نور آفتاب فقط از درب غار که نیم متر پائین تر از زمین قرار داشت وبلندی آن رویهم رفته بیش ازیك‌متر ونیم نبود بداخل این مغاره نفوذ میکرد . دراین زیر زمین یك خانواده یعنی یك پدر و یك مادر و یك پسر دو ساله منزل داشتند وزمستانها از عموی پیر خانواده، که‌بآنها پناه‌می‌آورد نیز پذیرایی میکردند . اتفاقاً در شب همان روز مادر خانواده درحالی که هیچ پرستاری جز شوهر و هیچ وسیلهٔ پوشش و آسایش جز لحاف پاره ـ پارهٔ خویش نداشت فرزندی زائید که سه‌ساعت بعد از شست و رما هنوز چشم بدنیا نگشوده رخت از دنیا بربست .

چه فرق بین این طفل و آن طفل که در آن خانهٔ مجلل بدنیا آمد موجود بود ؟ چرا برای ولادت او ده ها نفر جشن گرفتند و برای مرگ این یکی هیچ چشمی جزچشم مادر و پدرش نه گریست ؟ چرا پزشك و ماما بسراغ این‌یکی نرفتند ؟ چرا یك بستر گرم نصیب این مهمان عزیز نبود؟ وچرا یکی از آنها نصیبی از دنیا نداشت ودیگری کلیهٔ نعمت های دنیارا

برای خود آماده دید ؟ آیا آن یکی تقصیری داشت که به این بلیه دچار شد ؟ اگر آن طفل را شبانه از بستر مرگ بر میداشتند و از سرما محفوظ نگاه داشته روز بعد بطور پنهانی بجای این یکی میگذاردند ، آیا سر نوشت وی تغییر نمیکرد ؟ البته تغییر می کرد واو هم درجزو «آوازاددها» درمی‌آمد .

از این مشاهده چه نتیجه میگیریم ؟

چنین نتیجه میگیریم که همهٔ مردم یکسان بدنیا می‌آیند واختلافاتی که درمیان مردم دیده می شود غالباً ازاختیار آن ها بیرون است ومربوط بموقعیت اجتماعی آنهاست .

***

۲

افراد بردردهٔ محیط خود هستند .

آن طفل نوزاد مرد ولی برادر دو سالهٔ او زنده ماند اگر ما این بچه را و آن بچه اعیان را در میدان زندگانی تعقیب کنیم نکته‌ای که‌دربالا بیان کردیم بهتر آشکار میشود .

این‌طفل فقیر که حسین نام‌داشت پدرش هیزم شکنی میکرد و مادرش درکارهای خانگی بخانوادههای محل کمك میفرمود ومثلارختشویی میکرد و ازاین راه دستی بدهان شوهرمیزد . هروقت برای رختشویی بصحرا میرفت حسین راکشان کشان با خود میبرد و وقتی‌که بزرگتر شد قسمتی‌ازرختها را روی سراو میگذاشت . اما گاهی که‌مثلا برای‌کاریك ساعته ازغار خارج میشد حسین را درداخل زیر زمین گذاشته در را بروی او میبست تا بیرون نیاید وزیر دست و پانرود . حسین طبیعتاً مزاج خوبی داشت ، امادرچهارسالگی یکدفعه سینه‌پهلوی سختی گرفت‌وچون پوشش کافی و پرستار و طبیب ودوانداشت ، نزدیك بمرگ شد وپس‌از آنکه تصادفاً از چنگ مرگ نجات‌یافت بکلی ضعیف ومردنی گردید وهمیشه از سینه مینالید.

وقتی که بزرگ شددیگر نمیتوانستنداو را درزیر زمین نگاه دارندواو باکمال آسایش خاطر درگرد و خاك وگل‌ولای کوچه غلت‌میزد وباهمسالان ولگرد خود تیله‌بازی میکرد ، وچون نزدیك بود اوهم بولگردی وبیکاری عادت‌کندهنوز دهسالش تمام نشده بود که‌او رابدکان پینه دوزی سپردند تا هم حرفه‌ای یادبگیرد وهم‌از توی‌کوچه جمع‌شود. حسین‌در روزهای اول کتك زیاد ازاستاد خود اما بزودی هوش فراوانی نشان داد ، بطوری که پس از چندماه علاوه برابنکه ناهارش رامیدادند روزی دوریال هم‌برایش مزدمعین کردند . کم‌کم کار حسین خوب شد، و مزدش بروزی پنج‌ریال ویك تومان

رسید و هنوز شانزده سالش تمام نشده بود که روزی پانزده ریال مزد میگرفت.

کارگاه کفاشی خیلی یکنواخت و خسته کننده بود ، صبح که کارگرها بمغازه می‌آمدند قریب نیمساعتی مجلسشان گرم بود و باهم صحبت می کردند اما بزودی حرفشان تمام میشد و همگی در سکوت فرو میرفتند و فقط صدای تپ‌تپ چکش، کشیده‌شدن نخ بگوش میرسید گاهی بعضی از کارگران زمزمه میکردند ولی زود ساکت میشدند و همان حالت افسردگی را بخود میگرفتند .

در این سکوت در فکر چه بودند ؟ تقریباً می توان گفت که هیچ فکری درسر نداشتند . زیرا که هیچ عالمی غیر از همان عالم کفاشی و آن فضای تنگ و دلگیر نداشتند. آن‌ها زندگانی را میگذراندند بدون آنکه بگذشتن زندگانی واقف باشند . برای آنها زندگانی جز کار کردن و رنج بردن معنی دیگری نداشت .

صبح برسر کار می آمدند و ساعت هشت و نه و گاهی ده از کار دست می کشیدند و هر کدام بطرف خانهٔ خویش رهسپار شده بدن خسته و کوفتهٔ خود را بدست خواب میسپردند و فردا از هول اینکه موقع کار دیر نشود ، از خواب میجهیدند و مانند افزار های بیجان و خود کار بسوی کارگاه می‌شتافتند .

حسین پروگرام را خیلی منظم انجام میداد و دلخوش بود از اینکه دا ل مردها شده است و مزد میگیرد و میتواند بپدر و مادر خویش کمك کند . اما چند سالی که گذشت کم کم خسته شد ، زیرا که هیچ چیز جدیدی در زندگانی او پیش نمی‌آمد ، جسم او خسته شده بود ، روح او کشته شده بود ، اصلا نمیدانست برای چه زنده است و چه دلخوشی دارد .

این حالتی که حسین به آن مبتلا شده بود ، این افسردگی و ملالت که عموماً دامن گیر محرومین اجتماع میشود ، بزرگترین خطر زندگانی است و اشخاص را یا بخودکشی و یا بفساد (که در حقیقت خودکشی تدریجی است) می کشاند . یگانه چارهٔ این مرض خطرناك ایجاد روح مبارزه است .

باید با این سرکوب دیدگان اجتماع نداد که مأیوس نباشید ، دلسرد نشوید ، زندگانی بخودی خود ناگوار نیست ؛ اگر مسیر عمر را تغییر بدهید ، اگر این لجن‌زارها را از جویبار عمر دور کنید بسیار شیرین و خوشگوار خواهد شد .

آیا همه در دنیا بدبخت اند ؟ آیا همه در فقر و فلاکت زیست می کنند ؟ چرا بعضی ها خوشبخت شدند ؟ چرا بعضی ها به آسایش رسیدند ؟ چرا درهای

خوشبختی برروی شما بسته است ؟ چرا محکوم بزجر ومذلت هستید ؟ بجای آنکه مأیوس میشوید واززندگی دست می‌کشید ، درصدد حل این مسئله‌های زندگی باشید . آنوقت خواهید دید که هرروز دل خوشیهای جدیدی برای شما پیش میاید وهرروز نوراامد بیشتری دردل شما تابیده میشود.

اما حسین درمیان چه‌اشخاصی زندگانی میکرد ؟ درمیان اشخاصی که همهٔ آنها درسایهٔ افسردگی وملالت‌قرار گرفته بودند ،درمیان کسانی که‌روح مبارزه درآنها دمیده‌نشده بودودر حقیقت «دل‌مرده» بودند. از اینجهت‌مرض ملالت بحسین سرایت کرد واو را کم کم بطرف فساد کشانید . میخواست سختی‌های زندگی‌رافراموش‌کند وهیچ‌راهی‌درپیش پای‌او جزتوسل بمیخانه‌ها و عشرت خانه‌ها نبود .اوهم مانند هزاران بیچارهٔ دیگر بطرف این کانون تباهی جلب‌شد .

گاهی درروی یکی‌از دندان‌های شمایك نقطهٔ کوچك سیاهی پیدامیشود که بنظر اول هیچ قابل اهمیت نیست . اما آن نقطه کار خود را میکند وهر روز بزرگتر می‌شود ، بطوری که یك روز تمام دندان را فرا میگیرد وآن رامیپوساند فساد اجتماعی هم بهمین طریق ظاهر می شود وهمین خاصیت را دارد .

یکی دوسال نگذشت که حسین درغرقاب فساد غوطه‌ور گردیدبطوری. که اگر حالا اورا ببینید نخواهید شناخت : از ریخت افتاده ، همیشه مست است ، بکار بی‌اعتناست ، توجهی بحال پدر و مادر ندارد ، همیشه عصبانی است وحتی امسال درمدت یکی‌دوماه باتهام چاقوکشی در زندان‌بود.

همه از او متنفرند ، همه‌باودشنام میدهند ، همه اورا میکرب اجتماع میدانند و حتی بعضی‌ها قتل او و امثال او را واجب می‌شمارند ولی ماقدری دقت کنیم وبه‌بینیم که آیا حسین اینقدر مقصر است ، آیا او جامعه را فاسد کرد یاجامعه اوراتباه ساخت ؟

وقتی که حسین کوچك بود جامعه اورا سرپرستی نکرد، اورا بدست فقر و بیماری سپرد ، هیچ‌تربیتی باو نداد . حسین درحقیقت درخت‌خودروی اجتماع بود که در معرض هزاران باد مخالف قرار گرفت معذالك وقتی که نشوونمایافت ثمرهٔ خویش را باجتماع بخشید ، یعنی بازوی خود را دراختیار اجتماع گذاشت .

اما اجتماع با اوچه کرد ؟ ثمرهٔ بازوی اورا گرفت و هیچ امتیاز و بهره‌ای باونداد.حسین کار میکرد وتولید ثروت مینمود، اما سازمان اجتماع

طوری بود که آنقدراز این ثروت که بتواند زندگانی حسین را تامین نماید بدست وی نمیرسید .

حسین هیچ وقت نتوانست منزل قابل سکونت داشته باشد ، هیچوقت نتوانست غذای کافی بخورد ، هیچوقت نتوانست لباس مناسب بپوشد. حسین باوجود ثروتی که بجامعه تحویل میداد ، از فرهنگ و از بهداشت محروم بود . آیا دراین صورت حق نداشت که بجامعه بد بین بلکه با آن دشمن باشد ؟

اگر شما گیاهی را درمحلی که‌هوا و روشنایی ندارد بگذاریدبدیهی است که پژمرده می گردد و خشك می‌شود و بثمر نمیرسد . جتماع ما در حقیقت با افراد خود همین نسبت را دارد ، یعنی دارای استعداد کافی برای پرورش افراد نیست و اوست که افراد را پژمرده و فاسد می گرداند .

از طرف‌دیگر ، آن عاملی که در فاسد ساختن افراد بیشتر از همه مؤثر میباشد فقر وفلاکت است. اگر پدرحسین فقیر نبود پسرش‌بدون‌تربیت بار نمی‌آمد ، مریض و علیل نمیشد ، از فرهنگ و بهداشت محروم نمیماند و بالاخره فاسدازآب درنمیامد

ازاینها چه‌نتیجه میگیریم ؟

چنین نتیجه میگیریم که :

۱ ـ صفات افراد مناسب با محیط آنهاست و اگر ما بخواهیم افراد اصلاح شوند باید قبلا باصلاح محیط بپردازیم و طوری کنیم که هرکس بتواند از مزایای اجتماعی بر خوردار شود . کسانیکه میخواهند خلاف این را نشان بدهند کسانی هستند که از اصلاح جامعه میترسند زیرا که می‌دانند دراین‌صورت جلوی سوء استفاده های آنها گرفته خواهد شد .

۲ ـ اولین قدمی که درراه اصلاح جامعه برداشته میشود باید در راه بهبود اوضاع مادی باشد زیرا که اگر آن نباشد فرهنگ و بهداشت نخواهد بود و فقط در اثر بهبود اوضاع مادی‌است که سایر اوضاع اجتماعی‌رامیتوان اصلاح کرد .

حالا برای اینکه موضوع روشن ترشودآن طفل اعیان زاده‌ای را هم که قبلا ازاو صحبت کردیم ، درمیدان زندگانی درنظرمی گیریم .

***

۳

اختلافات افراد را جامعه بوجود آورده‌است

این آقازاده اسمش فریدون بود . پدرش چون در زمان جوانی در عیاشی افراط کرده و بدن خودش را تباه ساخته بود ، فرزندش نمیشد . از این جهت چندین سال پیش از فریدون به‌نذر ونیاز پرداخت و زنهای متعددی عوض‌کرد و مبلغ هنگفتی پول طبیب و دوا داد که شاید اولاد پیدا کند .

وقتی‌که زن آخریش پسر زائید از خوشحالی در پوست نمی‌گنجید و ازترس این‌که مبادا این بچه‌هم بمیرد وازدست برود ، درمواظبت اوافراط می‌کرد . بخصوص که مزاج فریدون بواسطهٔ سالم نبودن پدرش قوی نبود اما یکی دو سال کـه گذشت معالجه های دکتر و شیر دایـه و شیر خشك فرنگی و پرستاریهای دیگر ، نقص‌طبیعی را جبران کردوآثار ضعف‌فریدون کم‌کم رفع شده خاطر پدرش را از تشویش بیرون آورد .

هیچ چیزاز فریدون مضایقه نمیشد واراده‌ٔ او بالای اراده‌همه بود .از این‌جهت خیلی‌لوس وبهانه گیربار آمد. درآن‌موقع‌تازه نمونه‌های سه‌چرخه بایران رسیده بودواز بازیچه های خیلی لوکس محسوب میشد .

فریدون یکی‌از این سه‌چرخها ویك نوکر مخصوص‌داشت که‌در دنبال خودش راه میانداخت . هروقت درکوچه‌خسته می‌شد نوکرمخصوص‌میبایست اورا وسه چرخه‌اش رابدوش گرفته بمنزل برساند .

بعداز آن هم که قدری بزرگتر شد و بکودکستان میرفت این نوکر مخصوص کیف وپاکت‌آجیلش رادردنبالش میکشانید .وقتی‌هم که‌هفت‌سالگی رسید وبمدرسه رفت باز این‌نوکر مثل سایه‌در دنبالش بود وزنك‌های تفریح باوخوراکی میداد .

فریدون درنتیجهٔ ملاحظه‌ای که ازش می کردند ، بقدری جری شده بودکه هیچکس رابالاتر ازخودش نمیتوانست ببیندوحتی چندین‌مرتبه بمعلمش فحش دادواز مدرسه قهرکرد وچون میدانست که‌او را باحترام دم ودستگاه پدرش هیچوقت تنبیه نمی کنند بهیچکدام از نظامات مدرسه پابند نبود و با آنکه معلم خانگی هم داشت ،شوق زیادی بدرس نشان نمیداد ؛ اما باو جود این‌هرساله بالا میرفت تاآنکه بکلاس شش‌رسید .

درآنجا چون امتحانات نهائی بود یکسال رفوزه‌شد .

درسال ششم متوسطه هم یکسال لنگر انداخت ولی چون اسباب معاش‌و تحصیلش فراهم بود، غصه‌ای بخاطر راه‌نداد وبالاخره خودش رابکلاس‌عالی

رسانید . یکسال رفت بقسمت آموزش عالی زبان، اما بنظرش رسید که آموختن زبان خیلی مشکل است از این جهت از آنجا بیرون آمد و در دانشکدهٔ حقوق اسم نوشت و تاحالا همطور بوده خودش را بکلاس سوم رسانیده است.

فریدون ازروزی که بدنیا آمد چندتا بامزد داشت چون که همهٔ قوم و خویش ها دوست و آشنا ها بمناسبت مکنت پدرش می‌خواستند دخترشان را باو بچسبانند

البته درجامعه‌هایی که پول حلال همهٔ مشکلات است و همهٔ رابطه‌های اجتماعی برروی پول قرار گرفته زناشوئی هم درحقیقت یك معاملهٔ پولی است . همیشه خانواده هایی که تقریباً بیك اندازه ثروت دارند باهم وصلت می کنند و در حقیقت ، پول هایشان راباهم پیوند می‌دهند وهیچ در نظر نمی گیرند که داماد وعروس باهم سنخیت داشته باشند .

ازاین جهت فریدون هنوز هفده‌سالش تمام نشده بود که دختریکی از تجار رابرایش گرفتند خیلی هم بموقع بود ، چونکه فریدون مدتی بود که سروگوشش میجنبید ونه تنها در کافه ها بمشروب خوری عادت کرده بود ، بلکه کم کم وارد فساد های دیگرهم میشد اما زن گرفتن هم نتوانست فریدون راجمع وجور کند چونکه فریدون خودش راازپچگی درمیان عیش وعشرت دیده بود ، ازدنیا هیچ چیزی غیراز کیف کردن نمی‌فهمید ، بیکارهم بود و بیکاری یکی‌از بزرگترین اسباب فاسدشدن است .

وقتی که انسان بیکار بماند قوهٔ خیالش بکار می افتد واگر آدم خیلی فهمیده وپخته‌ای نباشد خیالش همیشه بطرف لذت های جسمانی و کیف و خوشی میرود واورا وادارمیکند که بکارهای فاسددست بزند. از بیکاری پرهیز کنید چون بیکاری سرچشمهٔ عیب‌هاست .

اما فریدون روز بروز بیشتر در منجلاب فساد فرو رفت وسه سال قبل کاری کرد که اگر کس دیگری مرتکب‌شده بودغیر ازنفرت ولعنت چیزدیگری نمیدید .

قضیه این بود که من یك روز صبح زود که هنوز هوا تاریك و روشن بود از خانه بیرون آمدم که خودم را ساعت ۸ بدانشگاه برسانم هوا خیلی سرد و یخبندان بود و من سرم را توی یقهٔ پالتو فرو برده بودم . یکمرتبه در وسط جوی کوچه که کمی آب از آن میگذشت یك چیزی بنظرم رسید اول خیال کردم بچه گربه است ولی وقتیکه نزدیك شدم چیزی بچشمم خورد که برجای خشکم زد ، دیدم که یك بچهٔ نوزاد را در یك تکه گلیم پیچیده

وتوی جوی انداخته اند ! البته بچهٔ بیچاره سیاه شده ومرده بود!

سر و صدای قضیه در محله پیچید و فردای آن روز معلوم شد که کلفت خانهٔ فریدون ازش آبستن می‌شود و وقتی که می فهمند آبستن است او را بیرون می‌کنند . بیچاره درخانهٔ دیگری‌مشغول کلفتی می‌شود وآبستنی خودش را پنهان می‌کند . بالاخره روزی که می‌خواهد بزاید به بهانهٔ دل‌درد در اطاق خودش میرود و درد را تحمل کرده و بدون سر و صدا میزاید و فوراً دست بدهان بچه گذاشته‌خفه‌اش می‌کند و شب‌اورا توی جوی‌می‌اندازد تا باین وسیله آبروی خودش را حفظ کند .

همه باین زن بیچاره فحش می‌دادند و باچشم تحقیر و کینه بهش‌نگاه می‌کردند و می‌گفتند باید او را سنگسار کرد اما هیچکس ازفریدون‌حرفی نمیزد ، هیچکس حساب نمیکردکه این زن چندین سال است که شوهرش مرده هیچ وسیلهٔ تفریح ندارد ؛ نادان است ؛ زود گول میخورد . امـا فریدون از روزی که بالغ شده ، زن گرفته ، همه‌جور وسایل کیف دارد ، همه چیز را میفهمد و معذالك چنین کاری را کرده و بعد هم حاضر نیست نتایجش‌را تحمل کند.

متأسفانه درجامعهٔ ماهرسرزنشی که هست برای فقراست و همیشه روی عیبها وفسادهای پولدارها سرپوش میگذارند .

مثلا فریدون شبهامست میکرد ، اماچون این‌مشروب را درمهمانخانه‌های عالی میخورد وپیاده هم بخانه نمی‌آمد که تلو تلو بخورد هیچکس عیب نمی دانست و مثل حسین بیچاره ملامتش نمی‌کرد و بجائی که بگویند خیلی الـواط و فاسد است ، میگفتند خیلی « دست و دل باز » و خوش گـذران است !

مقصود من این نیست که تمام اخلاق فریدون را شرح بدهم ، مقصودم اینست که طرز بار آمدن و پرورش وزندگانی فریدون را بشما نشان بدهم تا باینجا برسیم که چند وقت‌پیش آقای فریدون خان در یکی ازشب‌نشینی‌ها که بخیال خودشان از اصلاحات اجتماعی حرف میزدند برفقایش میگفت : « بله بالاخره استعداد ذاتی چیز دیگر است . مثلا من و این حسین کفاش باهم همبازی بودیم. اما گذشته از اینکه پدرش کوتاهی کرد و اورانگذاشت درس بخواند، خودش هم لگد ببخت خودش زد، والا اوهم می‌توانست از این کفاشی دارای خانه وزندگی بشود. »

بیائیم به بینیم که آیا فریدون در این حرفی که زده حق‌داشته و آیا

او میتواند حسین یا پدر حسین را سرزنش کند ؟ آیا فریدون برای اینکه بدرجهٔ امروزیش برسد زحمتی کشید ؟ آیا کوشش او با زحمتی که حسین تحمل می کرد قابل مقایسه است ؟ جواب همهٔ این سؤال ها منفی است . ازطرف دیگر باید به‌بینیم آیا فریدون بیشتر الواط است یا حسین ؟ کدام یکیشان حق دارند الواط باشند؟ حسین که بی‌خانمان است وهیچ وسیلهٔ زندگی ندارد، یافریدون که همه چیزدارد وسائل کیفش ازهرجهت مهیاست؟جواب این‌سؤال ها هم بضرر فریدون است .

آنچه فریدون را بجلو آورد ، کوشش خود او نبود ، بلکه موقعیت اجتماعیش بود . فریدون یکی دو سال هم در دورهٔ تحصیل رفوزه شد ولی موقعیت اجتماعیش نگذاشت که لنگر بیندازد و او را بجلو راند . شایدامروز فکر او بهتراز فکرحسین باشد ولی این دلیل استعداد ذاتی فریدون‌نیست ، بلکه برای اینست که از بچگی نگذاشتند فکر حسین بکار بیفتد وحتی یك دفعه هم امتحان نکردند حسین چه‌استعداد هایی‌دارد و ازاین جهت استعداد های او همه بهدر رفت .

البته مقصود ما این‌نیست که بگوئیم همهٔ افراد بشر طبیعتاً ازهمه حیث باهم مساوی‌اند ولی میگوییم که :

۱ ـ عموم افراداگرازیك چیزکم دارند ازچیزدیگرزیاد دارند ، مثلا یکی ممکن است پنجهٔ قوی داشته باشداما چشمش زیاددوربین نباشد ویکی دیگر چشمش زیاد دور بین باشد اما پنجه‌اش قوی نباشد . از اینجهت ما نمیتوانیم بگوئیم‌که یکی ازاینها مطلقا برآن یکی ترجیح دارد .

۲ ـ خیلی ازاختلافاتی‌که امروزطبیعتا میان افراد بشرموجود است، دراثرمیراثی است‌که ازپدران خود میبرند و آن میراث غالبا دراثر اوضاع اجتماعی پیدا شده است . مثلا فرزند یك آدم ثریاکی قاعدة ازفرزند یك آدم حسابی ضعیف ترمی شود . پس ما اگراوضاع اجتماعی را اصلاح‌کنیم بیشتراین اختلافها رفع می‌گردد .

۳ ـ اینهمه اختلافاتی‌که امروزدر جامعه میان افراد بشرمی بینیم در اثراختلافات طبیعی‌آن ها نیست بلکه زائیدهٔ اوضاع اجتماعی‌است ومابرای این‌که‌افراد بشر بتساوی نزدیك شوند بایداوضاع ظالمانهٔ اجتماعی راکه‌بدون جهت میان افرادفرق می‌گذارد ، ازبین ببریم .

حالا به‌بینیم این اوضاع ظالمانهٔ اجتماعی چطور پیداشد ؟ آیابشر از روزی‌که در روی زمین ظاهر گشت این اوضاع ظالمانهٔ اجتماعی‌راداشت؟

اجداد اولی ما چطور زندگی میکردند؟

برای اینکه موضوع روشن بشود به بینیم اجداد اولی ما، یعنی اولین افراد بشر که در روی زمین پیدا شدند چطور زندگانی می‌کردند ؟

برای اینکه بتوانیم زندگانی آن افرادرا درنظرمان بیاوریم ، باید زندگانی امروزی اجتماع را از نظرمان دور کنیم چونکه این دوزندگی باهمدیگر خیلی کم‌شبیه هستند . ما باید فراموش نکنیم که در آن وقت هیچکدام ازصنعت های امروز وجود نداشت وبشری که تازه درروی زمین پیداشده بود ازخانه سازی ، لباس دوزی ، خوراك پزی وهمینطور از زراعت وفلاحت نمی توانست سررشته داشته باشد افراد بشر درجاهایی که زندگانی درآنجاها آسانتر بود بصورت گله‌زندگانی میکردند وغذاشان عموماً ازمیوهٔ درختها بود . درآن وقت هم زمین خیلی از حالا حاصلخیزتر بود و بخوبی کفاف غذای آنهارا میداد ـ چونکه درخت غذای خودش رایك قسمت اززمین می گیرد زیك قسمت ازهوا ـ ازاین جهت وقتیکه میوه‌هاش یا تنه‌اش خشك می‌شود وروی زمین میریزد ، بیشتر از آن مقداری که از زمین گرفته بزمین مادهٔ غذایی میدهد ، ونتیجه این‌میشود که‌زمین جنگل همیشه پرقوت و حاصلخیز است .

درآن زمان که‌هنوز بشر درختهارا برای سوزاندن یاخانه ساختن یا کارهای دیگر ازبین نمی برد ، زمین همیشه حاصلخیز بود بطوریکه غذای انسان رابخوبی میداد .

ماافراد اولی بشررا ندیده‌ایم که چطور زندگی میکردند ـ اما گذشته ازاینکه علوم‌امروزی تاحدی‌زندگانی آنهارا کشف کرده‌است، تاقرن نوزدهم دربعضی ازناحیه‌های روی‌زمین ومثلادر بعضی ازنقاط افریقا وامریکامردمانی بودند ـ وشاید هنوز هم‌مثل آنها باشند ـ که تقریباً زندگانی طبیعی داشتند و بهمین‌طرزی که‌شرح دادیم بسرمیبردند ،وماازروی زندگانی آنها می‌توانیم زندگانی‌افراد اولی بشررا بفهمیم . درقبیله‌های بشراولیه همه‌کار میکردند ونتیجهٔ کارخودشان را دراختیار قبیله میگذاشتند و باین طریق همه ازکار هم استفاده مینمودند . مثلا هرکسی میوه هایی را که جمع کرده بود بانبار مشترك خانواده می‌آورد وهرکسی ازانبار باندازهٔ خوراك خودش برمیداشت. شاید بپرسید که چطور بود که هیچکس ازکارکردن شانه خالی نمیکردودر سرتقسیم محصول کارها بدیگری ظلمی روا نمی‌داشت ؟ برای اینکه این‌فکر ها اصولا مال جامعهٔ امروزی ماست ودرآن روزگار بخاطر هیچکس نمی‌رسید

که‌کار نکند ونان بخورد ویادر سرچیزی حرص بزند . بهترین دلیلش‌همین زندگی طبیعی بشراست که نمونه های آن‌در آفریقا وامریکا نظر دانشمندان را بخودش جلب کرد .

یکی‌از فرق‌های بزرگی که میان جامعهٔ آن روز وجامعهٔ امروزی ما وجود دارد اینست‌که درجامعهٔ اولیه فرقی میان‌حق وتکلیف وجود نداشت ، باین معنی که‌ماامروز مثلاپیش خودمان می گوئیم تکلیف‌ما نسبت بجامعه‌اینست که کارکنیم وحق ما اینست که از جامعه برخور دار شویم . اما بشر اولیه میان‌اینها فرقی نمیگذاشت وهیچ وقت مثلا از خودش نمیپرسید که خوردن و خوابیدن وشکارکردن برای او یك حق‌است یایك تکلیف ـ او همان طور که میخورد ومی‌خوابید، همانطور هم بشکار میرفت وکار میکرد وازقبیله را مراعات مینمود .

زمینی‌که هرقبیله درروی آن زندگی میکرد واز آن برخور دارمیشد بهمهٔ اهل قبیله تعلق داشت ومیان قبیله هایك جنگل یا یك محیط غیرمسکون فاصله میشد .

حالا ببینیم‌درچنین محیطی افراد بشر باید چگونه باشند. گفتیم که‌افراد پروردهٔ محیط خودشان هستند . پس،حالا که ماتاحدی محیط را شناختیم می توانیم چگونگی افراد را حدس بزنیم . وقتیکه همهٔ افراد از یك آب وهوا برخوردار می‌شوند ، ازیك نوع غذامیخورند ، یك اندازه برهنه‌اند ویایك جور پوشش دارند ونظام‌قبیله برای همهٔ آنها یکسان است، دراین صورت‌همهٔ آن‌ها تقریباً باهم برابر میشوند واختلافات ظاهری و معنوی در میان آنهایا نیست ویاخیلی کم‌وناچیز است .

هرکسی زندگانی مستقلی دارد که فقط هم آهنگی آن‌را با زندگانی قبیله حفظ می‌کند وبهیچ وجه تابع فردی نیست ، از اینجهت همه آزادند و فکربردگی اصولاوجود ندارد .وقتیکه قبیله‌ای باقبیلهٔ دیگر بجنك میپردازد، ممکن است آنرانابود بکند ولی ممکن‌نیست اورازیرتابعیت خودش درآورد، چونکه باآزادی وجود بشراولیه سرشته شده ولازمهٔ وجود اوست

پس ببینید چه‌فرق بزرگی میان بشر آنروزی وماکه آزادی خودمان را درآزادی چیزهای کوچکی ازدست می‌دهیم . وجود دارد ؟ مابدون‌هیچ دلیلی حاضریم تسلط دیگران رانسبت بخودمان بپذیریم . ما از هرطرف در قیدوزنجیر هستیم . ماآزادی رابکلی فراموش کرده‌ایم وحال آنکه بشراولیه اصولا تصور نمیکردکه زندگانی بدون آزادی ممکن است‌وجود داشته باشد،

بشر اولیه کشته میشد و بتوسری خوردن رضایت نمیداد .

چقدر او و ما باهم فرق داریم ؟ بقول یکی از فلاسفه شاید دیوجانس حکیم که چراغ برداشته بود و میگفت دنبال آدم می گردم و پیدا نمی کنم مقصودش آدمی بود که دارای آزادگی ، استقلال ، شهامت و سرفرازی طبیعی باشد . وشاید آن عارف ایرانی که می گوید : «خدایت آزاد آفرید ، آزاد باش» همین نکته اشاره کرده است .

البته این روح آزادگی یکمرتبه وبطور ناگهانی در بشر گذاشته نشد بلکه بتدریج از بین رفت وحتی در دوره های بعد مثل آتشی که بادخاکسترش را بردارد ، گاهگاهی در افراد و اجتماعات بشری ظهور می کرد مثلا حکایت می کنند که پس از مرگ داریوش کبیر و کشته شدن بردیا که خودش را بتقلب جانشین وی معرفی کرده بود از هفت نفر سرداری که نامزد سلطنت بودند ، یکنفر که گویا اسمش اتانس بود از شاهنشاهی ایران استعفا داد ، مشروط براینکه اورا بکلی آزاد بگذارند . این حکایت اگر هم درست نباشد باز میرساند که مردمان دوره های بعدهم هنوز آزادی را فراموش نکرده بودند وقدروقیمت آنرا میدانستند ومثل بیشتر مردمان امروز نبودند که آزادی را ارزانترین چیز ها تصور کنند و بآسانی ازدست بدهند .

از گفتار بالا درباره افراد اولیهٔ بشر ، چنین نتیجه می گیریم :

۱ ـ همه کار میکردند.

۲ ـ همه از ثمرهٔ کار همه برخوردار میشدند .

۳ ـ محبت برای همه یکسان بود و با همه به یك طور رفتار مینمود .

٤ ـ هیچ کس بر دیگری تسلط نداشت و همه آزاد زندگی می کردند.

حالا یقیناً میپرسید پس چرا این اوضاع تغییر کرد و چطور شد که بصورت امروزی درآمد ؟

۵
اختلافات اجتماعی چطور پیدا شد .

درمیان اجداد اولی ما ، همهٔ قبیله ها و تقریباً همهٔ افراد یك نوع کار داشتند و کار همهٔ آنها ساده بود . اما هرچه از عمر بشر گذشت در کار ها ماهرتر شد ودقت بیشتر بخرج داد بطوریکه یاد گرفتن بعضی از کار ها محتاج مدتی آموزش و ممارست گردید و بالنتیجه هر کس بکاری پرداخت که مدتی برای آن زحمت کشیده بود .

باین طریق تقسیم کار بوجود آمد و باعث شد که محصول کار بشر بیشتر بشود .

اگر یکنفر سابقاً برای اینکه کاسه بسازد سه ساعت وقت صرف میکرد دراین دوره چون اسباب کارش کامل شده و خودش هم مهارت پیدا کرده بود ساختن کاسه را مثلا دو ساعته تمام میکرد .

امـا پیش از اینکه افزایش محصول کار توسعه پیدا بکند یك واقعهٔ مهمتری در زندگی بشر پیش‌آمد و آن تقسیم کار قبیله‌ها بود .

افراد بشر در اثـر شکار حیوانات باین نکته پی بردند که میتوان آنرا زنده گرفت و مورد استفاده قرار داد . از این جهت بعضی‌از قبیله ها که محیطشان مناسب تر بود ، بنگاهداری حیوانات مشغول شدند و کم کم گله داری یادگرفتند . این قبیله ها نسبت به قبیله های زارع دارای‌مزیت هایـی بودند : شیر ، گوشت ، پوست و پشم بمقدار زیاد داشتند و کم کم نخ‌ریسی و پارچه بافی هم یاد شدند ، از طرف دیگر چون اسباب کار بشر کـاملتر شده بشر ماهر تر گردیده و محصول کارش بالا تر رفته بود . هر قبیله‌ای بیشتر از احتیاجات خودش میتوانست جنس تولید کند، از این جهت قبیله‌های چوپان وزارع شروع کردند باینکه محصولات خودشان را باهم مبادله کنند. این موضوع باعث شد که با زهم میزان محصول کار بالا برود و یك نتیجهٔ بزرگی از اینجا حاصل گشت که ما بشرح آن میپردازیم .

سابقا هرانسانی همان‌قدر محصول تولید میکرد که برای امرارمعاش لازم بود امادر این دوره ، محصول کار از این اندازه بیشتر شد . سابقاً هیچوقت صرف میکرد که یك‌فرد بشر فرد دیگر را برای نفع خودش بکار وادار کند ، چونکه محصول کار کم بود فقط بمصرف خود آن شخص میرسید وچیزی از آن برای دیگری باقی نمی‌ماند .

اما وقتیکه محصول کارازاین اندازه‌بیشتر شد، بشر متوجه گردید که میشود از زیادی محصول کار دیگران استفاده کرد .

اتفاقاً یك موضوع در جامعه وجود داشت که به بشر امکان این استفاده را عملی بکند : آن موضوع عبارت بود از جنگ میان قبیله ها تا آن وقت هرگاه یك قبیله با قبیلهٔ دیگر جنگ میکرد ، جز زمین رفتن یکی‌از آنها نتیجه‌ای حاصل نمی شد ، اما در این موقع که قبیله‌ای قبیلهٔ دیگررا درهم میشکست افرادآنرا نمی کشت واز بین نمیبرد ، بلکه مانند حیوانات اهلی درزیر قید وبند بکاروامیداشت تا از فرزندان آنها که هرکدامشان یك نیروی کار بودند همچنین ازمحصول کار آنها استفاده کند

اینطریق بزرگترین اختلافی که میان افراد بشر موجود است یعنی

اختلافی میان ارباب وغلام(برده ـ بنده) بوجود آمد .

کم‌کم مبادله میان قبیله ها تبدیل شد بمبادله میان‌افراد ، کم‌کم پیران قبیله که مبادلات بوسیلهٔ آنها انجام می‌گرفت و بیشتر امیران جنگی‌با آنها تماق داشت بوسیلهٔ همین امتیاز ها براشخاص دیگر تسلط پیداکردند وکم‌کم این تسلط دراولاد آنها موروثی گردید .

کم‌کم چیزهایی که‌میان اهل‌قبیله مشترك بود (از قبیل زمین زراعتی ومسکن خانواده هاوغیره) میان اشخاص تقسیم‌شد ، کم‌کم کسانی که‌دارای غلامان بودند ، بوسیلهٔ همین‌غلامها ،غلامهای دیگری بدست آوردند وبوسیلهٔ آنها توانستند بردیگران مسلط شوند .

البته این اختلافها درمیان بشرتازگی داشت وبشرهنوز آن آزادی‌و تساوی اولی رافراموش نکرده بود وحاضر نمیشد تسلط این وآنرا بپذیردواز اینجهت همیشه دراعتراض وطغیان بود.

این موضوع باعث شدکه صاحبان ثروت وصاحبان غلامهاقوای‌خودشان رابهم نزدیك کردند ودرصدد برآمدند که‌از این طغیانها جلوگیری‌نمایند.

برای این‌کار تشکیلاتی دادند ، قوای منظمی درست کردند ، قوانین گذراندند وباینطریق دولت رابوجود آوردند .

پس گفتارسعدی که‌میگوید :«بنیاد ظلم‌ازاول درجهان اندك بود،هرکه آمد بران مزید کردتا باین غایت رسید» تقریباً درست در می‌آید .

از این ببعدنظم تازه‌ای در دنیا پیدا شد ، هرروز عدهٔ جدیدی برعدهٔ محرومین اجتماع افزوده گردید ، هرروز حقوق اولیهٔ بشر یعنی آزادی و مساوات بیشتر فراموش گشت‌البته بازهم ازآزادی ومساوات صحبت میشداما دیگرنه برای همه‌بلکه برای‌یك‌عدهٔ مخصوص . مثلاشنیده‌اید که‌در یونان‌قدیم حکومت دموکراسی‌بود ومیدانید که مردمان آتن ازسایر مردمان دنیاآزاد تربودند ولی شاید متوجه نشده باشید که این آزادی فقط مخصوص یك عده ناچیز بود وجمعیت کثیری ازساکنین‌آتن، یعنی‌غلامها بکلی‌ازحقوق اجتماعی محروم بودند ، شاید نشنیده باشید که پیشه وران آتن هم ازبسیاری مزایای اجتماعی بهره‌ای نداشتند .

دریکی ازتاریخهایی که برای مدرسه های‌فرانسه نوشته‌شده‌است‌راجع بجامعهٔ آتن اینطور نوشته‌اند : ملت آتن را کلیهٔ کسانی که‌در سرزمین‌آن زندگانی میکردند تشکیل نمی دادند ، بلکه قسمت عمدهٔ جمعیت آتن اصولا جزوملت محسوب نمیشدند .

غلام ها که عدهٔ آنها خیلی بیشتر ازمردمان آزادبود ،جزوملت نبودند. نوکرها ، معدنچیان که درمعادن نقره کارمیکردند ، اکثریت کارگران کشتی‌های تجارتی ازغلامان بودند که‌هیچگونه حقی‌در اجتماع نداشتند ومی‌بایست کاملا مطیع اوامر اربابها باشند .

هیچ خانه‌ای نبود که درآنجا لااقل یك کنیز نباشد .

اگر یك خانواده بیشتر ازهفت غلام نداشت می گفتند فقیر است .مردمان متمول گاهی متجاوز ازصدنفر غلام داشتند .اگرزن یك‌شخص معمم‌فقط بایك نفرغلام ازخانه خارج می‌شد ، باعث تعجب می گردید، ارباب ها فقط‌غذای غلام هارا می‌دادند ولی ازتمام دسترنج آنها استفاده میکردند .

غلامها می‌بایست کور کورانه از ارباب‌اطاعت کنند وارباب حق‌داشت آنهارا شکنجه نماید . قضیهٔ‌مضحك ودرعین حال تأثر آوراست که اگر دو ارباب باهم مرافعه داشتند ،هرکدام ازآنها می‌توانست طرف را مجبور کند که‌غلام خودش رادر اختیار اوبگذارد تااوبوسیلهٔ شکنجه ازآنها اقرار بگیرد حتی ارسطو فیلسوف مشهور میگفت : «غلام‌یك افزار جانداراست».

ازاینجا بفهمیدکه وضعیت اقتصاد اجتماع چقدر درافکار اشخاص و حتی اشخاص بزرك تأثیر می‌کندکه مثلا چنین حرف غیر عادلانه‌ای از دهان ارسطو بیرون می‌آورد .

مادیدیم که تمام پیشرفت اجتماع وتمام ثروتی که بدست بشرآمد در نتیجهٔ کاربود . اماکم‌کم این‌حقیقت فراموش شدوکسانی که‌ثروت در دست آنها جمع‌شده بود، بتحقیر کسانی که‌کارمی کردند ، پرداختند ،مثلاکارگر در اجتماع آتن‌بقدری مورد تحقیر بودکه ارسطومی گوید :

«دردولتی که تشکیلات منظم داشته‌باشد ، نباید پیشه‌وران رااز حقوق اجتماعی بهره‌داد » !

درهمین کتاب تاریخ راجع بمصر قدیم نوشته‌اند ، تودهٔ ملت‌مصرقدیم راکشاورزها تشکیل میدادند که‌زمین به آنهاتعلق داشت‌وآنرا بحساب‌پادشاه، ملاها واشراف زراعت میکردند .

این بیچاره هانقریباً تمام وقت خودشان را در مزارع بسرمی‌بردند، درهمانجامی خوردندوغالباً درهمانجا می‌خوابیدند . اینهافقط خانهٔ کوچکی داشتند که‌هیچ وسیلهٔ زندگی‌درآن نبود. کارگرها فقط یك‌دامن می‌پوشیدند که در دورکمر آنها بسته می‌شد و تازانو پایین می‌آمد ، وزنها یك پیراهن دربرمی کردند ، بچه‌ها هیچگونه پوششی نداشتند وغذای آنهاخیلی ساده ،

معمولا عبارت ازسبزیجات وساقه های گیاه بود.

زارعین درهرسال می بایست یك قسمت از محصول خودشان رابه انبارهای پادشاه ببرند. کسی که محصول راجمع میکرد، عده‌ای مأمور همراه خود داشت که چوب دردست گرفته، فریاد می‌زد: «زود باشید محصول رابدهید». اگر زارع محصول نداشت، اورا روی زمین برومی انداختندومی بستندو بطرف کانال می کشیدند واز سردر آنجاغرو می کردند.

وقتی که پادشاه می‌خواست عمارتی بسازد یا کانالی حفر بکند، یا جاده‌ای ایجاد بکند، اهالی رابکار می گرفتند. بحاکم فرمان داده میشد و او درده جار می‌زد و فردا صبح تمام مردها می بایست بمحل کار حاضر بشوند. آنها هرکدام آذوقهٔ پانزده روزه یایك ماههٔ خودشان را که عبارت از چند تکه نان و چند دانه پیاز و مقداری باقالا بود با خودشان همراه می‌بردند و در زیر فرمان معمار ها و سر عمله‌ها که در کتك‌زدن هیچگونه کوتاهی نداشتند، مشغول کار میشدند، بعدازدستهٔ دیگر میامدند و جای آنها را می گرفتند و این عده را پس میفرستادند، اما بیش از یکنفر آنها بر نمیگشت!

به بینید که بشر از آن زندگانی اول خودش بچه روزی افتاده بود. فکر کنید که تمام اهرام بزرك مصر بهمین طریق وبدست همین زارعین رنجبر بناشده، اما افتخار آنها فقط مخصوص فلان فرعون وفلان وزیر اوست. همه از عظمت این اهرام صحبت می کنند وبزرگی پادشاهانی را که اهرام درزمان آنها بناشده است می‌ستایند، اما هیچکس از هزاران کارگری که بر سر این هرم ها زحمت کشیده و جان خود را در اینراه گذاشته‌اند، حرفی نمیزند.

هیچکس باین حقیقت توجهی ندارد که هرم‌ها نتیجهٔ کارهزاران کارگر است نه نتیجهٔ نیروی خارق‌العادهٔ فرعون های مصر. این کارگرها را درزمان خودشان تحقیر میکردند وآنهارادرشمار حیوانات محسوب می‌داشتند. امروز هم مادر مقابل نتیجهٔ کارآنها سرتعظیم فرود میاوریم، ولی بیاد بود آنها احترامی قائل نیستیم و فقط زور گویان آنها را میستائیم. آیابی انصافی نیست؟

قدری ازمطلب دورشدیم، حالا ببینیم بشربرای رفع اختلافات که دراثر اوضاع اجتماعی حاصل شده بود چه کوششی کرد؟

***

قانون چطور پیدا شد ؟

وعده دادیم که درباره کوشش هایی که بشر برای رفع اختلافات اجتماعی بعمل آورد ، صحبت کنیم اما هنوز یکی از نتیجه‌هایی که می توانیم از گفتار پیش بگیریم ناگفته مانده است . ازاین جهت قبلا بذکر این نتیجه می‌پردازیم وبعد آنچه را وعده داده‌ایم ، بیان خواهیم کرد .

قانون چطور پیداشد ؟

عموماً تصور می کنند که درآن موقعی که جامعهٔ بشری تشکیل میشد ، دانشمندان قوم برای اینکه نظم جامعه مراعات شود ، دورهم نشستند وبوضع قوانین شروع کردند ومردم هم با کمال رضاورغبت این قوانین راپذیرفتند .

آیااین تصورصحیح است؟ آیا با آنکه ماقبلا ازروی تاریخ بیان کردیم وفق می‌دهد؟شما بخوبی دیدید که تشکیلات جامعه در اثر ضروریات اجتماعی پیش آمدو بدون آنکه آرزوهای مردم رادرنظر بگیرد ، برآنها تحمیل‌شد.

چرابعضی هادارای ثروت ومکنت فراوان شدند ؟

برای اینکه آنهاازدسترنج غلام‌هاوسایر زیردستان خودشان سوءاستفاده میکردند .

غلام‌ها ازکجا پیداشدند وچه کسانی بودند ؟

غلامها اسیران جنگی بودند که سابقاً کشته میشدند ولی دراین دوره آنهارا نگاه میداشتند تااز دسترنجشان سوءاستفاده کنند .

چرا سابقاً باین فکر نمی‌افتادند وچراسابقاً رژیم غلامی باب نبود؟

برای اینکه سابقاً افزار های کار کامل نگردیده ، تقسیم کار بعمل نیامده ، محصول کار زیاد نشده بود تا یکنفر بتواند بیشتر از آنچه برای ادامهٔ زندگی لازم دارد تولید نماید . و در اینصورت غلام داشتن صرفه‌ای نداشت .

البته کامل شدن افزارهای کار ، تقسیم کار و افزایش محصول کارهم تابع تصمیم کسی نبودوبخودی خود وضرورت پیش‌آمد .

پس تشکیلات جامعه و «نظم اجتماعی» که مثلایکی را ارباب ویکی را غلام دانست و روابط میان فرماندهان و فرمانبران را معین نمود ، دراثر قراردادا جتماعی بوجود نیامد، بلکه بواسطهٔ ضروریات اجتماعی حاصل گردید وبرمردم تحمیل شد .

البته بعداً قانون گرارانی پیدا شدند که دربارهٔ نظم اجتماعی حرفهایی زدند ،اما حرفهای آنها عموماً براساس همین نظم‌اجتماعی است که‌قبلا بوجود

آمده بود .

مثلا دیدیم که ارسطو دربارهٔ غلام‌ها وپیشه‌ورها سخن هایی گفته ولی گفتار او در حقیقت تشریح وضعیتی است که درزمان خودش وجودداشته است.

برای این که موضوع روشن بشود ، خوب است بیشتر توضیح بدهیم :

بعداز آن که زندگانی اولی بشر بهم خورد وبعضی ها بزور در جامعه دارای امتیازاتی شدند که اکثریت مردم ازآنها محروم بودند ، لازم می‌آمد که آنها مبناهای دیگری غیراز زور برای امتیازات بیجای خودشان بتراشند و پایهٔ قدرت خودشان را ـ برای اینکه محکمتر باشد ـ در افکار مردم جابگذارند .

کم کم امتیازها درمیان بعضی از خانواده ها ارثی شد، کم کم بشر زندگی اولی خودرا ازیاد برد وفراموش نمود که دراثر چه حادثه هایی ازآن روز باین روز افتاده است کم کم مردمان محروم وهمچنین مردمان ممتاز اجتماع فراموش کردند که وضع آنها غیرطبیعی است ؛ کم کم افسانه هایی شایع شد که این وضع ازعهدازل برقرار بوده وهرکس آنچه دارد وندارد، مستقیماً از دست آفرینندهٔ خویش گرفته است .

مثلا درمصر قدیم کسانیکه بهترین وحاصلخیزترین زمین‌هارا درتصرف خودشان داشتند، ادعا می‌کردند که وقتی که ربةالنوع ایزیس در روی زمین زندگانی می‌کرده ،آن زمین‌ها رابه آنها بخشیده است !

همین افسانه هابود که کم کم بنفع زور گویان اجتماع بصورت قانون درآمد .

ازاین ببعد هیچ غلامی قانوناً نمی توانست از شکنجهٔ ارباب بگریزد ، هیچ پیشه‌وری قانوناً حق نداشت خود را در جزو نجبابداند . هیچ برزگری قانوناً جرأت نداشت ثمرهٔ کار خودش را ازغارتگرهای قانونی پنهان بنماید. آیا بازهم میتوان گفت که این قانون هارا قرار داد اجتماعی بوجود آورده بود ؟

مثال روشنتر بزنیم: درروم قدیم ،کارگرها قانوناً وابستهٔ شغل خودشان بودند ونمیتوانستند ازکارکردن دست بکشند . کارگرها قانوناً در زناشویی مختار نبودند وشغل آنها قانوناً ارثی بود . کشاورزها قانوناً نژادشان وابستهٔ مالك زمین بود وقانوناً می‌بایست مالیات بپردازند وبیگاری بدهند .

بموجب قوانین وآداب روم قدیم ، یکی از تشریفات زناشوئی عبارت از این بود که یك نیزه برروی گیسوان عروس بگذارند . میدانید اصل این

عمل از کجا آمده است ؟

اصل این عمل از این جاست که نیزه در نزد بشر اولیه علامت قدرت بود، بشر اولیه بوسیلهٔ همین نیزه شکار می کرد ، دشمن را میکشت وزن خود را از قبیله‌ها میربود . کم کم این شیوه از میان رفت ولی اثر آن باقی ماند ، یعنی آداب و قوانین روم اقتضا داشت که در موقع عروسی نیزه بر سر عروس بگذارند تا این علامت ثابت شود که مرد بر او تسلط دارد وزن در حکم شکار مرد است .

پس می بینیم که اصل عمل از میان رفت ولی قانون ، نتیجهٔ آن را که تبعیت زن از مرد باشد ، نگاه داشت

همچنین مالکیت در روم قدیم «مانسیپیوم» نامیده میشد که از کلمهٔ دست می آید ، یعنی آنچه انسان برروی آن دست می اندازد وقدرت خود را بر آن تحمیل می کند از اینجا منشاء مالکیت که بعداً از طرف قانون برسمیت شناخته شده است ، معلوم میشود .

پس اینکه بعضی‌ها قانون را مظهر عدالت وانصاف می‌دانند و تصور میکنند که قانون گزارها از روز اول فقط برای حفظ عدالت وانصاف به وضع قانون پرداخته‌اند ، صحیح نیست .

قانون درحقیقت نمایندهٔ اوضاع اجتماعی است که آن اوضاع هم بطور اجبار و بدون توجه باراده و آرزوی مردم بوجود آمده است . مثلا در جامعهٔ روم آن مردمان ممتاز که خودشان را نسبت بسایر مردم دارای حقوقی می‌دانستند، این حقوق را نیاکان آنها در اول بوسیلهٔ زور تحصیل کرده و بعداً بصورت قانون درآورده بودند .

بقول یکی از پروفسورهای فرانسه : «حق در اول ، معلول زور و علت قانون بود ولی بعداً خود او معلول قانون گردید . »

البته دانشمندانی که پیدا شدند چون از منشاء اصلی قوانین اطلاع نداشتند، می کوشیدند که عدالت و انصاف را باهزار من سریش به این قوانین بچسبانند.

مثلا ارسطو میخواست ثابت کند که بردگی لازمهٔ اجتماع است و یکی از دانشمندان زمان ما سابق میپنداشت که اگر این همه اختلاف درمیان بشر نبود ، کار دنیا نظم پیدا نمیکرد ، و اصولا این حرفها را برای خوش آمد زور گویان دنیا اختراع مینمودند . لازم نیست زیاد دور برویم ، لوئی ۱۴ پادشاه فرانسه که درقرن هجدهم سلطنت می کرد ، آنقدر جنگ و ستیز نمود و مالیات گرفت که مردم فرانسه بکلی بیچاره شدند واکثریتشان مثل حیوان

زندگانی می‌کردند . یك روز بالاخره متوجه شدکه کارهای اوخیلی بیهوده وزشت بوده وپشیمان گردید وبایکی ازعلماء دردل کرد .

اما آن‌عالم باهمین طوردلیل‌ها ثابت کرد که اتباع شاه هرچه دارند متعلق باوست و اصولا همین اندازه وسایل زندگی هم‌که لوئی ۱٤ ازاتباع خودش بعنوان مالیات نگرفته‌احسان بزرگی است که‌دربارهٔ آنها روا داشته است- باین‌طریق برلوئی ۱٤ ثابت شدکه‌آنچه تاکنون ازمردم گرفته‌حق‌اوست وبازهم حق دارد بگیرد پس، بکار خود ادامه‌داد .

در قدیم همین گونه حرفها بودکه به‌صورت قانون در می‌آمد . نتیجهٔ گفتار بالا راخلاصه کنیم .

۱ - قانون دراثر مشاورهٔ‌دانشمندان وقرارداداجتماعی وآرزوی‌مردم بوجود نیامد ، بلکه در اثر پیش آمدهای اجتماعی حاصل شد و نمایندهٔ آن پیش‌آمدها بود .

۲ - هرقانونی مظهر عدالت نیست . برای اینکه ماهیت هر قانونی را بدانیم باید اوضاع و احوالی را که موجب پیداشدن آن قانون گردیده است، ازنظر بگذرانیم .

۳ - هرقانونی مقدس نیست، همانطور که‌دکتر ارانی درمحکمهٔ‌جنائی گفت : «فقط‌آن قانون مقدس است که حافظ منافع‌توده باشد . »

گفتگوی امروز ماقدری مشکل‌بود و ماتوانستیم ساده‌تر از این بیان کنیم . امااین مبحث یکی‌از موضوعات خیلی مفیداست که خیلی از مشکلات راحل میکند .

ازاین جهت شایستهٔ آن است‌که ازطرف خوانندگان مورد دقت‌بیشتر قرار گیرد .

حالا دنبالهٔ‌سخن رابگیریم وببینیم بشر برای این‌اختلافها چه‌کوششی بعمل آورد ؟ . . .

۷
چطورشیرهٔ زحمتکشان را میمکیدند ؟

پیش‌از آنکه‌ازجنبش های‌غلامان وسایر محرومین اجتماع صحبت کنیم ، بشرح بیشتری در بارهٔ زندگانی ومحرومیت‌های‌آنها میپردازیم از این جهت قبلا راجع بوضعیت غلامان و زحمتکشان گفتگوخواهیم کرد .

زندگی غلام‌ها - غلام درحقیقت زندگی‌نداشت زیراکه دارای هیچ شخصیت حقوقی‌نبود وجزدر اثرترحم اربابش نمیتوانست خانواده داشته‌باشد،

یقیناً میپرسید که پس غلامها چطور زناشوئی میکردند ؟

باید باین نکته پی‌برده باشید که زناشوئی برای غلامها ـ به این معنی که شما میفهمید ـ وجود نداشت ، یعنی قوانین ومقررات ازدواج برای غلامها موجود نبود .

ارباب میتوانست هروقت که میخواهد بغلام همخوابه بدهد وهروقت که میخواهد ازاو بگیرد . همخوابه داشتن غلام فقط برای بدست آوردن فرزند بود که آن رامیوهٔ ملك ارباب میدانستند ، وبچه دار شدن غلام مثل گوساله زائیدن گاوارباب بود !

البته گاهی بعضی ازغلامها تاچند نسل دارای خانواده بودند اما خانوادهٔ آنها راقانون برسمیت نمی‌شناخت وارباب در هرموقعی میتوانست آن خانواده رابهم بزند .

اگر بخواهید زندگی غلامهاوسایر زحمتکشان دورهٔ غلامی رادر نظر تان مجسم کنید ، گفتار عمروعاص رابخاطر بیاورید، عمروعاص وقتی که مملکت مصر رافتح کرد نوشت :

«دراینجامردمانی زندگی میکنند که گویی فقط برای این خلق شده‌اند که مثل زنبور عسل بنفع دیگران کارکنند و از ثمرهٔ کار خودشان بهره‌مند نشوند .»

درمملکت روم اشخاص پولدار از ۱۰ تا ۲۰،۰۰۰ غلام داشتند وعدهٔ غلامهای بعضی‌ها آنقدر بود که میتوانستند یك لشکر راه بیندازند اکسی که فقط سه غلام داشت فقیرمحسوب میشد !

ماقبلا شرح داده‌ایم که با غلامها چطور رفتار میکردند ،ولی حالا چند مثال دیگر برآنچه گفته‌ایم میافزائیم :

رومی‌ها یکنوع ماهی درنده‌ای را خیلی احترام می گذاشتند، حکایت میکنند که یکی‌از پولداران روم یك‌استخر داشت که این‌ماهی های درنده‌را درآنجا پرورش‌میداد وهروقت‌یکی ازغلامهاش ظرفی‌رااز روی غفلت‌میشکست حکم میکرد اورا در استخر بیندازید تاطعمهٔ آن ماهی درنده شود .

یکی‌از فیلسوف های مشهور روم سختگیری ارباب ها رااین طورشرح میدهد: «همینکه غلام سرفه یاعطسه بکند، همینکه کلید رابا صدا بروی‌زمین بیندازد ، حقیقة غضبناك میشویم .اگرغلام یك خورده بلند جواب بدهد،اگر قیافه‌اش علامت بدخلقی داشته باشد، حق‌داریم شلاقش بزنیم و غالباً خیلی‌هم شدید شلاق میزنیم و یکی از اعضایش را خورد می کنیم یا یك دندانش را

می‌شکنیم» .

اپیکتت یکی از دانشمندان بزرگ روم بود که چون غلام بدنیا آمده بود بااوهمین بدرفتاریها راکرده وپایش راشکسته بودند !

اگر اربابی از غلام خودش ناراضی می‌شد شب ها او را در سیاه چال حبس مینمود وروزها زنجیر های سنگین بگردنش میانداخت وبکار وادارش میکرد ، و غالباً صورت این‌غلام هارا باآهن داغ می‌کردند .

در زمان قدیم آسیاب میکانیکی نداشتند و دانه ها را بوسیلهٔ آسیاب دستی که بدست غلامان میگشت آرد میکردند . این کارسخت ترین کارها بودوعموماً برای اینکه غلامها راتنبیه‌کنند آنهارا باین کارواداری‌نمودند. درحقیقت کارآسیاب درنزدرومیها مثل‌اعمال شاقهٔ امروز بود ،یکی ازشعرای روم.دروصف این آسیاب هامیگوید : «درآنجا ، غلامهای تیره روزکه‌غذای آنها جوشیدهٔ آرد ذرت است گریه‌میکنند، درآنجا صدای‌شلاق هاوبهم‌خوردن زنجیرها درهوا میپیچد» .

یکی دیگر از نویسنده های روم داخلهٔ آسیا را اینطور وصف میکند «خداوندا !چه‌مردمان بیچاره‌ای ! پوستشان رنك مرده دارد وجای‌ضربه‌های شلاق درروی آن‌دیده میشود... اینها فقط‌پاره پاره‌های پیرهن بربدن‌دارند، اینها راباداغ علامت‌گذاشته‌اند ، سرشان تراشیده است ، پاهاشان در حلقه گذاشته شده ، بدنشان دراثر آتش ازریخت افتاده ، مژه هاشان رادود ازبین برده ، سراپا غرق درغبارآردهستند .

تصور نکنید نظریهٔ مردم بااین‌طرز رفتار مخالف بود . آنهابه قدری حقیقت را فراموش کرده بودند که خیال میکردند این رفتار خیلی عادلانه است .

یکی ازشعرای روم خانمی راکه نسبت بغلام خودش هیجانی‌شد اینطور وصف میکند :

« ــ این غلام‌را بدارش بزن !

ــ مگر چه‌گناهی کرده که چنین عذابی باید بهش داد؟

ــ بیشعور ! مگر غلام هم آدم است ؟ گرفتم‌که کاری نکرده باشد ، من میخواهم دارش‌بزنند ، من امر میکنم،ارادهٔ من باید دلیل قرار بگیرد».

این‌نظریهٔ رومیها نسبت بغلامها بعد از آن هم که مذهبشان تغییرکرد باقی‌ماند . بطوریکه یك‌قرن بعدازمیلادمسیح هم‌وقتی‌که یك‌ارباب درخانه‌اش کشته میشد تمام غلامهاش را میکشتند ، و وقتی که‌خواستند این‌قانون را از

بین ببرند ، یکی از فیلسوف های بزرگ مخالفت کرد و بطرفداری از آن قانون حرف زد .

گلادیاتورها

یکی‌از نمایشهای ملی رومیهاعبارت‌از گلادیاتورها بودهمانطورکه ماامروزتئاتر می‌رویم وهنر پیشه‌ها در روی صحنهٔ تئاتر برای ما نمایش میدهند . رومیها هم سالن های گرد وبزرگی درست میکردند که‌اطراف آنها محل‌هایی برای نشستن بودو در وسطشان یك‌میدان وسیع وجود داشت

دراین میدان غلامهارا وادار میکردند که باخودشان و یا باحیوان‌های درنده بجنگند . این‌غلامهارا گلادیاتور می گفتند این‌بیچاره‌ها خورهمدیگر را میریختند و یا بدست حیوانات درنده پاره پاره میشدند و رومیها از این منظره حظ میکردند .

رومیها درزمان سزار توانسته بودند . که یکمرتبه ودرعین حال ۳۲۰ جفت گلادیاتور را باهم بجنك‌بیندازند . «اوگوست» امپراطور دوم درمدت زندگانیش ۱۰/۰۰۰ جفت گلادیاتور را باهم به نبرد وا داشت . « تراژان » امپراطور دیگر روم همین عدد‌را فقط در عرض ٤ ماه بجنك‌هم انداخت .

آن‌غلامی که در جنك‌مغلوب میشد در همان میدان سرش را میبریدند عموماً محکومین را باین‌کار وادار میکردند اما غالباً غلام ها و اسیرهای جنگی بودندکه باین‌کار واداشته میشدند بطوری که هروقت دولت روم فتحی میکرد دسته های بزرگ گلادیاتور در صحنهٔ زد و خورد ریخته می‌شدند .

یکی از ناطقین رومی که‌شبیه ناطقین «پرورش‌افکار» عهد گذشتهٔ ما بوده در یکی از نطق های خودش امپراطور را ستایش میکند که یك لشکر تمام از « وحشی » های اسیر را در روی صن آورده و آنهدام دشمن ها را وسیلهٔ تفریح ملت قرار داده . « کدام پیروزی ممکن است عالی‌تر وزیباتر از این باشد ؟ »

این منظره ها نه فقط در شهر روم بود بلکه در همهٔ شهر های ایتالیا تکرار میشد .

***

ای‌خواننده ، آیا متأثر نمیشوی ؟

آیافکر نمیکنی که این بشر بیچاره چقدر زجر وخفت کشیده است! لابد عظمت و افتخارات روم راخیلی شنیده‌ای وشاید قسمت گرانبهایی ازعمر

خودت را صرف یادگرفتن تاریخ امپراطور ها کرده باشی ، ولی احتمال میدهم که هیچوقت برای تو از آنچه ما از گوشه وکنار تاریخ جمع آوری کرده‌ایم نگفته باشند،شاید تاکنون ازطرززندگی این‌صدها سکنهٔامپراطوری روم بیخبر بوده‌ای . چرا ؟ برای اینکه عموماً علم را هم برای خدمت پول وزور بکار می‌برند وتاریخ را فقط‌برای ستایش زور گویان وروپوشی جنایت های آنها می‌خواهند کمتر مورخی حاضر است در بارهٔ این همه جنایت‌ها که منظرهٔ زندگانی صدهاهزار مردم بیچاره بوده‌است توضیح بدهد .

دراینجا ازاینهمه شقاوت ودرندگی صحبت نمیکنند اما درآنجا که‌این مردمان زجر دیده تکانی بخودشان‌میدهند وبرای پاره‌کردن زنجیرهای‌ظلم وجور دست بعمل میزنند و دژخیمان چندین هزار سالهٔ خودشان را بجزای یك‌هزارم از مجازاتی که استحقاق آن را دارند میرسانند ، فریاد مورخین بلند میشودوتمام استعدادافسانه سرائی خود رابرای مجسم‌ساختن وحشیگری ودرندگی این «وحشیها» بکار میبرند !

اینگونه مورخ‌هادرنظر ما که میخواهیم تاریخ حقیقی‌بشررا یادبگیریم، ارزشی ندارندو ماباید دروغ پردازی های آنها را از صفحه‌های تاریخ دور کنیم .

تنها غلام هادر مملکت‌روم بدبخت نبودند . اصولا ساکنین مملکت روم بدوقسمت‌تقسیم میشدند، یکی آنهایی که‌خودشان راازنژاد عالی‌ترمیدانستند واسمشان «پاتریسین» بود، یکی‌دیگر آنهایی‌که میگفتند ازنژاد پست‌هستندو بنام « پلبین » نامیده میشدند . فقط پاتریسین ها میتوانستند کار های دولتی داشته باشند ، فقط آنهامی توانستند تشریفات مذهبی را انجام بدهند ، فقط آنها مجلس‌سنا را تشکیل می‌دادند .

وقتی که‌تمام‌کارهای دولتی وتمام دستگاه قانون‌گزاری وتمام‌تشریفات مذهبی دردست پاتریسین ها بود، بخوبی میشود حدس زدکه دستگاه دولت‌فقط بنفع پاتریسین هامی چرخید ، قانون فقط‌بنفع آنها وضع میشد ، مذهب فقط بنفع‌آنها حکم میکرد ، آنهازور داشتند وازاین جهت دولت وقانون ومذهب هم‌مال آنها بود .

پلبین هامردمان فقیری بودندکه‌عموماً بکشاورزی وپیشه وری مشغول بودند وهروقت جنگی پیش‌میامد آنها را بمیدان جنك میکشید این بیچاره هاغالباً ازشدت فقرو فلاکت مجبور میشدند از پولدارها قرض کنند اما اگر موعد پرداخت قرض میرسید ومدیون نمی‌توانست قرض خودش رابپردازد ،

طلبکار «طبق قانون» حق داشت اورا غلام خودش بکند .

درهر مملکتی که قانون بدست نمایندگان مردمان زورگو وضع شود، همین طور قانون‌های ظالمانه وکمرشکن برملت بیچاره بارخواهد شد وتعجب دراینجا است که مردمان زورگو همیشه متوقع اند که این نوع قانون ها را ملت مقدس بداند وازآنها اطاعت کند .

پلبین ها ـ یعنی محرومین اجتماع ـ اکثریت افراد مردم را تشکیل میدادند ، وهرمملکتی که اکثریت مردمش زیر فشار باشند مثل دیگی میمانند که برسرآتش بگذارند ،البته این دیگ همیشه درحال غلیان وجوشش خواهد بود .

مردم بدبخت هم همیشه برای رهائی خودشان درتکاپوواعتراض وطغیان هستند .

هیچ وقت کرده‌اید که چرا درروی سماور یك سوراخ کوچك میگذارند؟ این سوراخ برای اینست که هروقت جوش سماور زیاد شد وبخار کرد، آن سوراخ راباز کنند تاقدری ازبخارها خارج بشود والا سماور را میترکاند .

درجامعه هم همین طور است . وقتیکه مردم ازآتش ظلم بجوش می‌آیند وممکن میشود که یکمرتبه غلیان وطغیان بکنند وقانون ظالمانهٔ اجتماع را بشکنند ،مردمان ظالم که همیشه احتیاط کار خودشان را دارند یك راه مفری برای احساسات مردم باز میکنند تا باین وسیله ازفشار طغیان مردم کم بشود.

زورگویان روم هم همین کار را میکردند هروقت اعتراض پلبین ها شدید میشد وکارد باستخوانشان میرسید ، پاتریسین ها برای اینکه آبی بر این آتش بزنند ، شروع میکردند به نذر ونیاز ، وحتی بعضی ازبدهکارهارا از قید غلامی آزاد میکردند .

درست وضعیت آنها وحقه بازیهایشان مثل مفتخورهای جامعهٔ ما بود که هرچند وقت بچندوقت باین جور کارها دست میزنند وانجمن خیریه میسازند ودمپخت پخش میکنند .

البته این مهربانی پاتریسین هاموقتی بود وهمینکه فشار طغیان مردم کم میشد آنها دوباره شیوهٔ دیرین خودشان راپیش میگرفتند .

درسال ۲۶۰ پیش ازمیلاد یك روز یکی از این بدهکار های بیچاره از خانهٔ طلبکار خودش گریخت وآمد بوسط میدان روم . این بیچاره را بقدری شکنجه وعذاب داده بودند که بدنش اززخم پوشیده شده بود . مردم ازدیدن این منظره بهیجان آمدند وشورش کردند و اسلحه برداشته بکوه پناه بردند.

دولت روم باآنها جنك‌کرده و بالأخره برای این که آنها را خاموش بکند مجبور شد آن بدهکار را آزاد سازد و بعضی از تقاضا های پلبین ها را بپذیرد .

پلبین‌ها خیلی از این طغیانها کردند و روز بروز جری تر شدند بطوریکه پاتریسین ها تشخیص دادند که وضعیت برای آنها خطرناك است.

حکایت میکنند که یکروز (درقرن دوم‌پیش‌از میلاد) یکی از ارباب‌ها بدست غلامهایش کشته شد . وقتی که این واقعه منتشر گردید ، یکی از نویسندگان گفت : «این خطری است که همهٔ ماها را تهدید میکند» مقصودش این بود که «امروز نوبت اوبود وفردا نوبت ماها خواهد بود» این نویسنده حق‌داشت چونکه هروقت تودهٔ مردم درزیر فشار یك‌مشت ظالم واقع میشوند، ازبس توسری میخورند تصور میکنند که این‌ظالم ها شخصاً هم دارای قوه و وقدرتی هستند ومزایای خارق‌العاده دارند . اماهمینکه‌یك نفر از مظلومین جرأت بکند و نشان بدهد که‌ظالم چیز خارق‌العاده‌ای نیست‌واز مظلوم ندارد، این موضوع باعث دلیری سایر مظلومین میشود . کم‌کم آنهاهم در صدد برمیایندکه این‌موضوع راآزمایش کنند از همین جهت مردمان هوشیاروقتی که قدرت پیدا میکردند دشمنان خودشان را مخصوصاً در ملاء عام از بین میبردند تا ملت ببیند که اینها بالاتر ازاشخاص عادی نیستند و بلکه ازآنها هم‌ضعیفترند .

بهر حال وقایعی که بعداً روی داد ثابت کرد که آن نویسنده کاملا حق داشته است . غلام ها روز بروز جری‌ترشدند وبراعتراض‌هاو طغیان‌های خودشان افزودند وهردفعه پاتریسین ها مجبوز بودند بعضی از خواهش‌های آنهارا بپذیرند .

آخرین و سخت ترین جنگی که غلام ها برای رهائی خودشان برپا کردند ، جنك اسپارتاکوس بود که‌ازسال ۷۳ تا ۷۱ پیش‌از میلادجریان داشت .

۸

نبرد اسپارتاکوس

شما نام بسیاری از لشکرکش ها وجهانگیرها را شنیده اید که مملکت هارا زیر سم اسبها خراب کردند ، زن‌ومرد وپیروجوان رادرخاك و خون غلطانیدند ، از کله‌ها منارها ساختند و صدمات بیحساب بتمدن بشری زدند . اما تصور نمیکنم که اسم اسپارتاکوس را شنیده باشید .

اسپارتاکوس با آنکه بشهادت کارهایی که کرده ، ازسرداران بزرك

بوده وسرداران بزرك روم را عاجز نمود . چون کارهای او بقصد کشور گشائی وزور گوئی نبوده وبلکه میخواسته است مردم را از قید زور رهائی بدهد ، نامش از قلم بسیاری از مورخان افتاده است ، زیراکه مورخ ها عموماً جیره خوارهای دولت های زمان خودشان هستند و همیشه زبان و قلم خودشان را برای توصیف ظالم‌ها وقف میکنند

اماشما که از ظلم بیزارید خیلی بجاست که اسم اسپارتاکوس را یاد بگیرید وشرح نبردهای اورا بخاطرتان بسپرید بخصوص که میتوانید نتایج عالی ازآن بدست بیاورید

درتابستان سال ۷۳ پیش ازمیلاد ، ۲۰۰ نفر گلادیاتوررا بطرف شهر کاپوکه ازشهر های روم بود میبردند تاآنها را در روی سن بکشتن همدیگر وادار کنند . این اشخاص که خیلی از سرنوشت خودشان دردناك بودند از این تحقیرهایی که نسبت بآنها میشد به‌تنك آمدند و باهم تصمیم گرفتند که دست برادری بهم بدهند وبرای تغییروضعیت‌خودشان کوشش کنند .

درمیان آنها یکنفربودباسم اسپارتاکوس که هوش‌زیادوروح‌جوانمردی وقدرت پهلوانانه داشت . اسپارتاکوس که سابقاً در ناحیه های شمال ایتالیا چوپانی میکرد وقتی هم‌که درزیر زنجیر غلامی درآمد، آزادی را از یاد نبرد وهم‌زنجیران خودش را بآرادی تشویق‌کرد . اسپارتاکوس شرح داد که افراد بشر باهم مساوی‌اندواینهمه اختلافاتی که‌درمیان آن‌ها پیداشده بواسطهٔ وضعیت اجتماعی است ، اگرغلامها همت بکنند میتوانند این‌وضعیت اجتماعی را تغییر بدهند ، وخودشان را ازقید بندگی بیرون بیاورند . حرف های اسپارتاکوس درهمراهانش مؤثر شد و اسپارتاکوس توانست با ۷۶ نفر از آنها فرار بکند .

همراهان اسپارتاکوس همه‌شان دست‌خالی بودند امادستهای خودشان را درراه‌پرکردند ویك قطار اسلحه رابغارت بردند ووقتی که ساخلوی شهر کاپو خواست ازآن‌جلوگیری بکند ، آنراخلع‌سلاح کردند وبالاخره بالای کوه وزوبناه بردند .

پاتریسین ها در شهر روم بتشویش افتادند ویك لشگر ۳۰۰۰ نفری بجلو گیری اسپارتاکوس فرستادند ، اما اسپارتاکوس آنها را شکست داد . این شکست یك‌نتیجهٔ خوب دادوآن‌این بودکه غلام هافهمیدندیك‌پشت وپناه قوی پیداکرده‌اند ودسته دسته طرف کوه گریختند وبه اسپارتاکوس ملحق شدند .

بازهم دومرتبهٔ دیگر دودستهٔ ۲۰۰۰ نفری بنبرد اسپارتاکوس فرستاده شد .ولی اسپارتاکوس آنها رابکلی خوردکرد وازبین برد

چیزی که دراسپارتاکوس قابل ستایش میباشد اینست که اوازاین فیروزی هامست نشد وعقل خودش راازدست نداد وازکوه پائین نیامد ، فقط گاهی از کوه پائین می‌آمد وبشهرها دستبرد میزد وغلام هاوسایر محرومین اجتماع رابسمت خودش جلب میکرد .

اما یك چیز باعث نگرانی اسپارتاکوس شد وآن این بود ، که چون عدهٔ سپاهیانش زیادشد ، غذا رساندن بآنها خیلی مشکل گردید .

همراهان اسپارتاکوس برای اینکه آذوقه بدست بیاورند ناچار شهر هاودهکده ها را غارت میکردند .اما اسپارتاکوس ازاین کاربدش می‌آمدو میخواست جلوگیری کند .

اسپارتاکوس قصدداشت ازاین اضطرابی که دامنگیر رومی هاشده بود استفاده بکند وهمراهان خودش راازکوههای آلپ بگذراند وبخارج ازحدود امپراطوری روم ببرد تاآنهاآزاد بشوند اماافسوس که همهٔ غلامهابهوشیاری او نبودند ونمیدانستندکه بالاخره وضعیت آنها نمیتواند تامدت مدیدی دوام پیدا کند وهرچه زودتر باید از فرصت استفاده نموده در فکر چارهٔ اساسی باشند .

در این موقع رومیها چندین دستهٔ خیلی کثیر که یك‌دستهٔ آنها بتنهایی مرکب از ۱۰،۰۰۰ نفر بود ، بسردستگی رجال رومی بجنك اسپارتاکوس فرستادند اسپارتاکوس این سربازها وسرداران را که دردنیا بجنگجویی معروف بودند بکلی‌درهم شکست وبخوبی پیروز شد.

باز دراینجا موضوع قابل توجه اینست که‌اسپارتاکوس روز گار گذشته را وبلاهایی را که برسر غلامها می آوردند فراموش نکرد ، وبجای اینکه اسرای جنگی‌را در همان‌میدان جنك‌سر ببرد چهارصدنفراز میان آنهاانتخاب کرد وفرمان داد که‌آن افراد «نژادعالی» مثل گلادیاتورها دریك میدان با همدیگر بنبرد مشغول بشوند ،تاطعم زوررا بچشند وبآنها وسایر مردم‌ثابت شود، که‌آنچه مردم را ذلیل میکند فقط‌زور است ،وغلام از اینجهت که‌زور دربالای سرخود دارد ذلیل‌است نه‌از اینجهت که‌نامش غلام است . زوررا از بالای سرغلام بردارید وبه بینید ، که‌اوهم فردی است کاملا شبیه دیگران ، واگر دیگران هم بوزاو مبتلا شوند همان اندازه ذلیل خواهندشد

اسپارتاکوس یك‌دستهٔ ۱۰،۰۰۰ نفری دیگررا هم‌درهم شکست .اما

بجای اینکه جلو برود یکمرتبه عقب نشست ، چون که مردمان شهرها با او موافقت نمیکردند و اسپارتاکوس از تهیهٔ آذوقهٔ لشکرش عاجز می‌شد اسپارتاکوس بسمت جنوب رفت تا از آذوقهٔ شهرهایی که پارسال فتح کرده بود استفاده کند این خبر بشهر روم رسید و همه بدست و پا افتادند و بار یک لشکر فرستادند که مانع از عقب نشینی اسپارتاکوس بشود . اما اسپارتاکوس بهیچ وجه در زحمت نیافتاد و خودش را بجایی که میخواست رساند .

کم کم فیروزیهای اسپارتاکوس اضطراب بیحد در روم تولید کرد و مخصوصاً موقعیت ثروتمند ها طوری بخطر افتاد که مصمم شدند بهر طور باشد ریشهٔ او را بکنند . البته هر کس پولدار تر بود و بیشتر غلام داشت از جنبش اسپارتاکوس بیشتر میترسید و نفعش بیشتر اقتضا میکرد که کمک اسپارتاکوس کنده شود . ازاین جهت رومیها یکی از پولدارترین اهل روم را برای این مأموریت پیدا کردند که اسمش کراسوس بود .

کراسوس که درزمان اشکانیان بما ایران هم جنگ هایی کرده تقریباً ۱/۸۰۰/۰۰۰ دینار (پول رومی) ثروت داشت و بیشتر ثروت خودش را از جنگ‌های داخلی و ازکشت و کشتار اهالی روم بدست آورده بود . این شخص بسیار متکبر و فاقد هر نوع احساسات بود .

در پائیز سال ۷۲ پیش از میلاد ۱۰ لژیون (هر لژیون تقریباً ۶۰۰۰ نفر) به کراسوس دادند که اسپارتاکوس را شکست دهد . اما اسپارتاکوس که نمیتوانست بهمهٔ افراد خودش آذوقه برساند ناچار شد که آنها را بدوقسمت تقسیم بکند وازهمین جهت قوایش ضعیف شد یک دسته از لشکر اسپارتاکوس که ۱۰۰۰۰ نفر بودند شکست خودند ، ۶۰۰۰ نفر از آنها کشته شدند و ۹۰۰ نفر از آنها اسیر شده دردست رومی‌ها باقی ماندند ، دسته‌های دیگر هم عقب نشستند .

اسپارتاکوس که خودش را درمقابل این واقعهٔ مهم دید تصمیم گرفت که بجزیرهٔ سیسیل درجنوب ایتالیا برود ، چونکه جزیرهٔ سیسیل خیلی گندم داشت بطوری که آنجا را « جزیرهٔ گندم روم » میگفتند و علاوه مردمانش همیشه برای طغیان آماده بودند .

اسپارتاکوس تصمیم خودش راعملی کرد وسوار کشتی شد اما کشتی‌های سیسیل که او را حمل میکردند عهد شکنی نمودند و حاکم آنجا برای خوش آمد دولت ، درتنگه‌ها بدفاع پرداخت . از این جهت اسپارتاکوس مجبور شد به سواحل جزیرهٔ ایطالیا پناه ببرد . کراسوس فوری از راه رسید و او را

محاصره کرد .

زمستان هم پیش‌آمد و آذوقه نایاب شد ، بطوریکه اگر اسپارتاکوس ازمحاصره بیرون نمی‌آمد نابود میشد از اینجهت اسپارتاکوس درصدد برآمد باکراسوس وارد مذاکره بشود وصلح بکند . اما اینکار ممکن نبود چونکه اولا مخالف منفعت اربابها بود و آنها میخواستند بهرطوری هست اسپارتاکوس و این غلام های یاغی را ازبین ببرند و نشان بدهند هرکس بخواهد خودش را آزادبکند عاقبتی غیرازکشته شدن ندارد. ثانیاً کراسوس‌میخواست باسرکوبی اسپارتاکوس یك افتخار جدید بدست بیاورد و خودش رابزرگتر کند . بالاخره پیشنهاد اسپارتاکوس رد شد و او در محاصره باقی ماند .

اما اسپارتاکوس دراینجا یك زنی بزرك بخرج داد ، یك‌شب که برف آمده بود وهواطوفانی بود، فقط بایك سوم ازهمراهانش بدون اینکه‌دیگران راخبر بکند، خندقی راکه دورلشگرش کشیده بودند دریك‌جا بوسیلهٔ خاك و شاخه‌های درخت پرکرد و ازآن گذشته خودش را از محاصره بیرون‌آورد. کراسوس ناچار شدمحاصره را رها بکند وبتعقیب اسپارتاکوس مشغول بشود. باین حیله، هم اسپارتاکوس خلاص شد وهم سایر همراهانش .

کراسوس بدست‌وپا افتاد ومجبور شد از روم کمك بخواهد . آنها هم پمپه سردار بزرك را بکمك او فرستادند . بازهم چند مرتبه میان دسته‌های اسپارتاکوس و کراسوس زد و خورد روی داد و در جنگی که در کوههای بروتیوم واقع شد ، اول سپاه کراسوس‌شکست خورداما چیزی از جنك نگذشته بود که اسپارتاکوس ازران زخم برداشت ، اسپارتاکوس بزانو افتاد و تا آخرین نفس روی زانو رامیرفت ومیجنگید بطوریکه نتوانستند جسد او را ازمیان جسدهای دیگر که‌روی هم‌انباشته بودند پیدا کنند .

دراین جنك هزار نفر رومی ، یعنی هزار نفراز «نژاد عالی» بشمشیر غلام‌ها برخاك افتادند ، اما بالاخره جنگ بشکست غلام‌ها تمام‌شد وکراسوس بدون هیچ رحمی آنهارا کشت وراجع بهاسرا که عدهٔ آنها بالغ بر ۶۰۰۰ نفرمیشد ، دستور داد آنها را در سر راه او ، از شهر کاپوتاروم برروی شش هزار صلیب مصلوب کنند!

یکی‌از دسته‌های‌اسپارتاکوس، مرکب‌از ۵۰۰۰ نفر ، کوشید که‌خودش را بسمت شمال برساند وازسرحد روم خارج شود اما پمپه سردار روم درسمت شمال رسید آنهارا شکست‌داد وتا آخرین نفرشان راقتل‌عام کرد ، و باین طریق ، اوهم افتخاری ازاین کشتار بدست آورد!

اسپارتاکوس ویارانش بالاخره بقتل رسیدند اما با این جنبش نشان دادند که غلام هاهم ازژنی و لیوغ بی بهره نیستند واگر دست اتحاد بهم بدهند قدرت خورد کننده‌ای خواهند داشت .

اهمیت جنبش اسپارتاکوس را دراین جمله خلاصه میکنیم که ، برای مغلوب کردن اوهمانقدر لشگر رومی لازم شد که سزار امپراطور روم درمدت هشت سال برای فتح فرانسهٔ کنونی بکار برد! وحال آنکه جنبش اسپارتاکوس بیشتر ازدوسال طول نکشید ودر آخر مارس سال ۷۱ پیش از میلاد خاموش شد .

از این بعد دولت روم بغلام ها غدغن کرد که دیگر اسلحه نداشته باشند وبقدری دراین موضوع سختگیری کرد که میگویند یك روز یکنفر چوپان را بگناه اینکه یك گراز راها نیزه کشته بود بقتل آوردند !

ازاین تاریخ چه نتیجه میگیریم ؟

نتیجه هارا میشود اینطور خلاصه کرد :

۱ ـ اگر محرومین اجتماع که اکثریت دارند دست اتحاد ، بهم بدهند وحاضر بفداکاری باشند ، قدرتی بهم میزنند که میتوانند دستگاه زور را در هم بشکنند . نبرد اسپارتاکوس ازاین جهت وحشتناك بود که آن بینوایانی که این جنك رابرپا کردند ازدل وجان برای این جنك آماده شده بودند وچون چیزی نداشتند که دراین جنك ازدست بدهند بدون پروا بادشمن نبرد میکردند .

۲ ـ هروقت محرومین اجتماع درصدد شکستن دستگاه زور برآیند ، باید قبلا یك نقشه وتعلیمات وتشکیلات معین داشته باشند والا نمیتوانند موفقیت خودشان رابآخر برسانند قیام اسپارتاکوس هم ازاین جهت بنتیجهٔ قطعی نرسید که عده‌ای ازمحرومین اجتماع دراثر عکس العمل طبیعی فشارولی بدون نقشهٔ قبلی دورهم جمع شده بودند واگر چه فداکاری داشتند ولی طرز بدست آوردن نتیجهٔ قطعی را بلد نبودند

۳ ـ زورگویان جامعه هرچه قدرت دارند برای سرکوبی محرومین اجتماع بکار میبرند وازهیچ حیله وتزویر و ناجوانمردی پروا ندارند وپس از آنکه موفق میشوند ، نسبت باین مردم آزادی طلب ، با کمال درندگی و قساوت رفتار مینمایند .

هروقت محرومین اجتماع درصدد مقاومت بازور برمیآیند ، باید کاملا متوجه این نکته باشند که اگر مغلوب بشوند هیچ راهی جز بیچارگی تمام یا مرگ ، برای آنها باقی نیست واز این جهت باید در اقدام خودشان متوقف نشوند

واز هیچگونه فداکاری خود داری نکنند .

یکروز برای یکی از دوستانم همین نکته را توضیح میدادم که زورگویان دنیا برای اینکه مقصودشان را از پیش ببرند از هیچ وسیله وتزویر ناجوانمردانه باك ندارند . اومخالف بود ، گفتم مثال خیلی واضح برای تو میزنم . آیا قبول داری که کورش کبیر از جوان مرد ترین جهانگیران بود . این شخص در ایام جوانی یکروز از پدرش پرسید : «پدر، برای اینکه شخص بردشمن فائق آید چه چیز ها لازم است ؟» « ... برای نیل باین مقصود باید شخص کمین کند، قوای خودرا پنهان دارد ، مزور باشد ، فریب دهد ، بدزدد ، غارت کند و در هرچیز بردشمن مزیت یابد »

بسیاری از جنبش های محرومین اجتماع بواسطهٔ همین که آنها حریف-های خودشان رادرست نمی‌شناختند واین فورمول آنها را فراموش میکردند وبآنها اعتمادمینمودند ، ازبین رفت . اما دیگر محرومین اجتماع نباید این فورمول هارا فراموش کنند .

۹ .

مبدل‌شدن غلام به‌سرف

غلام هادراثر این شورش ها پس از هرچند مدت امتیازات جدیدی بدست می‌آوردند وبآزادی نزدیك میشدند اماچند چیز دیگر هم بود که‌در آزادی آنها تأثیر عمده داشت :

دولت روم مملکت‌های بسیاری را زیر تسلط خودش در آورده بود و ثروت عمدهٔ آنها را بطرف شهر روم میکشید. دولت روم درحقیقت دستگاهی بود که برسر صدهاهزار نفر فشار وارد آورده ، شیرهٔ آنهارا درمی آورد و بخورد رومی‌ها می‌داد . نیروی عمدهٔ کاررا درممالك روم غلام‌ها تشکیل می‌دادند که‌ازافراد ملتهای مغلوب بودند . در اول که دولت روم توسعه پیداکرد و اینهمه غلام رادر زیر تسلط خودش در آورد ، دراثر کاری که از غلامها میکشیدند یك افزایش خارق العاده درثروت رومیها حاصل شد . اما این ترقی نمیتوانست همیشه ادامه پیدا کند ، چونکه غلامها هیچ سهمی از این ثروت نداشتند و میدانستند که‌ثمرهٔ کارشان هرقدرهم زیاد بشود سهم آنها بیشتر از خوراك بخور و نمیر نخواهد بود ، وازاین جهت نفعی نداشتند دراین که افزارهای کاررا کامل کنند محصول کار را بالا ببرند . اصولا این موضوع همیشه در اثر آزمایش بثبوت رسیده که هروقت عده‌ای درزیر شلاق مشغول کارانند ، محصول کارشان ازکسانیکه ازروی شوق دست بکار میشوند ، بمراتب کمتراست .

آنها هیچ وقت فکر کامل کردن افزار کار و بالابردن محصول نیستند

و افزارهای دقیق را دراثر بیعدالاتی خراب میکنند . در کشور روم علاوه براینکه باغلامها اینطور رفتار میکردند، اصولا کاردستی راخوار میشمردند، واین موضوع هم لطمهٔ بزرگی باقتصادیات دولت روم میزد .

دولت روم برای اینکه این نقصها را جبران کند مجبور بود کشور - های جدیدی تسخیر نماید و غلامهای جدیدی بدست بیاورد ، تابارن و سیله بر میزان ثروت اضافه شود . اما این کشورگشائی نمیتوانست همیشه ادامه داشته باشد . دولت روم بالاخره بدولت ایران که آنهم از دولتهای نیرومند وجهانگشا بود برخورد ودیگرنتوانست پیش برود .

باینطریق اقتصادیات دولت روم دریك بن بست گیر کرده بود و لازم بود که یك تحول اجتماعی پیش بیاید واورا از بن بست بیرون بیاورد .

درممالك روم، زارعین ـ غیرازغلامها که اکثریت زارعین راتشکیل میدادند ـ کسانی بودند که درتغییرشغل وحتی درتغییر محل اقامت خودشان مختار نبودند واصولا نژاد آنهاوابسته بمالك زمین بود . این زارعین آزاد نسبت بغلامها مزیتهایی داشتند اما کم کم وضعیت غلامها بوضعیت این زارعین آزاد نزدیك شد . یعنی کم کم مرسوم گردید که غلامها را جز در معدود زمینی که درروی آن زراعت میکنند نفروشند تازمین خالی از زارع نماند، وپس از چند قرن این قاعده تکامل یافت وبرای اینکه غلامها نسبت بکارخود علاقمند باشند ومحصول بیشتر تولید کنند آنهارا از قیدغلامی بیرون آوردند وگفتند که هرنفر از آنها حق بهره‌برداری‌از یکقطعه زمین را داشته‌باشد، اما در عوض ، این زمینی که باو واگذار میشود قسمتی از محصول خود را بارباب بدهد وبرای او بیگاری کند منتهی‌میزان این محصول و مدت این بیگاری بقدری بود که تقریباً تمام‌ثمرهٔ کاررا ازدست زارع آزاد شده بیرون می‌آورد . زارع آزادشده دیگر مثل سابق نمیتوانست نسبت بمیزان محصول کارخود بی‌اعتنا باشد ، زیرا که محصول مذکور اصولا متعلق بخودش بودو اوامید داشت که ازآن بهره‌مند شود .

در دورهٔ غلامی ، آنچه ازکارغلام بدست می‌آمد اصولا متعلق‌بارباب بود اما دراین دوره ثمرهٔ کاروزارع آزاد شده ، اصولا تعلق بخوداوداشت، منتهی قسمت عمدهٔ آنرا در اثر تعهداتی که بر او تحمیل شده‌بود ، بیارباب واگذار میکرد.این زارعین آزادشده را سرف ودورهٔ آنهارا دورهٔ سرواژ میگویند که همان دورهٔ فئودالیته است . سرفهاوابستهٔ زمین بودند وباقروش زمین ازاربابی بارباب دیگر منتقل میشدند .

پس می‌بینیم که غلامی نه فقط بصرفهٔ غلامها بلکه بصرفهٔ اربابها بود ، واراضی آنها به سرواژ مبدل گردید و آنچه باین تحول کمك کرد عبارت بود از ، حملهٔ ژرمن‌ها بروم که سازمان دولت روم‌را شکست دادوعملی‌شدن ضروریات جدیدرا آسان‌ساخت. این حمله که ضربهٔ قطعی بدورهٔ غلامی‌محسوب می‌شود ، درقرن چهارم بعداز میلاد واقع شد ودورهٔ سرواژ کم و بیش تاقرن هیجدهم یعنی‌تقریباً مدت چهارده قرن درممالك اروپا باقی‌ماند .

۱۰
ازبین‌رفتن مالکیت‌های کوچك‌ومتوسط

درد‌ولت‌روم (دورهٔ‌غلامی) برای اینکه ثروت‌ملت را جمع کنند ، مالیاتهای گزافی وضع نموده بودند که هم‌ارضی بود وهم سرانه تاهم از زارع گرفته شود و هم از کارگر ، و علاوه بر این مالیاتها ، تحمیلات قانونی‌دیگری هم‌وضع‌نموده بودند مثلا مالکین‌میتوانستند تا هرقدر که بخواهند زارعین را بیبگاری وادارند یعنی از آنها مجاناً کار بکشند و غیره .

اینهمه تحمیلات باعث شدکه کم‌کم مالکیت کوچك و متوسط از میان رفت یکی‌بعلت مالیات‌های گزاف ودیگر بعلت اینکه مالکین کوچك ومتوسط از تجاوز های مالکین بزرك برکنار نبودند . مالیات ها بقدری گزاف بود که مالك بیچاره درخت های موودرخت های میوه دارزمین خودش رامیبرید تااز مبلغ مالیاتی که‌براوتعلق میگرفت رهابشود . ازطرف دیگر مالك‌های بزرك ، مالك‌های مقتدر ، میکوشیدند که‌قلمروهای خودشان را بسط بدهند و ازاین جهت‌نسبت بخرده‌مالك ها تعدی میکردند . مثلا آنها رامجبورمیساختند که‌زمین های خودشان راتحت شرایط‌تحمیلی بفروشند واین‌بیچاره ها که‌لخت میشدند یگانه‌چاره‌شان‌این‌بود که درنزدیك مالك بزرگتر مثل‌یك‌زارع‌اجاره‌دارمشغول زراعت بشوند .

ازاین‌جهت بعضی اززارعین پیش‌ازاینکه باین درجه‌از بیچارگی بیفتند صلاح درآن می‌دیدند که‌تحت حمایت یك مالك بزرك که درآن دوره او را پتانس میگفتند دربیایند . شرط این تحت‌الحمایگی‌این بود که‌مالکیت خود‌شانرا مطلقاً به‌پتانس واگذار کنند تااوهم‌در عوض ، حق بهره برداری(تمتع) اززمین راتاموقع‌مرك بآنها ببخشد . باین طریق یك‌نسل که‌می‌گذشت‌پتانس در مقابل خودش یکعده زارعین غیر مالك داشت ، وهرچه برعدهٔ اینها اضافه می‌شد برقدرت پتانس هم‌افزوده میگردید وبیشتر میتوانست زارعین دیگری رابا‌ین ترتیب ازملك خودشان جدابکند .

پس می‌بینیم که‌در اواخر دولت روم ،یعنی‌قبل ازقرن چهارم بتدریج مالکیت های کوچك ومتوسط از میان رفته بود ویکعده از ثروتمند ها موفق شده بودند که مالکین جزء را خورد بکنند ومالك مطاق زمین بشوند و فقط حق‌بهره برداری (تمتع) اززمین رادر مقابل شرایطی بکسانی که‌سابقاً مالك بودند واگذار کنند .

وقتی که‌ژرمن هادرقرن چهارم بروم حمله‌کردند و بمرکزیت دولت روم لطمه‌زدند ،این مالکهای بزرك بهتر توانستند املاك خودشان را وسعت بدهند وقدرت محلی پیداکنند ،وهمین ها بودند که بعداً فئودال نامیده‌شدند.

نتیجه :

۱ ــ بعضی‌ها می‌خواهند چنین جلوه بدهند که‌دورهٔ فئودالیته(سرواژ) فقط دراثر حملهٔ ژرمن‌ها بروم بوجود آمد .دراثر حملهٔ آنها بودکه غلامی ازبین رفت ورژیم سرواژ بوجودآمد ومالکین بزرك (فئودالها) پیدا شدند .

اماتجربهٔ تاریخ‌نشان می‌دهد که‌سازمان دولت روم بدورهٔ تحول‌رسیده بود وضروریات اجتماعی ایجاب میکرد که این‌تغییرات حاصل بشود و اگر حملهٔ ژرمن‌ها هم اتفاق نمی افتاد ، این تغییرات انجام می‌پذیرفت ، منتهی حملهٔ ژرمن ها این تغییرات راآسان کرد .

۲ ــ ازبین رفتن غلامی دراثر دلسوزی صاحبان غلامها نبود، بلکه‌این موضوع دراثر شورش‌هان غلامها ودراثرضروریات اجتماعی پیش‌آمد.

۳ ــ دورهٔ سرواژ نسبت بدورهٔ غلامی مخصوصاً از نظر حقوقی برای اکثریت ملت یکدورهٔ مترقی تروبهتر محسوب میشود .

حالا بتجزیه وتحلیل دورهٔ سرواژ (فئودالیته) می‌پردازیم :

۱۱

سرف‌ها وسایر دهقانان

درفصل گذشته بیان کردیم که‌رژیم‌بردگی ناگهان برژیم سرواژ مبدل‌نشد بلکه‌این موضوع در اثر تکامل اوضاع اجتماعی پیش آمد ، مثلا چون غلامها را در موقع مالیات گرفتن در جزو متعلقات زمین می‌دانستند لازمهٔ این‌موضوع این‌بودکه آنها هرروز اززمینی بزمین دیگر منتقل‌نشوند، دراثر این موضوع وموضوعهای مهمتر دیگری که‌شرح دادیم از همان قرن ۳ بعد ازمیلاد ، اساس این رسم گذاشته شد که‌غلامها وابسته بزمین باشندتاکار های زراعتی رونق بیشتری بگیرد ومالکها محصول بیشتری بردارندومالیات راآسانتر جمع کنند .این‌رسم درقرن چهارم قوت گرفت وقدغن کردند که غلامرا درخارج از ولایتی که‌در زمین آن‌زراعت میکنند ، نفروشند وبالاخره

قدغن کردند که غلام بدون زمین فروخته نشود و وابسته بزمین باشد . این قانون اگرچه بصرفهٔ مالکین و مأمورین مالیات هم بود ، ولی درعین حال آزادی واختیار مالك رادرفروش غلام محدود می‌ساخت وآزادی کوچکی به غلامها میداد .

همین قانون کم کم تقویت یافت تا آنکه غلام از وضعیت غلامی خارج شدو بصورت سرف درآمد

بطور کلی فرق سرف باغلام این بود که سرف وابسته بزمین بود ، خانواده داشت ، خانه ومزرعه داشت ، اربابش نمیتوانست او را درجای دوربفروشد ، نمی‌توانست زن و بچه هایش رااز او بگیرد ونمی توانست خانه و مزرعه‌ای را که ازاجدادش باورسیده بود ازاو مسترد دارد .

املاك اربابهای بزرك بر دوقسمت میشد: یکی، قسمت عمده که بدهقانان برای زراعت واگذار میشد ودیگر قسمتی که‌چسبیده بخانهٔ ارباب بود ودر دست ارباب باقی میماند ولی آنرا هم می‌بایست دهقانها نفع ارباب زراعت کنند ، تخم بپاشند ودروکنند دردنیای امروز ، زارعین وقتی که مالك نیستند دونوع‌اند: یامزدورند، یااجاره دار ـ اما زارعین قرون وسطی درعین حال ، درزمینهای ارباب مزدور بودند وازپدر بپسر در همین وضع باقی‌می ماندند ودرزمین های خود اجاره دار محسوب می‌شدند. مالك نمی‌توانست زمینی را که آنهادردست دارند (یعنی مالك آن نیستند ولی ازآن بهره برداری‌میکنند) ازآنها بگیرد وازاین حیث مثل این بود که زمین مال خودآنها باشد اما در عوض درمقابل مالك تعهداتی داشتند :

۱ ـ میبایست حق‌اجاره داری بمالك بدهند ، مالیات بپردازند، سهمی ازگندم ، جو، تخم‌مرغ ومرغ بارباب بدهند .

۲ ـ میبایست بروند ودرروی زمین های‌ارباب زراعت کنند ، محصول رادرو کنند ، انبار کنند ، خشك کنند ، و این کارهای مجانی را بیگاری می‌نامیدند .

۳ ـ میبایست گندم خودشان را برای آسیاب کردن بآسیاب ارباب ببرند ، نان خودشان رادر تنوراو بپزند ، انگورهای خودشان را با چرخشت (دستگاه فشردن وآب گرفتن انگور) اوله کنند و در مقابل همهٔ اینها مزد بپردازند ، وهمچنین می‌بایست مقیاس ووزن هایی راکه ارباب معین‌مینمایددر بازار بپذیرند .

٤ ـ میبایست تحت قضاوت ارباب باشند، وازاین جهت هروقت‌خلافی

مرتکب میشدند ارباب از آنها بنفع خودش جریمه میگرفت ، و اگر گناه بزرگتری مرتکب میشدند آنها رامیکشت . ارباب برای اینکه نشان بدهد که نسبت به دهقانانش حق قضاوت دارد، درزمین خودش یك دار بر پامیکرد ودزد هارا ازآن میآویخت .

باین طریق ، می بینیم که سرف‌ها نسبت بغلام ها دارای مزیت هایی بودند، اما همانطور که سابقاً هم گفتیم ـ وهیچوقت نباید آنرا فراموش کنیم ـ این مزیت هایکمرتبه بدست نیامد، بلکه کم کم ودراثر ضروریات اجتماع پیدا شد . برای اینکه اینموضوع را درست بفهمیم یعنی کاملا درك کنیم که سرف‌ها بتدریج ودراثر تکامل تدریجی اجتماع ازبردگی جدا شدند ، وضعیت آنها رادر قرن‌های مختلف درنظر میگیریم :

مثلا درقرن ۱۳ در خاك فرانسه افرادی بودند که وضعیتشان زیاد با وضعیت غلامهای قدیم فرق نداشت ، اما کم کم وضعیت سرفها مشخص شدودرهمان قرن ۱۳ دونوع سرف وجود داشت : یکی آنهایی که در مورد شخص خودش ودر مورداموالشان بکلی تابع قدرت ارباب بودندتا بحدی که ارباب میتوانست ازشخص آنهاواز اموال آنها بمیل واراده خودشان استفاده کند . یکی آنهایی که فقط پس از مرك تمام اموالشان بارباب میرسید وحتی بفرزندانشان هم تعلق نمیگرفت .

ارباب هرقدر که میخواست میتوانست برآنها مالیات وبیگاری تحمیل بکند وهروقت بپول احتیاج پیدامیکرد ، میتوانست از آنهامالیات بخواهد، بعلاوه دهقان‌ها میبایست بیگاری بدهند و خدمتهای دیگر بکنند وعدهٔ زیادی مالیات غیرمستقیم بپردازند وغالباً بقدری غرامت برآنها تحمیل میکردند که قسمت های عمدهٔ درآمدشان دراین راه مصرف میشد .

اما درقرن ۱۵ وضعیت سرف‌ها تااندازه‌ای بهترشده بود. سرف ها از هرنوعی که بودند میتوانستندمیراث خودشان را باولادشان منتقل کنند، ارباب نمیتوانست برآنها مالیاتی تحمیل بکند ، مگر یك دفعه درسال : آنهم مشروط براینکه بیش از یك پنجم اموال منقول آنها نباشد همچنین ارباب نمیتوانست ازآن هایك کارطاقت فرسا بخواهد ، ولی در همین قرن سرف نمیتوانست بدون رضای ارباب بایك شخص آزاد مزاوجت بکند و حتی نمیتوانست زنی را که در قلمرو ارباب دیگر بود بدون رضایت ارباب خودش بزناشوئی بپذیرد .

درقرن ۶ بازدروضعیت سرف‌ها تغییری پیداشد دراین قرن سرف‌ها برسه نوع بودند : یکی آنهایی که نمیتوانستند ازوضعیت سرواژ خارج بشوند

ومیبایست مالیات بپردازند و بیگاری کنند . یکی‌دیگر آنهایی‌که میتوانستند آزاد شوندولی مشروط براینکه تمام اشیاءمنقول خودشان را در روی زمین ارباب باقی بگذارند ، یکی دیگر آنهایی که بازهم شرایط آزاد شدنشان آسانتر بود و برای اینکار فقط میبایست زمینی را که در اختیار خودشان داشتند برای ارباب بگذارند . دراین‌قرن اگرسرف بایك‌شخص آزادیاسرفی که‌در قلمروارباب دیگر بود ازدواج میکرد ، میبایست غرامت بدهد،زن‌سرف اگربایك مردآزاد مزاوجت میکرد آزادمحسوب نمیشد ودروضعیتش تغییری روی نمیداد ، مگراینکه آن مرد، اربابش باشد ، سرف‌نمیتوانست زمینی را بدون‌رضایت اربابش بملکیت قبول کند چونکه این‌عمل بطور غیرمستقیم‌باعث آزادشدن اومیشد امابدون رضایت اربابش میتوانست حق بهره‌برداری‌اززمین را بپذیرد .

پس می‌بینیم که طبقهٔ سرواژ، در دورهٔ امپراطوری روم پید اشد و در دورهٔ اول فئودالیته نموپیدا کرد وتغییرشکل داد. بطوریکه هرقدرپیشترمیآییم سرف‌ها بیشتر بآزادی نزدیك میشوند .

حالا اگر ازوضعیت‌های خاصی که سرف‌ها درهریك از قرنهای دورهٔ فئودالیته داشته‌اند ، صرف‌نظر بکنیم ویك‌نظر کلی باین دوره که از قرن ٤ تاقرن ۱۸ طول کشید ـ بیندازیم وضعیت سرف‌هارا چطور می‌بینیم ؟

می‌بینیم که وضعیت آنهانسبت بدورهٔ بردگی بهترشده اما هنوز اصول بردگی گریبانگیر آنهاست و در منجلاب فقر و فلاکت فرورفته‌اند . برای اینکه اینموضوع آشکار بشود ، خوبست مختصری از طرزرفتار ارباب‌ها با رعیت‌ها شرح بدهیم .

ارباب هنوز اختیار تام‌نسبت بزارع داشت واگر بنظرش میرسید که زمینهایی که سرف زارعت کرده مانع شکاراوست ، بدون اینکه ازفلاکت او بیندیشد ، آنهارا زیرورو میکرد .

یکی ازحقوق ارباب این‌بودکه هروقت ازدهات میگذرد ، رعایا باید جاومکان بدهند واینموضوع خیلی باعث زحمت رعایا میشد مثلا یکی ازآن اربابها وقتی‌که‌خواست زدهی عبورکند نوکرانش برای اینکه شکم‌پرستیش را ارضاء بکنند،آنچه را یافتند،غارت بردند دهقانان‌را تهدیدنمودندکه‌اگر آنچه دارند پنهان‌کنندشلاق خواهند خورد بالاخره حاصل‌غارت‌خودشان‌را در کلیسا جمع نمودند و درحالی‌که رعیت های بیچاره گرسنگی میکشیدند آنهابساط عیش‌پهن کردند !

تاریخ نویسها نوشته‌اند که یکی از همین اربابها از مزرعه هایی که تخم‌پاشی شده بود عبور کرد وچون محصول آنهامال خود او نمیشد آنها را زیرورو نمود .

دراثر این زورگوییها بود که دهقانان درفقروفلاکت بسر می‌بردند. دهقان یك کلبهٔ محقر چوبی باسقف گلی در مجاورت اصطبل وآغل داشت ، اثاثیه‌اش خیلی ناچیز بود، خوراك ولباسش منحصر بمحصولاتی بود که‌ارباب راضی میشد برای اوباقی بگذارد، غذای اوعموماً ، نان‌سیاه، سبزیجات، شیر وبندرت‌ماهی وگوشت خوك بود . از این جهت بعضی‌ازدهقانان ازمزرعه‌های خودشان فرار میکردند وسر بکوه وبیابان‌میگذاشتند، وگاهی مثلا برای‌اینکه مادر پیرخودشان را غذابدهند، مجبور بدزدی وراهزنی‌میشدند اشخاص‌دیگر که‌این عرضه‌را نداشتند بگدایی میافتادند .

یکی‌از شعرای قرن ۱۸ فرانسه میگوید : دربیابان ، موجوداتی‌شبیه بانسان می‌بینید که‌درروی زمین خم می‌شوند و چون نزدیك میشوید مشاهده میکنید که ریشهٔ گیاهان را برای تغذیه در میآورند . اینها دهقانان فرانسه هستند !

آیا مشاهده‌نمیکنید که میان وضعیت‌سرفهای آن دوره و وضعیت‌زارعین امروزی‌کشور ما مشابهتی‌موجود است ، این فصل رااز نوبخوانید وپیدا کنید که این مشابهت درکجاهاست . ماهم‌درفصل‌های آینده ازاین مشابهت گفتگو خواهیم کرد

۱۲ - واسال و سنیور

دورنمای فئودالیته ـ غیر از رابطه‌هاییکه از جهت‌تابعیت‌میان افرادکشورودولت وجود دارد ، در عموم جامعه‌هاییکه‌تاکنون وجودداشته یك‌نوع تابعیت دیگرهم موجود بوده، وآن عبارت است ازتابعیتی‌که اشخاص فقیرو ضعیف ازاشخاص پولدار وقوی دارند . این تابعیت غیراز تابعیتی استکه مثلا میان غلام وارباب وجود دارد،زیراکه تابعیت غلام‌ازارباب یك‌تابعیت قانونی واجباری است ولی تابعیت فقیرازپولدار، یك تابعیتی است که ظاهراً درهیچ قانونی قیدنشده ووابسته باراده شخص فقیراست وحال‌آن‌که عملا شخص فقیر برای اینکه از فقروازتعدی زورگوها تا حدی محفوظ بماند مجبور استکه تابع اشخاص پولدار و قوی باشد .

این وضعیت درجامعه های قدیم‌هم موجود بوده ومثلا دردورهٔ بردگی (امپراطوری روم) هم‌وجود داشته ومخصوصاً میبینیم که دامنهٔ آن درقرن‌چهارم

بعداز میلاد خیلی وسعت یافته‌است .

باین طریق که مالکین کوچك خودشانرا تحت حمایت مالکین بزرك قرار میدهند تاهم ازتعدیات اشخاص قوی محفوظ بمانند وهم باینوسیله مشاغل مهم دولتیرا اشغال کنند .

این «حمایت طلبی» منحصر باشخاص فقیرو ضعیف نبود ، بلکه در همان قرن اول بعداز میلاد دیده میشود که اشخاص مهم نیز خودشانرا تحت حمایت اشخاص مهمتر قرار میدادند والبته آن کسیکه حمایت او بیشتر از همه مورد توجه بود که بیشتراز دیگران قدرت داشت .

شرط عمومی «حمایت» این بود که شخص زبردست شخص زیردست خودش رادر مقابل همه‌چیز حمایت کندومثلا اگر اومالك کوچك است اورااز پرداخت مالیات ها حتی‌المقدور معاف کند .شخص زیردست هم درعوض میبایست خودش راتحت تابعیت آن زبردست قراردهد .

کم کم اینموضوع وسعت پیداکرد وشرایط مخصوصی برای «حمایت» پیدا شد و یکی از شرایط حمایت عبارت‌از این بود که مالك کوچك مالکیت خودش رامطلقاً بمالك بزرگ واگذار بکند تااوهم ،درعوض ،حق تمتع و بهره‌برداری اززمین راتاموقع مرك باو ببخشد باین طریق یك نسل که می گذشت ومالکین اولیهٔ زمین‌ها میمردند ،مالك بزرك یاجانشین او درمقابل خودش فقط یکعده زارعین غیر مالك داشت ، وهرچه برعدهٔ این زارعین غیرمالك افزوده میشد ، بر قدرت مالك بزرك هم اضافه میگشت و بیشتر میتوانست زارعین دیگری راهم بااین تدبیر ازمالکیت خلع کند .

پس میبینیم که پیش از قرن چهارم ، در همان زمان امپراطوری روم بتدریج مالکیت‌های کوچك ومتوسط از میان رفته بود ویکعده از ثروتمندها توانسته بودند که مالکین جزء راخورد بکنند ومالك مطلق زمین بشوندوفقط حق بهره‌برداری اززمین را در مقابل شرایطی بکسانیکه سابقاً مالك بودند واگذار کنند ، واین مالکین بزرك همان کسانی بودند که دراثر همین وضعیت اقتصادی که پیش آمده بود ، قدرت سیاسی وقضائی هم پیدا کردند و باسم سنیور نامیده شدند و دورهٔ فئودالیته را بوجود آوردند .

گروه فئودال : مسلم استکه قدرت اقتصادی یعنی داشتن وسائل تولید ثروت که درآن زمان عبارت بوداززمین وزارع ـ تولید قدرت سیاسی میکند و دهقانیکه از مایهٔ ثروت وبلکه از مایهٔ زندگانی خودش که عبارت‌از زمین‌است محروم میشود ، ناچاراست خودش راکاملا بدست قدرت مالك بزرك

بسپرد ، بخصوص که بعد از حملهٔ اقوام ژرمن بکشور روم ، لطمهٔ بزرگی بمرکزیت دولت وقدرت آن وارد آمد واز حمایت دولت وقانون کاسته‌شد و از اینجهت دهقانان فقط ازجهت اقتصادی ، بلکه ازجهت سیاسی و قضائی هم دستخوش‌مالکین بزرك (سینیورها) گردیدند .

رقابت صاحبان اراضی با یکدیگر همچنان ادامه داشت و چون اینها قوی شده بودند ودولت‌مرکزی ضعیف‌شده‌بود این‌صاحبان‌اراضی مثل صاحبان دولت های کوچك با هم بمنازعه پرداختند و بعضی‌ها قوی‌تر از بعضی دیگر شدند وضعفای آنها ناچار گردیدند که برای حفظ زمین‌های خودشان تحت حمایت قوی ترها قراربگیرند . این مالکین‌که خودشان را تحت حمایت مالکین بزرگتر قرار دادند به **واسال** موسوم شدند وآن مالکین بزرگتر را سینیور لقب دادند .

معاملهٔ سینیوربا واسال از یك جهت شبیه معامله‌ای بود که واسال با مالکین جزء نموده بود ، یعنی اززمانی که رابطهٔ «حمایت» بین‌واسال و سینیور بوجود میآمد واسال مالکیت خودش رابکلی از دست میداد و فقطحق بهره‌برداری از زمین را داشت ودرمقابل این حق بهره برداری میبایست سه وظیفه برعهده بگیرد :

ـ سوگندوفاداری مطلق یاد کند ، باین معنی‌که «آدم» سینیوربشود وهروقت سینیور اورا بجنك بطلبد بکمك اوبرود .

۲ ـ خودش را تابع عدلت و قضاوت سینیور بداند وراضی بحکم او باشد .

۳ ـ در مواردی که رسوم وآداب معین میکند ودر مواردی‌که سینیور احتیاج بپول دارد، باوکمك پولی بدهد .

پس میبینیم‌که ازمشخصات دورهٔ فئودالیته اینست که‌نتایج وضع‌اقتصادی دوره‌های گذشته در این دوره رشد ونمو پیدا کرده و اثرات سیاسی و قضائی آن ـ که عبارت از پیدا شدن سینیور وواسال و سرف میباشد ـ ظاهر شد . درآن دوره‌برای واسال تقریباً هیچ‌دولتی وهیچ‌قانونی نیست مگرارادهٔ کسی که از لحاظ اقتصادی براو برتری دارد ، یعنی کسیکه صاحب زمین شناخته شده‌است .

هرقدر یك سینیور بواسطهٔ اینکه واسال های جدیدی باو میپیوستند . قویتر میشد ، بیشتر میتوانست واسال های دیگری را تحت حمایت خودش دربیاورد وصاحب اراضی بیشتری بشود . باین طریق گروه فئودال بوجود

آمد ، یعنی گروهی که تمام قدرت سیاسی وقضائی آن دردست کسی بود که بواسطهٔ داشتن اراضی بر اشخاص دیگر برتری حاصل کرده بود هرقدر این دستگاه کاملتر شد، ازقدرت پادشاه کاسته گردید ، ودردوره‌ای که فئودالیته تکامل پیدا کرده بود درحقیقت پادشاه دارای قدرت پادشاهی نبود ، چونکه قدرت سیاسی محتاج قدرت اقتصادی است و پادشاه دراین دوره قدرت اقتصادی نداشت ، زیراکه طبقهٔ تولید کنندهٔ ثروت یعنی برزگران وکارگران فقط تحت‌ادارهٔ واسالها قرارداشتند وهرواسالی‌هم فقط سینیور خودش‌رامیشناخت وهرسینیور درقلمرو خودش‌از حیث جمع کردن‌مالیات مختار بود. باین‌طریق، پادشاه بیشتر بسینیورها محتاج بودتا سینیورها بپادشاه، وازهمین جهت قدرت حقیقی، یعنی قدرت اقتصادی‌را دردست نداشت وبالنتیجه قدرت سیاسی‌وقضائی راهم تقریباً ازدست داده‌بود .

پس میبینیم، که درزمان فئودالیته یگانه رابطه میان دسته‌های مختلف اجتماع، زمین بود وهمچنین میبینیم، دراثراینکه رژیم اقتصادی سابق تحول پیدا کرد مالکیت جدیدی بوجود آمد، باین معنی که‌مالکیت آزاد و مطلق نسبت بزمین تقریباً ازمیان‌رفت وعموم سرفها زمین را فقط برای‌بهره‌برداری دراختیارداشتند .

نتیجه:

۱ ــ وضع اقتصادی بودکه سرفها وسینیورها وتکالیف وحقوق آنها را بوجودآورد .

۲ ــ در دورهٔ فئودالیته ، زمین بزرگترین وسیلهٔ تولید ثروت و رابطهٔ اصلی میان دسته های مختلف اجتماع بود .

***

۱۳

بیماری، قحطی، مرگ، طغیان

وضع رقت آور دهقانان را دیدیم ، زندگانی ملاکداران بزرگ راهم مطالعه‌کردیم حالاازاین موضوع صحبت میکنیم که خرابی اوضاع اقتصادی وخراب کاریهائیکه در اثر جنگ‌های پی‌درپی پیش میامد موجب قحطی‌های بزرگی میگردید که یکمرتبه عدهٔ بسیاری از دهقانان را بصحرای مرگ میفرستاد .

مثلا ازسال ۹۷۰ تا ۱۰۴۰ میلادی تقریباً ۴۸ مرتبه درفرانسه قحطی پیش‌آمد .

عموماً قحطی‌ها جنبهٔ محلی داشت‌ولی گاهی عمومیت هم‌پیدا میکرد.

درسال ۱۰۰۰ بعداز میلاد، چنان‌قحطی بزرگی روی داد که‌تمام‌دنیای‌روم را فراگرفت وکمتر کسی بود که‌در چنگال گرسنگی نغلتد. مردم نه‌فقط گوشت حیوانات ووحشتناك‌ترین خزندگان را میخوردند، بلکه گوشت زنهاوبچه‌ها راهم تناول میکردند. این‌قحطی اثردیگری داشت، باین معنی، که‌غذاهای بد باعث‌شیوع ویاشدواین‌وباکمتر‌ازقحطی وخامت‌نداشت، برای‌مثال می‌گوییم که همانوقت‌ها دریکی از ایالات فرانسه، گل‌سفیدرا باآردوسبوس مخلوط می‌کردند واسم آنرانان میگذاشتند.

بسیاری ازاشخاص که توانستند گرسنگی خودشان را بااین نان رفع کنند بادکردند ومردند. این قحطی دربهداشت مردم تأثیر خیلی بدی‌داشت وبالاخره طاعونی در اروپا آورد که تا مدت سه‌سال تمام اروپا رافراگرفته بود.

دراثراینهمه قحطی وبیماری که‌اتفاق افتاد ومخصوصاً دراثر مرضی که درسال۵۴۱-۵۴۲ مصروسوریه وایران واروپارافراگرفت، کم‌کم‌مردم معتقد شدند که‌یقیناً سحروجادوئی درکاراست که باعث بیماری شده. آن هااینقدر فکرشان بازنشده بود که‌علت های حقیقی این بیماری را درك کنند وبفهمند که این بیماری دراثر ندانستن خوراك سالم، منزل مناسب وبهداشت بوجود آمده است. از این جهت، ناچار بودند بقوای نامرئی متوسل بشوند ومثلا جادوگران راباعث بیماری بدانند. از همین جاخوبی میتوانیم علت‌حقیقی پیدایش خرافات رادرك کنیم.

تاوقتی‌که بشر درمقابل بلیه‌هائی‌که برووارد می‌شود ضعیف و ناتوان است ونمی‌تواند منشاءآنهارا کشف بکند، همیشه‌پابند عقیده های‌غلط‌خواهد بودوناچار خواهد شدکه یك‌علت خیالی‌برای آن بلیه‌ها بتراشد وباین طریق دچار خرافات بشود. پس‌اگرمی‌خواهیم خرافات ازمیان برود، چارهٔ‌اصلی اینست که‌بشررا قوی‌بکنیم، یعنی‌وضع مادی‌بشررا طوری مرتب بکنیم‌که در چنگال بلایا وآفات ناتوان نباشد.

بهرحال، این عقیده بجادوگری بقدری در آن زمان قوت پیدا کرد که حکایت‌میکنند: وقتی که‌ملکهٔ بورگنی (یکی‌از شهرستانهای فرانسه)دراثر بیماری میمرد، ازشوهرش قول گرفت که پزشك هایی را که اورا معالجه میکردند، بهلاکت برساند!

دهقانان بیچاره ازیکطرف درزیر فشارسینیورها بودند وازطرف‌دیگر درزیرفشار فقر ـ این بیماری وقحطی‌هم سربار آنها میشد؛ تاآنکه بالاخره

بجان آمدند ودست بشورش هایی زدند .

مثلا دهقانان نرماندی که یکی از ایالات فرانسه است درسال ۹۹۸ طغیان کردند وچند نفرازمیان خودشان انتخاب نمودند تابا سینیورها وارد مذاکره بشوند امااین نمایندگان بیچاره ازپیش سینیورها مثله شده برگشتند (یعنی گوش یادماغ یادست آنهارا بریده بودند) ودوباره برپشت گاوآهن برگشتند .

امااین قساوت های سینیورها نتوانست ازطغیان دهقانهاجلوگیری کندو آنها بازهم طغیانهایی کردند ومثلادرسال ۱۰۰۸ هم دربعضی از ولایات شورش نمودند . ولی شورش بزرك آنها درسال ۱۳۵۸ اتفاق افتاد وباسم ژاکری موسوم شد .

قضیه این بودکه دهقانهای یکی ازایالات شمال فرانسه علیه سینیورهای خودشان بشورش پرداختند . این شورش مثل آتشیکه درنیزار بیفتد ، بتمام دهقانان فرانسه سرایت کرد وشمال و مشرق آن کشور را فرا گرفت .در بعضی از شهرها مردمان متوسط الحال هم که موسوم به بورژوازی بودند با دهقانان مساعدت کردند ،وآتش طغیان بلندترشد.سینیورها بدست وپاافتادند وچون خطررا دیدندباهم نزدیك شدند ومتفقاً بمحوطاغیهاهمت کردند وبالاخره آنهارا شکست دادند .

هیچ رحمی نسبت باین دهقانان شکست خورده روانداشتند وحتی وقتی که عده ای ازطاغیهاباردوی اشراف پناه آوردند ،آنهارا باکمال ناجوانمردی کشتار کردند وبااین عمل خود ، برای چندمین مرتبه در تاریخ بشر نشان دادند که هیچ وقت ،حق را باالتماس ودرخواست بانسان نمیدهند وزورگویان دنیادر مقابل اشك مردم ناتوان چیزی جزفریاد سبعانه ونوك سرنیزه ندارند.

بهرحال ،اشراف فرانسه دهقانان یاغی راطوری با قساوت ودرندگی کشتند ،وکاه هاودهات وسرکردگان آنهارا طوری باخاك یکسان کردند که کلمه ژاکری ازمعنای اولی خودش خارج شده است ودرزبان فرانسه هر طغیانی راکه بامجازات های خونین وسبعانه خاموش شود ، ژاکری مینامند . این شورش های دهقانان باعث شد که بعضی ازمزایای اجتماعی را بدست بیاورند. مثلاچون دهقانان (سرف ها) ازاملاك میگریختند ،سینیورها کم کم مجبورشدند که قسمتی اززمینها را به تیول بعضی از آنها بدهند وآنهارا آزاد بکنند . این تیول اگرچه چیز زیادی نبود ، معذالك برای دهقانها یك مزیت نسبة بزرك محسوب میشد ،زیراکه باینطریق آزاد میشدند وسینیورها نمیتوانستند برآنها

مالیات زیادتحمیل کنندواز آنها بیگاری زیاد بگیرند ولی آزاد شدن کلیهٔ سرف‌ها و برافتادن اصول فئودالیته ،علت های مهمتری د شت که‌در فصل‌های آینده شرح خواهیم‌دادقبلا باید شرح مختصری ازصنعت وتجارت دورهٔفئودالیته را بیان کنیم .

***

۱۴

صنعت‌وتجارت

تاقرن یازدهم

درقرن ۶و۷ ارباب ها ازمحصولات زمین‌های‌خودشان‌زندگی میکردندوقسمت‌عمدهٔ‌احتیاج آنها هم ،ازقبیل لباس وغیره درهمان زمین ها تهیه میشد یعنی خود زارعین بودند که‌برای‌اربابشان پارچه میبافتند وکفش میدوختند وسایر حوایجش رارفع میکردند .

صومعه هایعنی محل‌هایی که‌کشیش هاورحانیون درآنجابسرمیبردند، عموماً وسعت زیادداشت ، ولی‌این صومعه‌ها هم‌با محصولی که خودشان تهیه مینمودند زندگی میکردند وحتی بطوری که از تاریخ های آن‌زمان فهمیده میشود ،بهترین پارچه هایدست زنهایی بافته میشدکه دراین صومعه هاوخانه های ترك‌دنیابسر میبردند .

چه‌نتیجه‌از این وضع‌حاصل میشد ؟

نتیجهٔ این وضع این بودکه دهات احتیاجی بخارج نداشتند وازصنعت شهر بی‌نیاز بودند . بدیهی است‌که شهرها هم باین ترتیب دارای صنعت نمی‌شدند ،چون که‌صنعت‌دراثر احتیاج ایجاد میشود ووقتی‌که احتیاج نیست‌صنعت هم‌نیست .

پس‌در این دوره اقتصاد جامعه ، برروی دهات میگشت وصنعت دارای رونقی نبود وچون هریك ازفلمروهای ارباب هااحتیاجات سکنهٔ خودشان‌را رفع‌میکردند وتقریباً احتیاجی بسایر قسمت نداشتند ،مبادلهٔ اجناس وتجارت رونقی نداشت .

چون شهرها دراین‌دوره دارای صنایع مهم‌نبودند، جمعیت‌زیادنداشتند وحتی جمعیت شهرهایی که میتوانستند بواسطهٔ اوضاع طبیعی خودشان‌مصالح بدست بیاورند وخانه‌های چندطبقه از سنگ‌بسازند ، بطورمتوسط از ۳۰۰نفر درهر هکتار (هکتار مساوی ۱۰۰۰۰ مترمربع) متجاوز نمیشد وهیچ یك‌از شهرهای فرانسه بیش‌از ۸الی۹هزار نفرجمعیت نداشت‌وعموماً جمعیت‌شهرها ۲الی ۵هزار نفربود .

البته بازهم‌دراین دوره‌یك صنعت وتجارت ناچیزموجود بودو مردمانی

هم وجود داشتند که شغلشان تجارت بود اما این صنعت و تجارت به قدری کوچك بود که نمی‌توانیم آنرا اساس اقتصاد این‌دوره بدانیم .

بعضی ها ادعا میکنند که شهرمارسی (درجنوب فرانسه) درهمین دوره دارای اقتصادتجارتی پررونقی بودوباقسطنطنیه وسوریه وافریقاومصرواسپانیا وایتالیا تجارت میکرداین ادعادرست نیست وتجارت مذکور خیلی‌ضعیف‌بود، بدلیل‌اینکه شهرمارسی درآنزمان شهرکوچکی بود که بیشتراز ۲۵۰۰متر محیط نداشت وجمعیت آن‌از ۸الی ۹هزار نفرتجاوز نمیکرد .

پس‌ما همان گفتار گذشته را تکرار می‌کنیم که درقرن ۶و۷ صنعت و تجارت رونقی نداشت وزراعت اساس اقتصاد محسوب میشد

درقرن ۸و۹و۱۰ نیزاوضاع بهمین منوال بودومخصوصاً مالکیت زمین خیلی وسعت پیداکرد ، بطوری که‌مثلا یکی‌از روحانیون دراول‌قرن ۹دارای ۳۳۰۰۰ هکتار زمین‌زراعتی بود .

سینیورهانه فقط سرف‌هارا وادار می‌کردند باینکه زمین هارا زراعت کنند ، چمن‌زارها وجنگل هارا نگاه بدارند ، بلکه از اطلاعات وکارشناسی های آنها ومهارت فنی آنهاهم استفاده می‌بردند ومثلاعده‌ای آهنگرو نانوا ونجارو غیره دراختیار خودشان داشتند که‌از میان همان سرف‌ها بیرون‌آمده بودند . زنان سرف‌ها هم عموماً به‌نخ ریسی وپارچه بافی مشغول بودند .

بطور خلاصه میتوان گفت که قلمرو یك‌نفرسینیور در آن واحد، یك بنگاه وسیع،یك‌مزرعهٔ وسیع ویك کارخانهٔ وسیع بودبااین‌وضع که‌جنبهٔ‌صنعتی آن‌ضعیف بود وبیشتر جنبهٔ‌زراعتی داشت .

پس،هرقلمروی‌دارای‌استقلال بودزیراکه‌تمام‌مایحتاج سینیوروسرف‌های اورا تأمین می‌کرد . بطوری‌که‌سینیورتقریباً هیچ چیز ازخارج نمیخرید .

شاید بپرسیدکه‌آیا سینیورمازاد محصولات خودش رانمی‌فروخت؟ این عمل خیلی بندرت اتفاق می‌افتاد واگرهم خرید وفروش میشد ، مقدار مورد معامله خیلی کم بود چونکه غالباً ذخیره‌ها را برای روز های قحطی باقی میگذاشتند .

روابط مبادله‌ای وتجارتی درمیان قلمروهای مختلف یك سینیوروجود نداشت ، سینیورها برای اینکه محصولات کمیاب ازقبیل‌نمك ، روغن‌زیتون ، شراب وکتان رانیز دردسترس داشته‌باشند ومحتاج‌خریدن نشوند، درجاهای دور دست ، زمین هایی که دارای این محصولات بود بدست آورده بودند وسرف‌ها رامجبورمینمودندکه‌این راههای دور را بپیمایند وآن‌محصولات را

رای ارباب خودشان بیاورند . مثلا عدهٔ زیادی ازمالکین هلند در زمستانهای شمال فرانسه‌ویادرطول رودخانه‌هایی که ازآلمان‌میگذرد، دارای موسسه‌هایی بودند و سردابه های خود را از شرابهای گوناگون آن موسسه‌ها پر میکردند .

البته این وضع ، که هرقلمروی ازجهت اقتصادی استقلال داشت و از محصولات خارج بی نیاز بود ، زمینهٔ مساعدی برای مبادله و تجارت ایجاد نمی کرد . همانطور که گفتیم بعضی‌ها مینویسند که در این دوره هم تاجرها بازارهایی موجود بوده‌اند . ماهم منکر این‌موضوع نیستیم ولی‌میگوییم ، عدهٔاین تاجرها خیلی کم وتجارت آنها خیلی کوچك بوده‌است . دراین دوره تجارت اشیاء تجملی ومحصولات کمیاب خارجی که‌یك قلمت کوچکی‌مشتری آنها بودند، تاحدی‌دارای رونق بود .

در بسیاری از شهرها بازارهایی دیده میشد اما بیشتر آنها بازارهای کوچك محلی بودند که دهقانها یك‌ماه یك‌دفعه برای فروش محصولات غذائی بآنجاها میرفتند . این تجارت کوچك در مواقعی که قحطی میامد و ناحیه‌های مجاور را بکلی ویران می کرد ، تاحدی سرمایه‌رقابتی بخودش‌میگرفت . این دهقانانی را که دراثر پیش‌آمد اوضاع‌مخصوصی گاهی بمبادله میپرداختند نباید با کسانی‌که شغلشان تجارت است اشتباه کرد . عدهٔ زیادی از این «تاجرها» کسانی‌بودند که طواقی میکردند، یعنی‌یك قوچه داشتند وازشهری بشهر دیگری برای فروش میرفتند .

پس ، میتوانیم مختصات فئودالیته را تا قرن ۱۱ این طور خلاصه کنیم :

اقتصاد جامعه برروی دهات میگشت و صنعت دارای رونقی نبود . قلمرو هرسینیوراستقلال اقتصادی داشت . عموماً محصول زراعت هم بواسطهٔ اینکه افرارکار دهقانها کامل نبود ، رونقی نداشت . مبادله و تجارت ناچیز بود . شهرها کوچك وکم جمعیت بودند .

***

۱۵
صنعت وتجارت پس از قرن‌یازدهم

تقریباً ازقرن ۱۱ ترقی زراعت شروع شد.چونکه کم کم وضع ثابتی برای‌سینیورها ودهقانها بوجود آمد و از طرف دیگر، آزادکردن سرفها آغاز گردید .

چرا سرف هارا آزاد می‌کردند ؟

برای اینکه سرف‌ها بتدریج ازاین زندگی بجان آمده بودند وزمین های خودشان را میگذاشتند وفرار میکردند ویا اینکه یاغی می‌شدند و دست بشورش میزدند . وحال آنکه درمقابل آزاد شدن خودشان حاضر بودندمبلغ عمده‌ای بارباب بپردازند . اربابها برای اینکه از شورش سرف ها وهمچنین از گریختن آنها جلو گیری کنند و کاری بکنند که آنها زمینها را بدون زارع نگذارند ، آنهارا آزاد میساختند و زمین را بآنها اجاره میدادند . باینطریق وضع دشوارسرف‌ها تخفیف پیدا میکرد . چونکه دیگراربابها به‌اجاره دار آزاد نمیتوانستند مالیات‌وبیگاری بی‌نهایت تحمیل بکنند .

در اثر همین موضوعات بود که رونقی در زراعت پیدا شد و جمعیت روبافزایش رفت ، بطوری که از ۱۰۹۰ ببعد ، شمارهٔ قحطی‌ها کمتر گردید. تجارت هم در اثر پیش آمد هایی که ذیلا شرح میدهیم نسبهٔ رواج پیدا ـ کرد :

یك عده از مردمان جزیرهٔ اسکاندیناوی که بدزدی دریائی مشغول بودند ، بکناره های انگلستان از ایالات شمال غربی فرانسه باسم نرماندی هجوم آورده در آنجا ها ساکن شده‌بودند. اینها بعداز اینکه در انگلستان وفرانسه جای گرفتند ، کم‌کم از آن شیوهٔ سابق دست برداشتند و بجای دزدی دریائی بتجارت دریائی مشغول شدند . اینها از راه خشکی با روسیه رفت و آمد کردند و خودشان را به قسطنطنیه و بغداد رساندند و کالاهای این قسمت های مختلف دنیارا خرید و فروش می‌کردند ، ولی تجارت دریائی آنها رونق بیشتری داشت . قبل از اینکه اینها بدزدی دریائی مشغول بشوند ، یك راه تجارتی در دریای بالتیك موجود بود . آنها این‌راه‌را درقرن ۹ بواسطهٔ دزدیهای خودشان قطع کردند، ولی درقرن ۱۱ که خودشان بتجارت مشغول شدند ، این راه‌راد وباره دایر کردند .

درهمین موقع‌درهلند و باژیك‌هم‌تجارت نسبهٔ رواج پیداکرد ،چونکه این دومملکت درکنار دریا واقع شده‌اند وچندین رودخانه از آنها میگذرد وبدریا می‌ریزد ودراین دو مملکت بواسطهٔ این‌رودخانه‌ها باارویای مرکزی مربوط میشوند . مملکت هلند و باژیك کالاهای خودشان وکالاهای‌اروپای مرکزی را ازراه دریا بانگلستان ودانمارك میبردند .

یك‌مرکز دیگرهم درهمین قرن دراروپا بوجودآمدوآن ونیز بود که درمشرق ایطالیا واقع شده ، وموقعیت تجارتی دارد .

زیارت مزارمسیح هم خودش یك راه تجارتی‌ایجادکرد وبعد ازاینکه

جنگ های صلیبی اتفاق افتاد ومردم اروپا باتمدن شرق وباکالاهای آنجا آشنا شدند ، چنانکه خواهیم دید ، تجارت بامشرق را رونق دادند .

ازقرن ۱۱ ببعددریای مدیترانه مرکزروابط تجارتی شد تجار اروپایی برای خریدن ابریشم شام وچین ، قالی ایران ، عاج آفریقا ، ادویهٔ هندوستان وعطریات عربستان به بندرهای کشور شام و بندر اسکندریه می آمدند. ازاین - جهت قسطنطنیه اهمیت پیدا کرد و تجار اروپای غربی در آنجا باهم شروع کردند برقابت .

بطوریکه یکی از پروفسور های فرانسه مینویسد اولین تجار قرون ۱۰ - ۱۲ عبارت ازهمان اشخاص خانه بدوشی بودند که در طلب روزی باین طرف وآن طرف میرفتند . این اشخاص کم کم حس کردند که اگر باهم جمع بشوند ، خطرات کمتری متوجه آنها خواهد بود وبهتر میتوانند اجناس را حمل ونقل بکنند . باینطریق اولین شرکتهای تجارتی - که بقول پروفسور مذکور مرکب از اشخاص ما دراجو بود - بوجود آمد وآنها موفق شدند که ثروتی بدست بیاورند . کم کم این شرکتها توسعه پیدا کرد واین جهانگردان توانستند کاروان های بزرگی راه بیندازند . در اول مردم از اینها وحشت داشتند ولی بتدریج چون اجناس ممالک دوررا ازدست آنها دریافت میکردند باآنها انس گرفتند .

کم کم درکنار جاده‌های تجارتی شهرهایی پیداشد وباین طریق ، رونق زندگانی شهری آغاز گردید هرقدر تجارت رونق بیشتری پیدا کرد ، عدهٔ اشخاصی که وابسته باین کار بودند ، زیادشد . چون تجارلاینقطع در مسافرت بودند ، لازم بود که درسرراه آنها ، مخصوصاً در جاهائی که چندجاده بهم بر میخورد ، همیشه اشخاصی باشند که کالا هارا بار کنند وپیاده کنند . کشتی بسازند ، گاری درست کنند وسایر حوایج تجار رارفع نمایند . از این جهت درسرراه تجار ، درمحل های مناسب ، یك عده نانوا وقصاب وپارچه باف وغیره جمع شدند .

بتدریج که ثروت زیادمیشد احتیاجات مردم هم زیاد میشد وبرمیزان مصرف افزوده میگشت . از این جهت لازم بود که برمیزان تولید هم افزوده بشود . بالنتیجه صنعت روبتوسعه رفت واول صنعتی که رونق پیدا کرد صنعت پارچه بافی بود بطوریکه درقرن ۱۲ در شهر میلان ۶۰۰۰۰ کارگر پارچه بافی وجودداشتند .

این صنعت درمملکت هلند وبلژیك هم توسعه پیدا کرد ، بطوری که آنها

درهمین قرن، ماهوت بانگلستان حمل‌میکردند .

صنایع آهن‌هنوز دراین دوره‌دارای رونقی نبود ، بطوری که خواهیم دید، رونق آنها دردورهٔ شهرهای‌آزاد ،مقارن اختراعات جدید آغازشد .

***

۱۶
پیدایش بورژوازی وشهرهای‌آزاد

دراثر اینکه صنعت وتجارت‌تاحدی رونق‌پیداکرد وتجار پیدا شدند، دروضع اجتماع‌تغییراتی‌حاصل شد. توضیح‌آنکه تاآن زمان اجتماع علاوه‌برطبقهٔ سوم فقط دارای طبقهٔ نجبا وروحانیون بود، اما وقتی‌که تجارت رونق پیداکرد ، عدهٔ بازرگانان وعاملهای آنها زیاد شد و ثروت هم دردست آنها جمع شد وکم‌کم قدرتی پیدا کردند و یك‌طبقهٔ خاص بوجود آوردند که آنرا **بورژوازی** می‌نامند این طبقهٔ بورژوازی بتدریج ثروت زیاد بهم‌زد ؛ وهمانطور که فئودالها ارباب دهات‌بودند ، بورژواها نیز ارباب‌های شهرها شدند .

طبقهٔ بورژوازی درتشکیلات سابق فئودالیته دارای محلی نبود. باین‌معنی‌که اقتصاد فئودالیته ، پیشه‌وران‌راکه دارای همان وضع دهقانهابودند، یك طبقهٔ جداگانه نمی‌دانست . تجارقرن ۱۱ نسبت بقلمروسینیورها بیگانه محسوب می‌شدند ودرحقیقت درکنار اجتماع زندگی می‌کردند .

آنها در حقیقت وضع قانونی نداشتند و فقط ضرورت اجتماعی بود که آنها را بوجودآورده‌بود، نه‌قبول قانون ـ همین‌پیدایش بورژوازی‌که‌درقانون دارای‌محلی نبود، گفتارسابق ماراتأیید می‌کندکه آنچه اوضاع اجتماعی را بوجود می‌آورد، قانون نیست، بلکه ضروریات اجتماعی‌است. این ضروریات هستند که اوضاع را بوجود میاورند وموجب وضع قانون میشوند .

سینیورها ناچار بودند ازادی این بورژواها رامحترم بدانند اما باین آزادی جنبهٔ قانونی نمی‌دادندودائماً می‌خواستند حمل‌ونقل کالاهارادراملاك خودشان تحت کنترل ومقررات شدید قرار بدهند ازتجار مالیات بگیرندو جزیه اخذ بکنند . این‌موضوع که‌کار تجارت را فلج‌می‌کرد، میان‌بورژواها وفئودال‌ها تولید دشمنی نمود اما بورژواها کم‌کم ثروتمند می‌شدند و ضمناً کارگرها و پیشه‌ورها را در پشت سر خودشان داشتند . از این‌جهت درصدد برآمدند که برای دفاع حقوق خودشان شهرها را آزاد بکنند . البته‌آزادی شهرها باصلح وصفا وبا رضایت فئودالها ممکن نمی‌شد واز این‌جهت عموماً دراثر شورش ها وخونریزی‌ها صورت می‌گرفت مثلا شهر میلان در ۱۰۶۷

وشهر مارسی در ۱۱۲۸ آزاد شد .

حکایت می‌کنند که در یکی ازشهرهای فرانسه، سینیور بزرك با آزاد شدن شهر مخالفت کرد . مردم شورش کردند و به‌دارزدوخوردها بقصرسینیور هجوم آوردند . اما آن سینیور بزرك ازترس به‌سردابهٔ قصرخودش فرار کرده ودر یك چلیك پنهان شده‌بود .

عموماً اینطور است که‌اشخاص باتکاء مقامی که دارند خیلی بزرگی میفروشند ولاف وگزاف میزنند اماهمینکه بایك کاربزرك روبرو میشونداز جلوی آن‌میگریزند وعجزوکوچکی‌نشان میدهند. اینها،مثل‌لولوی‌سرخرمن‌اند که دربالای اجتماع قرار گرفته‌اند وچون اجتماع حقیقت آنها را فراموش کرده ،ازآنها می‌ترسد .

بهرحال ، ازموضوع دور نشویم . شهرهایی راکه باینطریق در اثر مقضیات اقتصادی آزاد می‌شد کمون می گفتند .

چون شهرها آزادمی‌شدند ، وحال آنکه‌دهات بازهم تحت تسلط فئودال‌ها بودند ، یکضرب المثل آلمانی پیداشد که می گوید : «هوای شهر انسان را آزاد می‌کند».

***

۱۷
شهرهای فئودالیتهٔ کمون

آن اختلافی که‌امروزدرمیان شهروده‌دیده‌می‌شود، دردورهٔ فئودالیته موجود نبود وبسیاری ازاهالی شهر دارای‌علاقه‌های دهاتی هم‌بودند . چون‌صنعت بدرجهٔ ترقی نرسیده بود، ازجهت طرززندگانی و از جهت ساختمان فرق زیادی میان‌شهر ودهدیده نمی‌شد. تاجرها وکلیهٔ کسانی‌که دراجتماع‌فئودالیته دارای محلی‌نبودند برای اینکه امنیت وآسایش ومنافع خودشان راحفظ کنند، درشهرها جمع می‌شدند و هرصنفی دریك‌محله زندگانی‌می‌کرد، مثلاقصاب‌ها، اسلحه‌سازها ، خیاط‌ها ، هرکدام یك محله یایك‌کوچه‌داشتند .

مقررات خاصی‌هم‌برای هرصنف‌موجود بود ،هرصنفی یك‌اتحادیه‌داشت که کرپراسیون نامیده میشد .مقصوداز کرپراسیون دوچیز بود : یکی‌اینکه اعضای خودش‌رااز رقابت پیشه‌وران خارجی نگاه بدارد،دیگر اینکه‌مقرراتی برای پیشهٔ خودش بگذارد تا مرغوبیت اجناس هم ضمناً تاحدی حفظ بشودو خریدار داشته باشد .

بدیهی است که این دومنظور ،در دورهٔ فئودالیته که‌صنایع بزرك‌وجود نداشت، ودهات احتیاج زیادی بشهرنداشتند ودامنهٔ نیازمندی‌ها محدود بود،

عملی میشد واصولا مقررات مذکور دراثر همین‌موجبات بوجود آمده بود. طبق مقررات فئودالیته هیچ شخص خارجی حق‌نداشت درشهری وارد بشود و دست بپیشه‌ای بزند.

عضویت درکرپوراسیون موروثی بود و شاگردها فقط بعد از چندین سال شاگردی و انجام دادن تشریفات مخصوصی، میتوانستند بدرجهٔ استادی برسند.

پس‌اگر فصل گذشتهٔ کتاب رادرنظر بگیریم می‌بینیم که‌صنعت‌وتجارت آزاددردورهٔ فئودالیته موجود نبود ونمیتوانست هم‌موجود باشد.

اما ـ همانطور که‌در فصل‌های پیش گفتیم ـ کم‌کم شهرها روبرونق‌رفت وبورژواها پیداشدند وبآزاد کردن شهرها پرداختند تا از مقررات فئودالیته تاحدی آزاد باشند وبتوانند تجارت خودشان را وسعت بدهند.

کمون‌درحقیقت عبارت بوداز شرکت وهمکاری بورژواها با یکدیگر. این بورژواها قسم میخوردند که‌امنیت همدیگر را حفظ بکنند. از شرایط شرکت درکمون این بودکه اگریکی ازساکنین شهریاحومهٔ آن مورد حملهٔ بیگانگان واقع بشود. همه ازاو پشتیبانی بکنند، واگرکسی از مقررات با کمون‌سرپیچی‌میکرد، ازش جریمه‌میگرفتندوآنرا بمصرف‌ساختن‌استحکامات میرساندند تاشهر درموقع لازم‌از دفاع کردن عاجز نباشد

کارگزاران شهر های آزاد را خود پیشه وران انتخاب میکردندو انتخابات مثلابشرح ذیل بعمل می‌آمد: هرصنفی دونفرازمیان خود انتخاب میکرد واگر عدهٔ اصناف دوازده بود، باین طریق بیست وچهارنفر انتخاب میشدند، این‌بیست وچهارنفر ده‌نفر دیگروآن ده‌نفر ده‌نفردیگر واین‌بیست نفرروبهم رفته‌ده نفر دیگررا انتخاب میکردند و این سی‌نفر بانتخاب کارگزاران عمده‌میپرداختند. کارگزاران عمدهٔ شهر در هرسال عوض میشدند ومیبایست درمقابل انتخاب شدگان جدید حساب پس‌بدهند.

***

۱۸

بسط صنعت‌وتجارت، اصول فئودالیته‌رابرهم میزد.

گفتیم که دردورهٔ فئودالیته تاقرن۱۲صنعت و تجارت خیلی ناچیز بود. هرقدر که صنعت و تجارت‌رونق‌پیدا کرد، بیشترمعلوم شدکه‌مقررات فئودالیته باوضعیت تکامل یافتهٔاجتماع سازگاری ندارد. برای اینکه‌موضوع روشن‌بشودمثال‌میزنیم.

انگلستان‌ازاولین کشورهایی‌بودکه دارای صنعت شد. تاپیش‌ازقرن۱٤

همانطور که گفتیم پشم‌را ازانگلستان بهلندوبلژیك میبردندودر کارخانه‌های آن مملکت مبدل‌بپارچه میکردند . کم‌کم صنعت پارچه‌بافی بخودانگلستان‌ـ هم‌سرایت کرد ، علی‌الخصوص که‌عده‌ای از بورژواهای هلند وبلژیك دراثر زدوخورد هابی‌که باسینیورهاپیداکردند بانگلستان رفتند وسرمایهٔ خودشان را درآنجابکار انداختند. دولت‌انگلستان برای‌اینکه ازصنعت داخلی‌خودش حمایت بکند ، درسال ۱۳۲۷ قدغن کرد که پشم وپارچه های پشمی را از انگلستان به‌بیرون نفرستند امابعد ازمدتی این‌قانون راقدری تغییردادوخارج کردن کالاهای مذکور را با پرداخت حقوق گمرکی مجازدانست . دولت انگلستان‌برای اینکه مادهٔاولیه‌پارچه‌بافی ازمملکت خارج نشود،حق گمرکی پشم‌را ۳۳درصد قرار داده بودوحال آنکه حق گمرکی پارچه‌های پشمی‌بیشتر از۲ درصدنبود .البته این‌قانون باعث رواج قاچاق شدوتاجرها برای اینکه کالاءشرعی سردولت بگذارند شروع کردند باینکه گوسفندهارا اصولا بخارج ببرند ،ولی بتدریج‌صنعت پارچه‌بافی انگلستان قوی‌شده‌بود ومیتوانست‌باسایر جاهارقابت بکند ومحتاج‌اینهمه حمایت دولت‌نبود ،ازاین جهت تعرفهٔسنگین پشم‌از طرف دولت انگلستان ملغی‌شد .

صنعت پارچه‌بافی خیلی عملیات لازم دارد ، مثلا باید پشم‌را پاك کنند، رنك بزنند ، جوربکنند ، بتابند ، پارچه ببافند ، چربی پارچه را بگیرند وغیره ..

طبق مقررات فئودالیته‌میبایست هریك‌ازاین عملیات رایك‌کرپراسیون علیحده انجام بدهد ودر این‌صورت برای خرید وفروش پشم وتبدیل کردن آن بپارچه اشکالات زیادی پیش می‌آمد و برای اینکه یك سفارش را انجام بدهند مثلامیبایست موافقت ۱۵ کرپراسیون را جلب کنند .

بورژواها ناچار شدندیه‌یك وسیله‌ای این موانع را ازپیش بردارند و بالاخره کارخانه‌ها را غالباً بخارج شهرهاوجایی که‌تحت نفوذ کرپراسیون هانبود بردند ودراثر این‌تدبیر درهمان قرن ۱٤ در یکی از کارخانه های پارچه بافی توانستند کارگران ۲۰۰ پیشهٔ مختلف را در زیریك سقف‌بکار وادارند و ۶۰۰ نفر کارگر را دریك جاجمع بکنند .

پس می‌بینیم که کم‌کم مقتضیات جامعه طوری می‌شد که با مقررات فئودالیته سازگاری پیدا نمی‌کرد ولازم بود که‌مقررات مذکور تغییر بکنند .

در دورهٔ فئودالیته هرکس داخل کرپراسیون بود سر نوشتش تأمین می‌شد، ولی منافعش محدود بودچونکه قیمت‌خرید وفروش راخودکرپراسیون

بازرسی می‌کرد واز این جهت هیچکس نمی‌توانست بایکی دو معامله صاحب سرمایهٔ گزاف بشود البته درآن موقع‌هم، دلال‌ها و تاجرها تقلب می‌کردند وسود نامشروع بدست می‌آوردند ، ولی سود آنوقت آنها باسودی که تجار دورهٔ صنعت بهم می‌زدند ، قابل‌مقایسه نبود . ازاین‌جهت‌مردم بطرف‌تجارت جلب شدند وهمان کسانی که تاکنون زندگانی خودشان را به ماجراجویی وجهانگردی وولگردی می‌گذراندند ، درپی کار افتادند.

دراینجا خوب است که داستان یکی ازهمین اشخاص راکه تمول‌زیاد بهم زد نقل‌کنیم :

ریشارد ویتینگتن طفل یتیمی بودکه‌خانه‌شاگرد یکی ازبازرگانها بود . درآن زمان رسم‌بودکه هروقت یکی ازتجار، کشتی خودرابناحیه‌های دوردست می‌فرستاد ، بهر یك از خدمتکارانش اجازه می‌داد که یك چیزی از خودش درکشتی بگذارد وشانس خودش‌را امتحان کند.

ریشارد درتمام دنیافقط یك گربه‌داشت وآن‌رادرکشتی اربابش گذاشت. اتفاقاً کشتی وقتی‌که دریکی ازنواحی دوردست لنگر انداخت مشاهده‌نمودند که درآنجاموش بقدری‌زیاداست که قصر پادشاه را دچار زحمت کرده است ولی گربه‌ای درآن نقطه یافت نمیشود. پادشاه آن‌کشور از دیدن گربهٔ آن کشتی و هنرنمائی او بقدری خشنود شد که گربه را بیهای تمام محمولات کشتی خریداری کرد . باین طریق ، ناگهان ریشارد و یتینگتن ثروتمند گشت .

این حکایت اگر چه افسانه باشد ، ولی می‌رساند که ثروت ریشارد ویتینگتن بآسانی بدست‌آمده است. این‌شخص دراثرثروتش جزولردهادرآمد وپولش بقدری زیاد شدکه پادشاه انگلستان ازاو قرض گرفت .

دراثر پیدایش‌تجار بزرك‌وثروتهای ناگهانی بودکه وضع کرپراسیونها تغییر پیداکرد . مثلا مساوات که‌یکی ازخواص کرپراسیون بود ازبین‌رفت. حالا دیگر تجمل لباس‌ها وتشریفات جشنها بقدری بودکه فقط اشخاص‌متمول می‌توانستند از آنها بهره‌مند شوند .

حکایت می‌کنند که کرپوراسیون تاجرهای شراب بقدری‌متمول‌شده بودکه ازپنج پادشاه دریك‌مهمانی پذیرائی کرد !

باین‌طریق ، پیشه‌ورهائیکه سابقاً ممکن‌بود به‌درجهٔ استادی برسند ، راه ترقیشان بسته‌شدوبرای‌اینکه‌از خودشان‌دفاع بکنندبتشکیل «کرپراسیون‌های کارگران» پرداختند ، تاارباب‌های منفور را از خودشان دورکنند .

بالنتیجه دوطبقهٔ مشخص بوجود آمد .

***

۱۹
بیرون‌ریختن یهودیها از انگلستان

مسیحی‌ها تنزیل دادن پول را حرام میدانستند و چون دردورهٔ فئودالیته بواسطهٔ کمی و کوچکی معاملات احتیاج زیادی بـه نزول دادن و نزول گرفتن پیدا نمیشد این عقیده قابل‌قبول بود، اما وقتیکه اوضاع فئودالیته رو بتغییررفت وصنعت بمیان آمد و پول مقام تازه‌ای پیداکرد ، دیگر این عقیده با واقعیت زندگانی درست در نمی‌آمد . اولین کسانی که‌توانستند خودشان‌راباواقعیت زندگانی جدید تطبیق بدهند یهودیها بودند که بصنعت و تجارت پرداختند و از نزول دادن و نزول گرفتن ابائی نداشتند . کم‌کم کـه صنعت وتجارت ترقی می‌کرد اعیان انگلستان احتیاج بیشتری بپول پیدامی‌کردند وهیچ چارهٔ دیگری جزاینکه دست بدامن تجار یهودی بشوند نداشتند . اما این یهودیها زارع نبودند تا وابسته بزمین و تابع سینیورها باشندوعموماً درشهرهازندگی می‌کردند ازاین‌جهت‌پادشاهان انگلستان برای اینکه‌ازپول آنها استفاده کنند،آنهارا تحت حمایت‌خودشان گرفتند وباین طریق قدرت واقعی خودشان یعنی قدرت اقتصادی خودشان را درمقابل بارن‌ها بالا بردند . میان تاریخ نویسها معروف است‌که می‌گویند: « درصندوقهای یهودیان بودکه‌پادشاهان نرماند، قدرت مطیع ساختن‌بارنهارا بدست آوردند ».

اما کم‌کم قدرت اقتصادی یهودی ها بقدری زیاد شدکه اسباب ناراحتی خیال اعیان واشراف انگلیس رافراهم‌کردودرصدد برآمدند که‌بیک‌وسیله‌ای خودشان راازقید قرضهایی که از یهودیها گرفته بودند ، بیرون بیاورند . بالاخره هیچ‌چاره‌ای بهتراز این ندیدند که اختلاف مذهب را بهانه کنند و یهودیها رااز انگلستان بیرون بریزند ، وهمین کار رادر سال ۱۲۹۰ انجام دادند .

این‌واقعه یکی ازدلائل این‌موضوع است‌که منازعات مذهبی همیشه ریشهٔ مالی واقتصادی دارد .

***

۲۰
پیدایش‌قانون‌کار

چون فشار سینیورهابردوش دهقانها خیلی سنگین بود و از طرف دیگرشهر ها کم‌کم رونق میگرفت و کارخانه‌ها احتیاج بکارگر داشتند .

سرفها ازدهات میگریختند وبشهرها رومی‌آوردند . بطوری که عدهٔ دهقانهای فراری درانگلستان قرن ۱٤ همان قدر زیاد بود که عدهٔ غلامهای فراری در آمریکای قرن ۱۹

اتفاقاً درسال ۱۳٤۹ بیماری سختی‌آمدواروپا را فراگرفت وتقریباً ۲۵ میلیون از اهالی اروپا وانگلستان را ازبین برد .

ازین بیماری دونتیجه حاصل شد:از عدهٔ جمعیت کاسته شد،دهقانهایی که‌باقی ماندند پولدار ترشدند وزمینهای وسیع‌تری بدست آنها افتاد .

باین طریق ،چون احتیاج سینیوربزارع زیادشد و ازاحتیاج زارع‌به زمین کاسته‌گشت، دیگر دهقانها حاضر نمی‌شدند درزمینهای اربابی بزراعت بپردازند . وجور ارباب هارابیرند . ازاین جهت سینیورها که کسی برای زراعت کردن زمین‌نداشتند ناچار میشدند زمینهارا بخود سرفها اجاره‌بدهند ویااین که‌اصولا زمین‌ها را بقیمت‌کم بفروشند .

بالاخره سینیورها دست باقدام شدیدزدند وقانون‌کار، وضع‌کردند . این قانون مثل همهٔ قوانینی که بوسیلهٔ اقلیت وضع‌میشود ، بضررتودهٔ دهقان‌ها بود ؛ بموجب این‌قانون :

۱ ـ هرکس کمتر ازشصت‌سال داشت میبایست بامزدی که قبل ازسال ۱۳٤۷ معمول بود مشغول زراعت شود .

۲ ـ هرسینیوری که‌دست مزدی بیش‌ازاین میزان میپرداخت ،بنادیهٔ غرامت محکوم میشد .

۳ ـ سینیورحق‌داشت سرفهای خودش رابکارواداردواگر امتناع‌کنند آنهارا حبس کند .

این نمونه‌ای از قوانین ظالمانه‌ای است‌که‌برای اسارت تودهٔ زحمتکش وضع شده‌است ! بسیاری ازآثار اینگونه قوانین هنوز در کشورهای جهان‌و مخصوصاً درکشورما که عقب‌مانده تراز دیگران هستیم باقی مانده‌است . آیا اینهاست‌قوانینی که‌عدلیه ونظمیه ستمگرها باآب‌وتاب تمام‌ازآنها اسم می‌برند و آنها را مقدس میدانند ؟ آیا واقعاً این قوانین حق‌کش را میتوان مقدس دانست ؟

آیا دکترارانی که‌در محکمهٔ جنائی میگفت «فقط‌آن قانون مقدس‌است که‌حافظ منافع توده‌باشد» حق‌نداشت .

***

فشار سینیورها ازیکطرف، جذبهٔ کارخانه‌ها ازطرف دیگر دهقانان انگلستان راوادار کرد که باین وضع رقت‌بار خاتمه بدهند . بالاخره دهقانان درسال ۱۳۸۱ دست بیك شورش بزرك زدند ودوك هاوسایر عمال پادشاه راکشتند .

فکر اصلی این دهقانان این بود که آثار کتبی رقیت خودشان راازبین ببرند ودرجا پیمان نامه‌ای بدست می‌آوردند آتش میزدند .

اعیان انگلستان در مقابل دهقانها نتوانستندمقاومت کنند ، یکمرتبه از مقام جبروت پائین آمده گریختند ودرجنگلها پنهان شدند . اما دهقان ها بشهرها رفتند وبورژواها نسبة ازآنها خوب پذیرایی کردند . بالاخره دهقانها بطرف لندن روی‌آوردند وچون **ریشارد دوم** پادشاه انگلستان هنوز بچه ـ بود، تصور میکردند آنهارااز چنگ سینیورها خلاص خواهد کرد .

ارتش دهقانها واردلندن شد وازنجبا کشتارکرد . اما پادشاه مهلت‌داد و خواست باو ملاقات کند. پادشاه با دهقانان ملاقات کرد و وعده داد که خواهش‌های آنهارابرآورد . مستوفی هاهم شروع کردند بنوشتن فرمان‌های پرآب و تاب . هردسته از این دهقان‌های ساده‌لوح که فرمان‌های شاه را می‌گرفتند، خوشحال و خندان مظفرانه‌ازلندن خارج میشدند . وقتیکه‌ازعدهٔ آنها کم‌شد وچندهزار نفری بیشتر باقی‌نماندند، شاه‌دوباره وعدهٔ ملاقات‌داد ودروقت معین بااسکورت خودش وارد محل ملاقات شد سرکردهٔ دهقان‌ها به پیشباز اورفت . وقتیکه بنزدیك رسید، یکی‌از همراهان شاه‌با اسلحه‌ای که درزیرلباسش پنهان کرده‌بود، باکمال ناجوانمردی ضربه‌ای برسر او زد و او را بزمین انداخت . همراهان شاه‌دور آن سرکرده را گرفتند تادهقان‌ها نبینند که رئیسشان کشته‌شده است . اما دهقان‌ها دیدند و بجنبش درآمدند . شاه بهمراهانش دستور داد که ازجای خودشان نجنبند و خودش اسب راهی کرد وبجلوی دهقان‌ها آمد بآنها گفت: شماسر کردهٔ دیگری غیرازمن ندارید، من پادشاه شما هستم ، مطمئن باشید .

مردم که قیافهٔ این بچه را دیدند و تصور نکردند که اینهمه بدجنسی درباطن اوباشد تسلیم شدند وریشارد دررأس آنها قرار گرفت .

باین طریق، شورش دهقانها ازهم پاشیده شد. آن‌وقت پادشاه وقضات او دردهات افتادند وبکشت و کشتار شروع کردند ومردم را صدتاصدتادار ـ زدند و این کشتار تا مدتی دوام داشت ! این بود عملیات پادشاهی که رعیت

باورحم کرد واوبرعیت اطمینان داد !

نتیجه :

هیچ آزادی درهیچ مملکتی بدون فداکاری و جانبازی بدست نیامده است .

خیانت ، ناجوانمردی و درندگی از خصائص کسانی است که برملت زورگویی میکنند ،منتهی این‌خصایص را همیشه مورخان مزدور می‌خواهند روپوشی کنند.

کودۀزحمتکش هیچوقت‌نبایدبوعده هافریفته شودومنتظر رحم‌وشفقت باشد .

***

شورش دهقانها بآن‌وضع فجیع خاتمه پیداکرد اماروح استقلال ملت‌را نشان‌داد . ازطرف دیگر، پیدایش صنعت واحتیاج بکارگر آزاد بطوری که بعداً شرح خواهیم داد ـ ایجاب میکرد که آزادی دهقان ها عملی شود.

ازاین‌جهت قانون‌کارد‌راواخر قرن ۱٤از اعتبار افتاد واصولا سرواژ درزمان سلطنت خاندان‌تودر (۱٤۸٥ ـ ۱٦۰۳) از انگلستان رخت‌بربست ودراواخر قرن ۱٦ ودر اوایل قرن ۱۷ این یك‌اصل قانونی شدکه هرفرد انگلیسی آزاد است .

***

۲۲

تاثیرصنعت پارچه‌بافی درروضع‌سرف ها

وقتی که صنعت پارچه‌بافی درانگلستان روبترقی رفت، بدیهی است که احتیاج بیشتری به‌پشم‌پیدا شد ولارم آمد که‌چراگاهها وسیع‌تر وگوسفندها بیشتر وپشم فراوان‌تربشود. ازاین‌جهت ، مالکین شروع کردند باین که زمینهای زراعتی را بچراگاه مبدل کنند و زارعین را بیرون بریزند ، و مخصوصاً آزادشدن سرفهارا بهانه قرارداده ، آنها را بیخانمان کردند، بطوری‌که در مدت کمی گوسفندها جانشین خانواده‌های دهقانی‌شدند . یکی‌از نویسندگان آن دوره میگوید: «گوسفند سابقاً حیوان بسیار سربراهی بود، اما حالا همه‌چیز را خراب میکند وهمه چیزرامیبلعد، حتی آدمهارا » زدخوردهایی که‌درزمان هانری هشتم (۱٤۰۹-۱٥٤٦) به عنوان اختلافات مذهبی با روحانیون روی داد باعث کشتار آنها شد ، برای‌همین بودکه زمینهای کلیسا را ازچنگ‌آنها دربیاورند و مبدل‌بچراگاه کنند .

البته‌این احتیاج بچراگاه که دراثر ترقی صنعت پارچه بافی پیداشده بود ، بآزادشدن سرف‌ها کمك کرد . اما آزادی آنها بطریقی صورت گرفت که‌بیان کردیم .ازاین جهت آن ستمدیده هاباز هم دست بشورش زدند .اما این مرتبه هم شورش آنها باقتل‌عام خاتمه پیداکرد .

دهقانانی که باینطریق، ازمزارع اجدادی خودشان‌اخراج شده‌بودند، غالباً بگدایی وولگردی ویا راهزنی می‌افتادند. امااین وضع بصرف‌کارخانه دارها بودکه روز بروز احتیاج بیشتر بکارگر پیدا میکردند .

آنها محتاج کسانی بودند که آزاد باشند ، یعنی وابسته بزمین یا بارباب نباشند وبامزدکم مشغول بکار شوند . این بود معنی‌آزادی در زبان کارخانه‌دارها ! ازاین جهت قوانین شدیدی علیه ولگردان وضع شدوآنها را بسختی مجازات میکردند تابسمت کارخانه ها رانده شوند . پس ، آزادی سرف درحقیقت عبارت‌ازاین بودکه بآزادی ، مزدور کارخانه دارها بشوند.

بنابراین ،میتوانیم تغییری راکه دراثر ترقی‌صنعت پارچه‌بافی‌دروضعیت سرف‌ها داده شداینطور خلاصه کنیم :

دردورهٔ فئودالیته ، اسباب زراعت زارع در دست خود اوبود وقاعدة نمیتوانستند اورا از زمینی که در روی آن زراعت میکرد بیرون کنند . ولی آزادی زارع اینطور صورت گرفت که‌زمین رااز اوگرفتند وفقط یك قسمت اززمین رابا دریافت اجاره‌بها باوواگذار کردند ، عدهٔ کثیری اززارعین هم بگدائی وولگردی وراهزنی افتادند ویا گرفتار مزدوری شدند .

***

باینطریق انگلستان وارد مرحلهٔ صنعتی شد ، ماازاین جهت درتاریخ انگلستان جلو رفتیم که انگلستان جلوترازدیگران باین مرحله قدم گذاشت حالا قدری بعقب برمیگردیم واز سایر ملل اروپا و مخصوصاً فرانسه صحبت میکنیم .

***

۲۳

نظر کلی‌بدورهٔ فئودالیته تاآخرقرن۱۳ــ بسته‌شدن تجارت مدیترانه

در دنیای قدیم، یعنی دردورهٔ روم دریای مدیترانه بمنزلهٔ دریای داخلی بود. چونکه‌تمام سواحل آن‌را دولت روم در تصرف داشت وتمدن های اطراف بواسطهٔ دریای مدیترانه با یکدیگر رابطه داشتند و آن دریا وسیلهٔ حمل‌ونقل اجناس وافکار آنها بود .دراین دوره‌تمام فعالیت کشورهایی که‌میان جزایر بریتانیا

ورودفرات قرار داشتند متوجه دریای مدیترانه میشد .

بعداز آنکه ژرمن هابدولت روم حمله کردند . بازهم دریای مدیترانه دارای رونقی بود ، زیرا که بازهم ایطالیا وافریقا واسپانیا و فرانسه بو سیلهٔ این‌دریا باامپراطوری بیزانس(روم‌شرقی که قسطنطنیه‌رادرتصرف‌داشت) رابطه داشتند . دراثر این وضعیت . یك‌زندگی اقتصادی بوجود آمد که در حقیقت دنبالهٔ مستقیم دورۀقدیم بود . مثلااهالی سوریه ازقرن پنجم‌تاقرن‌هشتم میان بنادرمغرب وبنادر مصروآسیای صغیررابطهٔ تجارتی داشتند .

اما بعداز آنکه درقرن هفتم‌مسلمانها وارد میدان‌شدند وسواحل شرقی وجنوبی وغربی مدیترانه را فتح نمودند وشهر قسطنطنیه درسال ۷۱۹ میلادی بدست آنهاافتاد ،وضع‌تجارت عوض شدودر حقیقت تجارت اروپادر مدیترانه خاتمه یافت . ازاین ببعد دریای مدیترانه نه‌فقط رابطهٔ تمدن هانبود بلکه در میان آنهامانع‌محسوب میشد . سابقاً درتمام سواحل‌مدیترانه یك تمدن‌وجود داشت ،ولی حالا دوتمدن پیداشده بود :تمدن رومی درشمال ؛ تمدن اسلامی درمشرق وجنوب ومغرب .این دوتمدن بایکدیگر متخاصم‌بودند وهجوم‌آنها برهمدیگر تعادل اقتصادی قدیم‌را برهم زدوفعالیت اقتصادی ازمدیترانه‌متوجه بنده‌دشد .

درطی قرن هشتم قطع شدن تجارت مدیترانه باعث شدکه‌تجار ازمیان بروند وزندگی شهری‌که بتوسط آنها حفظ میشد روبزوال برود. بالنتیجه ، فقر عمومی ظاهرشد و یکی از علامات آن این بود که پول نقره بجای پول طلا نشست .

آغازرونق دوبارهٔ تجارت ـ وقتی که‌مشرق وجنوب ومغرب‌دریای مدیترانه بدست مسلمانها افتاد ، تجارروم شرقی وایطالیا ونیز رابطه‌شان با سوریه وشمال افریقا وجنوب اسپانیا قطع‌شد و فقط بابنادر مسیحی مشرق ویا قسطنطنیه (پیش‌از آنکه بدست مسلمانان بیفتد) تجارت میکردند .

اماعلت این امرکه اختلافات‌مذهبی بوددرنزد تجارآنقدر قوت‌نداشت که بتواند آنهارا در مدت زیادی ازتجارت بامسلمانها منع‌کند .

همیشه دیده‌شده‌که‌قوت پول‌درپیش اشخاص پول‌پرست بمراتب ازقوت مذهب بیشتراست و عموماً قدرت مذهب را فقط برای اینکه درتحصیل پول بآنها کمك‌کند دوست دارند

ازاین جهت‌باآنکه مشرق وجنوب ومغرب مدیترانه بقول مسیحی‌هادر دست کفاربود ، ازهمان آخرقرن نهم‌دیده‌میشودکه روابط خودشان رادوباره

بااین ناحیه هم برقرار کردند وروز بروز توسعه دادند .

این تجار پول پرست بمذهب مشتری های خودشان بشرط اینکه خوب پول بدهند ـ کاری نداشتند .

پول پرستی که مذهب مسیح بشدت آنرا محکوم میکند ، دراین دوره بشدیدترین وجهی ظاهرشد وتجار ونیزی جوانهای اسلاورا ازسواحل دالماسی میخریدند ویامیدزدیدند وباکشتی بطرف حرمهای مسلمانان در مصرو سوریه برده ،میفروختند تجارت غلامها دراین دوره بتجارو نیزی همانقدر نفع رسانید که فروش سیاهان درقرن هیجدهم بتجارفرانسه وانگلیس البته مذهب این عملیات را منع میکرد ، اماگوش کسی بدهکار نبود و تجار نفع سرشاری را که ازاین راه میبردند دلیل مجاز بودن وبلکه مقدس بودن آن میدانستند هروقت باینگونه اشخاص درمقابل خرافات ازتعدن وفرهنگ صحبت میکنید. می گویند اینجا جای استدلال نیست ، اما خودشان در این موقع که نفعشان اقتضا میکرد درمقابل مذهب استدلال میکردند .

آزادی بورژوازی ـ ضروری ترین چیزها برای بورژوازی آزادی است ،چونکه بورژواها بدون اینکه بتوانند از جایی بجای دیگر بروند ، تعهد بسپرند وتعهد بگیرند ، دراموال خودشان همه گونه حق تصرف داشته باشند، نمیتوانند تجارت کنند این آزادیها لازمهٔ تجارت است .

امااین آزادی ها درسازمان فئودالیته موجودنبود ،ازاین جهت بورژواها برای بدست آوردن این آزادیها کوشش کردند و درقرن هفتم شورش های خطرناکی بدستیاری سرف ها ایجاد نمودند .

آنها آزادی سرف هارا هم برای تأمین همین منظورهای خودشان میخواستند و اصولا نباید فراموش کرد که بورژواها آزادی را بطورمطلق وبعنوان یك حق طبیعی طالب نبودند بلکه از اینجهت که مزایائی داشت ویك حق مفید بود ، سنك آنرا بسینه میزدند . ما بعداً دربارهٔ این اصل گفتگو خواهیم کرد .

بهرحال ،دراثر کوشش بورژواها بود که کم کم آزادی شهرها بطوری که قبلاشرح دادیم شروع شد وبتدریج معمول گردید که هرکس مدت یك سال ویکروز درداخل شهرزندگانی میکرد آزاد میشد .

قانون بورژوازی ـ آزادی اولین احتیاج بورژواها بود ولی احتیاج های دیگری هم داشتند . حقوق دورهٔ فئودالیته تشریفات پرپیچ وخمی داشت وافراد را تابع ارادهٔ سینیورها میساخت .

در دورهٔ فئودالیته گاهی برای اینکه دعوایی رافیصله بدهند لازم بود

که طرفین باهم دوئل بکنند وهرکه غالب بشود ،حق باو باشد . دراین دوره عموماً قضات ازمیان جمعیت دهقانها انتخاب میشدندواین اشخاص فقط باداب ورسوم کسانی که در دهات بوسیلهٔ کارویا مالکیت زمین زندگانی می کردند آشنا بودند واززندگی شهری اطلاع کافی نداشتند .

ازاین جهت ، وقتی که بورژواها پیدا شدند و شهرها بوجود آمدند ، نمیتوانستند زندگانی شهری خودشان را با این حقوق و بااین تشریفات که باوضع آنجاجور درنمی آمد اداره کنند . بورژواها بحقوق احتیاج داشتند که قضایا را بوجه ساده تری حل بکنند وراه اثبات ادعای طرفین را آسانتر بدست بیاورندو مقتضیات زندگانی بورژواها را بهتر در نظر بگیرند .

باینطریق می بینیم که در آغاز قرن یازدهم دراثر ضرورت اجتماعی ، یك حقوق تجارتی پیداشد که هنوز درحال جنینی بود . این حقوق عبارت بود از مجموعهٔ آدابی که از عمل حاصل شده بود ، یك نوع حرف بین المللی که تجار درمیان خودشان در معاملات ایجاد کرده بودند . اماچون هنوز حقوق مذکور جنبهٔ قانونی پیدانکرده بود، عموماً تجار برای رفع اختلافات خودشان بحکم رجوع می کردند .

محکمه هایی را که باین طریق تشکیل می شد ، درانگلستان « محکمهٔ خاك آلوده ها » میگفتند، زیراکه اشخاصی که باین محکمه ها رجوع میکردند تجاری بودند که تازه ازراه رسیده بودند .

سینیورها، بورژواها ، شهرهای آزاد ـ سینیورها به استثنای آنهایی که روحانی بودند بزودی به مزایائی که رشد ونموشهرها داشت پی بردند. چونکه ، بنسبتی که باین شهرها آمد وشددرجاده ها ورودخانه رازیادمیکردند ومیزان پول رابالا می بردند، گنجینهٔ سینیورهاهم پرترمیشد . پس باعث تعجب نیست اگر بیشتر این شاهزاده ها به بورژواها نظر خوبی داشتند ، و چون آنها عموماً درقصرهای خودشان دردهات زندگی می کردند ، کمتر بااهالی شهر تماس داشتند تابا بورژواها اختلاف حاصل کنند .

اماسینیورهای روحانی باشهرهاوزندگانی بورژواها مخالفت میکردند که منجر بجنگ هایی شد . اتفاقاً درنیمهٔ دوم قرن یازدهم در جنگی که میان امپراطوران وپاپ درگرفت ، جمعیت های شهرهای لمباردی فرصت پیدا کردند که علیه این شاهزادگان روحانی قیام کنند . درسال ۱۰۷۷ شهر کامبرعلیه اسقف (کشیش بزرك) آن قیام کردند وقدیمیترین کمون را بوجودآوردند.

باین طریق ، شهرها از آغاز قرن هفتم و بعضی ها در طی قرن

مذکور دارای سازمان های شهری که نوع زندگانی آنها ایجاد می‌کرد گردیدند.

آنچه بورژوازی را مشخص میکند اینست که بورژوازی در وسط باقی مردم ، یك طبقهٔ ممتاز را تشکیل میداد. امروزفرق شهرها بادهات اینست که جمعیت شهرها بیشتر و اداراتشان پرپیچ و خمتر است ، ولی امتیاز دیگری ندارد ودارای حقوق عمومی وخصوصی دیگری نیستند

اما بورژواها اینطور نبودند و ازلحاظ حقوق با تمام کسانی که در خارج ازحصار شهرزندگی میکردند، فرق داشتند ؛ بطوریکه همینکه انسان از دروازهٔ شهر و خندق آن عبور می‌کرد ، واردعالم دیگری میشد و در حقیقت بقلمرو حقوق دیگری پامیگذاشت بورژواها مثل اعیان وروحانیان مشمول حقوق عمومی نبودند .

زمین شهرهم مزایایی داشت و پناهگاهی محسوب می‌شد که هر کس بآنجا پناه میبرد، مثل اینکه بکلیسا پناه برده باشد، درامان بود. خلاصه آن که، بورژوازی ازهرجهت یك طبقهٔ استثنائی بشمارمی‌آمد وبورژواها بمردم دهات فقط بچشم احتشار نگاه میکردند و با حسادت تمام بهیچوجه حاضر نبودند چیزی ازمزایای خودشان را بآنها بدهند.

دراینجا این نکته رامهم باید تذکر بدهیم که در مدت قرن ۱۲ تا ۱۵ در تمام اروپا بطور کلی جمعیت شهرها بیشتر از یکدهم مجموع جمعیت نبوده.

تاثیر تجارت درسازمان فئودالیته ـ ۱ ـ وقتی که تجارت رونق گرفت سینیورهاواطرافیان آنها خواستند زندگانی خودشان را بوسیلهٔ اشیائی که بواسطهٔ تجارت بدست آنها میرسید مجلل و بالاقل آسوده‌تر گردانند . اگر زندگانی یك نفر از طبقات بالای اجتماع را در قرن ۱۱ و ۱۲ باهم بسنجیم ، می‌بینیم که‌از جهت غذاولباس واثاثیهٔ منزل وغیره خیلی‌مخارج اوبالارفته است .

باین طریق احتیاجات مالکین بزرك زمین زیاد میشد وقیمت اجناس هم بالا میرفت ؛ ولی درآمد مالکین مذکور آن قدرها زیادنمیشد . چونکه آنها عوایدشان راطبق آداب و رسومی بدست می‌آوردند که‌مقدس شمرده‌میشد وبر آنها خیلی مشکل بود که از این آداب و رسوم تجاوز کرده ، عایدی جدیدی تحصیل کنند .از این‌جهت خیلی ازنجبا (یعنی‌مالکین بزرك زمین)

مقروض ویا ورشکست شدند، مثلا حکایت میکنندکه درنیمهٔ قرن ۱۳درپکی ازنواحی ،عدهٔشوالیه هااز ۶۰ نفر به ۱یا۲ نفرتقلیل پیداکرد.

۲ ـ البته بعضی ازمالکین بزرك درمقابل این‌بحران مقاومت کردند، باین معنی‌که آداب ورسوم قدیمه رانشکستند ؛اما توانستند تاحدی ازگران شدن اجناس کم‌بکنند . مثلاسابقاً درهر «درخانه» مهمی کارگاههایی موجود بود وچندین‌ده‌نفر سرف‌را معطل میکردکه پارچه یاافزار کار بسازندوحال آنکه همین لوازم بتوسط‌پیشه‌وران‌های شهرمجاور ساخته میشد بعضی‌ازمالکین درصدد برآمدندکه این نوع‌کارگاهها را موقوف کنند ودرقرن ۱۲ تقریباً درهمه جااین کارگاههارو بزوال رفت .

۳ ـ بسیاری ازمالکین بزرك‌که بعضی از اجناس کمیاب مثل نمك و شراب وغیره‌دراملاکشان پیدانمیشد ،زمینهای دوردستی راتصاحب کرده‌بودند واین اجناس رااز آنجاها تهیه میکردند اما وقتی‌که تجارت باب‌شد وتجار این اجناس را از جائی بجای دیگر میبردند دیگر مالکین بزرك احتیاجی ندا . باینکه‌این زمینهای دوردست رانگاه دارند، وشروع کردندبفروختن آنها .

٤ ـ ازتأثیرات دیگر تجارت این‌بود که‌چون کم‌کم اجناس ازخارج خریداری میشد ، خانه‌دارها در صدد برآمدند که عایدی پولی خودشان را زیادکنند ،این‌امرآنها را وادارمیکردکه سروتهرا ازمیان ببرند ، یاازشدت آن‌کم کنند . چون‌وقتیکه سرفی‌را آزاد میکردند دوفایده داشت :یکی‌اینکه سرف برای آزادشدنش پول میپرداخت ،دیگراینکه پس از آزاد شدن‌هم از زمینش صرفنظر نمیکرد واجاره دارآن میشد . درهمین موقع بودکه سرفها میتوانستند تعهدات خودشان ومثلاوظیفهٔ بیکاری را وسیلهٔ پول ازسرخودشان واکنند. کم کم پول میتوانست همه‌چیز بشود .

۵ ـ تقویت‌تجارت بازاین اثررا داشت که نوع زراعت بازمین وآب و هوای آن مطابقت داده میشد . تاوقتی که‌حمل ونقل اشیاء خیلی‌کم صورت میگرفت ودر حکم هیچ ودلازم می‌آمدکه سینیور بهروسیله‌ای که‌هست‌انواع واقسام حبوبات رادرزمین خودش بعمل‌بیاورد چونکه نمیتوانست آنهارا از جای دیگرتهیه کند.اما بعداز قرن۱۲ که‌تجارت باب شدواجناس راازجایی بجای دیگری‌حمل‌ونقل میکردند ،سینیورها درصدد برآمدندکه‌فقط چیزهایی رادر زمینهای خودشان بعمل بیاورند که بازمین آب وهوامناسبت داشته‌باشد وکم خرجتر بعمل بیاید .

۶ ـ دراثر تجارت بود که زمینها متحرك شد، یعنی شروع کرد به دست‌بدست گشتن ـ باین طریق که دهقان دراین موقع درشهر مجاورش یك بازار داشت وازاین جهت ذوق پول داشتن وذخیره کردن دراو پیداشد . درهمین‌موقع هم بورژواهای پولدار شهرها درصدد برآمدند که زمین خریداری کنند، چونکه می‌خواستند منافعی راکه ازتجارت بدست می‌آورند در این زمین‌ها بکار بیندازند . به‌این‌ترتیب کم‌کم بعضی از زمینها ازدست صاحب‌های اولی خارج می‌شد وبدست صاحبان جدیدی می‌افتاد .

اشکالات حمل و نقل ـ درقرون وسطی اشکالات زیادی درحمل‌و نقل انسان و اشیاء موجود بود. رومی های قدیم مخصوصاً برای لشگرکشی‌هاشان اهمیت زیادی بجاده ها می‌دادند و سعی داشتند که آنها را خوب نگه‌بدارند .

امااین جاده‌هادر دورهٔ فئودالیته دراثر هرج ومرجهایی که‌پیش‌آمد، دراثر کم‌شدن قدرت مرکزی وکاسته شدن احتیاجات تجارتی ، ویران شد ومثلادرقرن نهم وضع‌اسف‌آوری داشت .

دردورهٔ فئودالیته جاده‌های خوب ازبین رفته‌بود. اما حقوق راهداری که‌سابقاً برای نگاهداری ومرمت جاده‌ها گرفته می‌شد، همانطور باقی بود حتی حقوق جدیدی‌هم پیداشده‌بود وهیچکدام ازاینها بمقصوراصلی نمی‌رسید. حقوق راهداری درحقیقت یکنوع مالیاتی‌بود که بتوسط سینیورها گرفته‌میشد وحمل‌ونقل را بوجه شدیدی فلج می‌کرد . یك‌شاهی از این حقوق راهداری بخرج راه‌سازی نمی‌رسید وحقوق مذکور یك‌باری بود که برتجارت تحمیل می‌شد و تا آخر آنرا یکی از مواد زور گوئی و سوء استفادهٔ سینیورها می‌شمردند .

ازاین‌جهت اولین حقی که شهرهای آزادشده می‌خواستند این بود که حقوق راه‌داری بنفع بورژواها لغوبشود . ازقرن ۱۲ ببعد تاجرهای متمول شهرها، حتی‌موفق شدند که ازپرداخت راهداری درممالك بیگانه هم که از‌آنها عبور می‌کردند ـ تاحدی معاف بشوند معذلك درسر راه تجار محل‌های زیادی برای گرفتن حقوق‌راه‌داری موجود بود . مثلا درآخر قرن ۱۴هنوز درروی رودالب ۳۵و درروی‌رودانوب (فقط‌دراطریش سفلی) ۷۷ محل‌برای اخذحقوق راه‌داری وجود داشت .

وضع جاده ها بمعطل شدن اجناس کمك می‌کرد . در زمستان تقریباً غیرممکن بود ازجاده‌هائی که پرازآب و گل می‌شد بگذرند . نگاهداری و

مرمت جادها بعهدهٔ کسانی بود که نفعی در نگاهداشتن آنها داشتند وقوای عمومی تقریباً هیچ مداخله‌ای نمی‌کرد . ازاین جهت بهترشدن وضع جاده‌ها فقط دراثر ابتکارات مسافرها و کسانی بود که بزیارت جاهای مقدس می‌رفتند .

بدیهی است که وسائل حمل و نقل باید باجاده‌ها جور بیاید . بالنتیجه عموماً از گاریهای سبك دو چرخه استفاده می‌کردند ، ولی قسمت خیلی بزرگ تجارت بااسب انجام می‌گرفت وبندرت هم گاریهای سنگین وچهار چرخه رادر جاده‌هائیکه سنگفرش بود مورداستفاده قرارمیدادند .

این‌وضع جاده‌ها باعث‌شد که بفکر رودخانه‌ها افتادند وآنها رااگرچه غالباً در زمستان یخ می‌بستند و در تابستان تـه میکشیدند در بسیاری از جاهـامورد استفاده قرار دادند و از سدبندی و ابتکارهای دیگر هم استفاده کردند .

تجارت دراثر اینهمه حقوق راهداری که‌درداخل کشورها برآن‌تعلق می‌گرفت ، دچار موانع زیادی بود. امادرعوض ، هیچ مانعی درسرحدهای سیاسی برای‌تجار وجودنداشت وفقط درقرن ۱٤ بودکه روش «حمایت‌تجارت داخلی» بروز کرد . قبل از این تاریخ هیچ دیده نشده بود کـه ترجیحی برای تجارت داخلی قائل بشوند و آنرا در مقابل رقابت خارجی حمایت کنند .

روابط سینیورها باهم‌دروضع اقتصادی خیلی تأثیر داشت ؛ چون‌که‌بمحض اینکه دوسینیور باهم میجنگیدند تجار همدیگررا توقیف‌وکالای آنها را ضبط می‌کردند و کشتی‌های آنها را می‌گرفتند ؛ بعبارت دیگر ، جلوگیری از تجارت دشمن ، یکی ازوسایلی‌بود که برای مجبور ساختن او بترك مخاصمه بکارمی‌رفت .

اماهمینکه دوباره‌صلح برقرار می‌شد، اثری ازاین شیوه باقی نمیماند ودیگر فکر استفاده‌از وسائلی‌که‌برای ورشکست کردن طرف بکار میرود، فکراینکه بازارهای طرف را ازویگیرند و صنایع او را ضبط کنند ، در هیچ جائی مشاهده نمیشد .

***

۲۳
نظر کلی‌بدورهٔ فئودالیته تا آخر قرن ۱۳

سرمایه از تجارت بوجود آمد : هیچ‌شك نیست که طبقهٔ‌سرمایه‌داری ازهمان قرن ۱۲ بسته شد و تجارت ، یعنی تجارتی که در مدت طویلی بعمل می‌آمد، تولید ثروت کرد. حکایتی‌ازشخصی بنام

گودریك دوفنگال تعریف میکنند دلیل برهمین‌است که‌تجارت وسرمایه باهم پیدا شدند ، و این حکایت ضمناً روحیهٔ سرمایه داران تمام دوره ها را مشخص میکند :

گودریك دوفنگال دراواخرقرن ۱۱ درخانوادهٔ فقیردهاتی بدنیا آمد وچون مجبور شدکه زمین پدری خودش را ترك کند، ناچار تمام هوش‌خودش رابرای معاش بکار انداخت ومثل بسیاری ازبیچاره‌ها در کنار دریا میگشت وازجمع‌آوری چیزهایی که دریابساحل میانداخت زندگانی میکرد. درآن موقع هم‌خیلی اتفاق میافتاد که کشتیها غرق بشوند ، طوفان هم‌باقیمانده‌های آنهارابه‌ساحل میرسانید اتفاقاً یکروزآنچه ازدریا بدست گودریك‌دوفنگال افتاد باوامکان‌داد که‌یك بقچه‌ببندد ومثل طواف‌ها دوربیفتد واز این راه یك مبلغ جزئی پول دربیاورد. درهمین موقع‌فرصت به‌دستش آمد که با یك دسته ازتجار همسفربشود ودراین‌سفر توانست نفع زیادی بدست بیاوردوباکمپانی‌های تجارشرکت کند شرکت‌مذکور خیلی‌خوب موفق شد وسرمایهٔ‌بزرگی به‌گودریك وهمکارانش داد .

این‌سرگذشت گودریك درحقیقت نظیر سرگذشت بسیاری از اشخاص دیگر است در دوره‌ای که‌قحطی های‌محلی خیلی اتفاق میافتاد ، بآسانی‌ممکن بودکه‌کسی مقدارخیلی کمی گندم‌درجاهایی که‌فراوان بود خریداری کرده بمحل قحطی ببردو بابهای بسیار گرانی فروخته ، نفع زیادی بدست بیاورد واین عمل‌را تکرار کند. ازاین جهت‌احتکار که منشاء این نوع کارهاست، درایجاد اولین ثروتهای تجارتی خیلی‌دخیل بوده‌است .

باینطریق میتوانیم روحیهٔ شخصی سرمایه دارا خیلی خوب بشناسیم.

صفات مشخصهٔ‌یك‌نفر سرمایه‌داراینست که روی‌حساب کارمیکندویگانه هدفش اینست که‌منافع رارویهم بخواباند .

سود تجارتی برای خریداراضی بکار میرود ـ تاجرهایی که باین طریق سودهای زیاد بدست میآوردند زمین را بهترین محل‌برای استفاده از این سود میدیدند . ازاین جهت درطی قرن ۱۲و۱۳ قسمت عمدهٔ اراضی شهرها راخریدند ، و چون جمعیت شهرها زیادمیشد وبرروی زمینهای آنها خانه بنامیکردید ، بقدری نفع‌از اینراه بردند که‌بسیاری ازآنها ازنیمهٔ‌دوم قرن ۱۳از تجارت صرفنظر کردند وفقط ازعایدی زمینهای خودشان امرار معاش مینمودند . باین طریق می‌بینیم که اگرچه زمین‌منشاء سرمایهٔ متحرك است ،ولی‌این سرمایهٔ متحرك بودکه بورژواها راماالك اراضی گردانید .

دراین دوره بیشتر کالاهای تجارتی عبارت ازمحصولات طبیعی بود :

اگر کالاهایی راکه دراین دوره باآنها تجارت میکردند درنظر بگیریم می‌بینیم که‌محصولات ـ یعنی مانند ادویه ، شراب ، گندم ، نمك ، ماهی وپشم خیلی بیشتراز محصولات صنعتی است .

تقریباً تمام انواع صنعت از قبیل کفش، لباس و افزار در حدود شهرها باقی مانده بود ، باین معنی که سازندگان این لوازم‌آنها را انحصارکرده بودند وجزدر بازارهای محلی بفروش نمیرسانیدند .ازاین جهت کالاهایی‌که رواج تجارتی داشتند غالباً عبارت بودندازمحصولات طبیعی ـ البته‌در همین دوره ، تجارت ماهوت یکی‌از تجارتهای بزرك بود ،اما اینگونه تجارتهای محصولات صنعتی راباید استثنائی محسوب داشت .

صنعت‌فلز کاری ومعادن ـ در بعضی جاها صنعت فلزکاری توسعه پیداکرده واردتجارت عمومی شد ، ولی‌بطور کلی باید گفت که توسعهٔ این صنعت درقرون وسطی خیلی‌کم‌وناقص بودوهمین موضوع است‌که اقتصادقرون وسطی رااز اقتصاد دورهٔجدید متمایز میکند .استخراج زغال سنك هم‌بهمین درجه ناقص بود .

انحصار حرفه‌ها ـ کرپوراسیونـ ازقرن‌یازدهم ببعد هرپیشه‌ای دارای یك‌دسته مخصوص ازپیشه‌وران گردید که کرپوراسیون نامیده‌میشد ـ هردسته حق‌داشت که‌پیشهٔ خودرا مخصوص کسانی سازدکه عضویت آن دسته راداشتند این دسته‌ها دارای حقوقی بودند که بکلی باآزادی صنعت منافات داشت واساس آنها ،علاوه برانحصار ،عبارت ازاین بودکه ازصنعت‌خودشان حمایت کنند وآنرا ازهرگونه رقابت داخلی وخارجی محفوظ بدارند .

این کرپوراسیونها بازار شهررا برروی محصولات خارجی می‌بستندو ضمناً مراقبت داشتند که هیچیك از اعضای کرپوراسیون بزیان اعضای دیگر پولدار نشود . ازاین جهت کرپوراسیون‌ها مقرراتی برای همهٔاعضای خود داشتند مثلامبلغ بها ودستمزد وعدهٔساعات کاروعدهٔ افزار هاوعدهٔ کارگرانی راکه باید هر کارگاه داشته باشد معین می‌کردند . هرگونه رگلام راقدغن مینمودند تابابن طریق هیچیك ازاعضای کرپوراسیون از دیگری جلو نیفتدو حتی‌المقدور مساوات میان‌آنها برقرار باشد .

حقوق وامتیازات هر کرپوراسیون که‌او را از رقابت محفوظ میداشت باعث شدکه قوهٔابتکار ازمیان برود،زیراکه‌هیچکس حق‌نداشت جنس‌خودش رازودتر یاارزانتر ازدیگران تهیه بکند وباین‌طریق بآنهاضرر بزند منظور

اصلی این کرپوراسیون‌ها این بود که صنعت را درهمان وضعی که داشت نگاه دارد تاوضع افرادهم ثابت بماند .

مقررات کرپوراسیون یك‌جنبهٔ‌دیگرهم داشت‌وآن‌حمایت مصرف‌کننده بود ، باین معنی‌که نوع محصولات از طرف کرپوراسیون بازبینی میشدتا از مرغوبیت نیفتد ، ومجازاتهای شدیدی‌برای حقه‌بازی وجعل مقررداشته‌بودند.

این کرپورا سیون ها که پیشه وران از اواخرقرن ۱۱ بتشکیل آنها شروع کردند در اول هیچ جنبهٔ قانونی نداشت و پیشه‌ورانی را که در جزو کرپوراسیون نبودند فقط دراثر بایکوت کردن (قدغن‌کردن مصنوعات‌آنها) میتوانستند به ورود در کرپوراسیون مجبور بکنند ، اما کم‌کم کرپوراسیون ها قوت پیداکردند و بالاخره قانون مجبورشد اختیارات آنها را برسمیت بشناسد .

وضعیت کارگران وپاترن‌ها ـ زندگانی کارگرانی که‌درشهرهای صنعتی در کارگاهها بسر میبرند (آنها رانباید با پیشه وران اشتباه کرد) پیوسته دستخوش بحران و بیکاری بود . همینکه مواد اولیه دراثر جنك ویا دراثر منع‌ورود آنهاقطع‌میشد ، کارگاهها‌ازکارمیایستادودسته های‌کارگران بیکار درکوچه هاوپلان میشدند ویادر دهات درپی گدائی میافتادند .

دردوره هائیکه این بحرانها نبود ، وضعیت صاحبان ویا اجاره داران کارگاهها رضایت بخش‌بود ، اماخود کارگرهاغالباً درکوچه‌های تنك وکثیف دراطاقهایی که‌هفتگی کرایه میکردند بسرمیبردند وهیچ مالی غیراز لباسهای یشان نداشتند . این کارگرهاازشهری بشهر دیگر میرفتند ، و درنزداربابها (پاترن‌ها) اجیر میشدند ، صبح‌دوشنبه که‌میشد این بیچاره‌ها در میدان های عمومی دراطراف کلیساها چشم‌براه اربابی بودندکه آنهارا تامدت هشت‌روز اجیربکند .

روزکار از سرصبح شروع میشد وپایان آن‌آخر روز بود . پرداخت درآخرروز شنبه بعمل‌می‌آمد وباآنکه مقررات شهردستور میداد که پرداخت باپول نقره‌بعمل‌بیاید ، اربابهادر موقع پرداخت خیلی‌سوءاستفاده میکردند.

باینطریق . کارگران صنایع بزرگ‌که در میان سایر پیشه ورها تشکیل طبقه‌ای میدادند که تاحدی‌شبیه‌بطبقهٔ پرولتاریای امروز بود ـ این کارگرها به «ناخن‌های آبی» ، بلباس و بخشونتی که در رفتار و گفتار داشتند شناخته میشدند ؛ هیچکس از اینکه بااین بیچاره‌ها بدرشتی رفتار کند ابائی نداشت زیراکه میدانست که اگریکی‌ازآنهارا بیرون کند جای‌او مدت‌مدیدی‌خالی

نخواهد ماند . ازاینجهت جای تعجب نیست اگر میبینیم که کارگرها ازهمان اواسط قرن‌سیزدهم به‌بر پاکردن اعتصاب دست زدند . قدیم ترین اعتصابی که مامیشناسیم اعتصابی است که‌درسال ۱۲٤٦ درشهر دوئه (ازشهرهای‌شمال‌غربی فرانسه) اتفاق افتاد . در ۱۲۷٤ کارگران پارچه بافی شهر **گان**(واقع در شمال غربی بلژیك) از اعتصاب‌هم بالاتررفته دسته‌جمع ازشهر خارج وبطرف پایتخت بلژیك روان شدند ولی‌مردم شهرستانها ازعمل آنها آگاه‌شده راه را برآنها بستند . ازاینجهت در هلندو بلژیك از ۱۲٤۲ قرار دادهایی میان بعضی‌ازشهرها بستەشد مبنی‌براینکه کارگران مظنون‌وتوطئه انگیزرا بیکدیگر مسترد کنند ،وهروقت کارگران درصدد نافرمانی برمی‌آمدند ، آنهاراتبعید میکردند یا‌میکشتند .

کارگرانیکه درکارگاههای این‌دوره کارمیکردند ،بامزدوران عصر ماچند فرق‌اساسی داشتند :

۱ ـ این‌کارگرها بجای اینکه‌درکارخانه های بزرك درپهلوی‌هم کار کنند ،درکارگاههای کوچك پراکنده بودند .

۲ ـ ارباب (پاترن) که‌صاحب ویا ـ بطوری که‌غالباً اتفاق میافتاد ـ اجاره‌دار افزارهای کاربود ، اصولا خودش هم کار گربود وبحساب یك‌نفر تاجرسرمایه دارکار میکرد ، و حال آنکه کارخانه داران امروز خودشان بهیچوجه کار گر نیستند ودرکار شرکت نمیکنند .

چون رؤسای شهراز میان بورژواها انتخاب میشدند ،درحقیقت مرجع مطمئنی که‌حقوق کارگران راحفظ نماید وجودنداشت، مدرکی که دردست است کاملا نشان میدهد که استثمار کارگران صنایع بزرك در آغازقرن ـ چهاردهم تاچه درجه‌میرسیده‌است کارفرماها برروی پاترنهاوپاترن هابنوبهٔ خودبرروی کارگران بیچاره فشار می‌آوردند .

***

۲۴

نظر کلی به‌قرون۱۴و۱۵

وضعیت‌دهقانهاـدرآغازقرن۱٤ وضع‌اقتصادی اروپاطوری بودکه نه‌مردمان شهری ونه مردمان دهاتی هیچکدام راضی نبودند .

گفتیم که ازقرن ۱۱ ببعد، آزادکردن سرفها شروع شد، ولی‌هنوز بقایای زیادی‌ازدورهٔ سرواژبرجابود، هنوز دربسیاری ازکشورها بیگاریهای سنگین برسرفها تحمیل میشد درحالی‌که مزایای‌سرواژ از آنها گرفته شده بود . باین معنی‌که سینیورها درقرن ۱۲ و ۱۳ ـ همانطورکه شرح دادیم ـ ا

قسمتی اززمین‌های خودرا آزادکرده وباجاره داده وازاین‌جهت غالب‌جنبه‌های سابق خودشان را فاقد شده‌بودند، ومثلا خودشان را دیگرموظف‌بحمایت از ساکنین زمین خودنمیدانستند . سینیورهادرآن دوره درحکم ملاك‌دارانی بودند که از اخذ مالیات وحقوق ارزی زندگانی میکردند .

سابقاً سرف‌ها اززمینهای اربابی فرارکرده بنقاط دیگرمی‌رفتند ودر-زمینهای بایر ارباب دیگر مشغول زراعت میشدند وسینیورها برای اینکه از فرار آنها جلوگیری کنند، ناچار بهشان آزادی میدادند وآنها راباجاره‌داری وامیداشتند . امادراین دوره چون بیشتر اراضی سینیورهاآبادشده بود سرف‌ها اگر اززمین‌های خودشان می‌گریختندعموماً اربابی پیدا نمیکردند که زمین بآنها واگذار کند. از این‌جهت ، در این دوره علت مهمی وجود نداشت تا سینیورها بسرف‌ها آزادی بدهند . معذالك در اثراینکه سینیورها بواسطهٔ پیداشدن‌تجارت‌بپول‌احتیاج‌پیداکرده‌بودند. اتفاق میافتادکه‌سرف‌های خود راوگاهی‌تمام اهل یك دهکده رادرمقابل وجه‌ناچیزی‌آزاد میکردند ، ولی‌چون ـ همانطورکه گفتیم ـ ازوسعت زمین‌های بایر سینیورهاکم‌شده‌بود، سرف‌ها امیدوار نبودند که اگر اززمین‌ارباب خود بیرون بروند وضع‌بهتری پیدا بکنند .

ازطرف دیگر ، چون وضعیت سرواژیك وضعیت عمومی برای‌دهقانها نبود، وعدهٔ زیادی آزادشده‌بودند، آن‌عده‌ای که هر این وضعیت باقی مانده بودند خودرامحروم ازیك حق‌میدانستند وناراضی میشدند .

زارعین آزادهم از سینیورها که بآنها زور میگفتند ناراضی بودند و جنگهای پیاپی سینیورها بایکدیگر براین ناخشنودیها افزوده میشد .

این‌وضع درفرانسه پیدا شده بود وسایر کشورها هم وضعیتی شبیه بآن داشتند . اتفاقاً از سال ۱۳۱۵ تا ۱۳۱۷ قحطی بزرگی دراروپا روی دادکه خرابیهای‌آن خیلی بیشتر از قحطیهای سابق‌بود ، و ۳۰ سال بعداز این‌تاریخ طاعونی آمدکه خطرناکترین طاعون‌هایی بود که تاریخ بیاد دارد بطوری که یکسوم جمعیت اروپا را نابودکرد .

اینهمه عوامل باعث‌پیدایش طغیانهایی شدکه نمونهٔ‌آنها (جنبش‌ژاکری در۱۳۵۸) درفصل ۱۲ کتاب شرح‌دادیم . این طغیانها بهدف نرسید چونکه زارعین اگرچه اکثریت جامعه را تشکیل میدادند، ولی وضعیت اجتماعیشان طوری‌نبودکه برای‌عملیات مشترکی متحد بشوند وازلحاظ فکرهم نمیدانستند که‌اگر جامعهٔ کنونی را خراب کنند، جامعهٔ فردارا چطور بایدبرپاسازند .

میان دهقانی که زمین را زراعت میکرد واعیانی که از دسترنج وی روزگار میگذرانید ، اختلاف وتناقض زیاد موجود بود، ولی باندازهٔ اختلافی که امروز میان کارگر وسرمایه‌دار شهرها موجود است محسوس نمی‌شد ، چونکه وضعیت زارع طوری بود که اولا ویرا وابسته به زمین میساخت وحال آنکه کارگر هیچگونه وابستگی بکارخانه ندارد و ثانیاً تاحدی استقلال وی بیشتر از کارگرها محفوظ بود .

وضع بورژواها وکارگران ـ چون زندگانی شهرها برروی صنعت وتجارت تکیه‌داشت، بدیهی‌است که بورژواها (تاجرها وصاحبان کارگاه‌ها) درشهرها اهمیت زیادی داشتند ومقامات مهم دردست آنها بود وآنها بودند که دولت راتشکیل میدادند. این دولت کاملا جنبهٔ طبقاتی داشت ، چونکه فقط افراد طبقهٔ بورژوا درآن شرکت‌داشتند، این نوع دولت چون منافع بورژواها بامصالح عمومی توأم بود، تامدتی لیاقت وکفایت ازخودش نشان‌داد وادارات شهری را ایجادکرد، مالیه را بوجود آورد . بازارها را مرتب گردانید ، مدارس افتتاح نمود. امابدیهی‌است درجائی که ادارهٔ اقتصادیات صنایع دردست کسانی باشد که ازمنافع آنها زندگانی میکنند، کوشش آنهادراین خواهد بود که‌تا میتوانند ازسهم کارگران بکاهند .

ماقبلا شرح دادیم که چطور کارگرها بتدریج بمخالفت با صاحبان کارگاه‌ها شروع کردند ؛ حالااین نکته را برگفتارگذشته اضافه میکنیم که کم کم عدهٔ زیادی ازبورژواهاهم باین کارگرها پیوستند ، زیراکه قدرت اقتصادی فقط بدست عدهٔ معدودی افتاده بود که بدیگران حق شرکت نمیدادند . باینطریق، دوجریان علیه اداره کنندگان شهرها بوجود آمد .

این طغیانهائی راکه ازطرف کرپوراسیون هاعلیه پاترنها بعمل آمدو ما بعضی ازآنهارادرفصل‌های گذشتهٔ کتاب شرح دادیم،غالبا «انقلاب دموکراتیک» اسم میگذارند . اگردموکراسی رابآن معنایی که امروز دارددرنظر بگیریم، این اسم گذاری چندان صحیح نیست ،چونکه ناراضی هاوطاغی‌ها درصددایجاد حکومت ملی نبودند، بلکه فقط تاحدودشهرستان فکرمیکردندوهر کرپوراسیونی فقط بفکر پیشهٔ خودش بود واز این جهت هرگاه چند کرپوراسیون درموقع مبارزه باپاترنها با یکدیگر متحد میشدند بمحض این‌که غائله می‌خوابید ، آن‌وقت درمیان خودشان بزدو خورد میپرداختند .

ازطرف دیگر ، نباید فراموش کردکه همین انقلابی هاکه خودشان‌را دموکرات اسم گذاشته بودند ، اعضای گروهی بودند که نسبت بسایر مردم

شهردارای امتیازات زیادبود ومثلا انحصار صنعت وتجارت رادردست داشت.

این دموکراسی کااین اشخاص هوا خواه‌آن بودند ، درحقیقت عبارت بود از دموکراسی برای صاحبان مزایا .

***

لزلزل دربنیادکرپوراسیون

صف آرائی کارگرو کارفرما :

گفتیم که‌امور شهرها رابورژواهای بزرك اداره میکردند وچون‌اینها امورمهم رابخود اختصاص داده بودند وسوء استفاده مینمودند ، از نیمهٔ دوم قرن ۱۳ جنبش هایی ازطرف بازرگانان کوچك وکارگران علیه‌بورژواهای بزرك برپاشد ، وچون اکثریت جمعیت شهرها در کرپوراسیون ها بودند ، ناچار شدندکه‌کرپوراسیون‌ها را درادارهٔ امورشهرشرکت بدهندو نمایندگان آنهارا بپذیرند .

ازطرف دیگر ،کارگرانی که‌درصنایع‌بزرك کارمیکردند ،وضعیتشان باپیشه‌وران بازارهای محلی خیلی فرق داشت .این کارگرها دیگرباارباب خود دریك ردیف‌قرارنداشتند واستقلال اقتصادی خودرا ازدست داده‌بودند.از این جهت مثر صدبودند که ازرقیت‌اقتصادی بیرون بیایند وتعیین شرایط کار ونرخ دستمزد بدست خود آنها بیفتدوافکار مبهمی از تساوی درکلهٔ بسیاری ازآنها افتاده‌بود . همین‌ها بودند که درتمام‌شهرهای بزرك درآخر قرن۱۳ پرچم طغیان برافراشتند، اما بزودی بقیهٔ افراد بورژوازی ، یعنی تاجرها و پیشه‌ورها، علیه‌آنها قیام کردند وجنبش‌های آنها را خاموش ساختند .

در مقابل این کارگران روز مزد و این پرولترها ، سرمایه داران تجارت بزرك ودلال ها وصادرکنندگان‌اجناس باصاحبان‌صنایع محلی متحد گردیدند وبرای اینکه همهٔ افراد راراضی نگاه دارنددرصددبرآمدندکه‌بهر- یك ازدسته‌های مهم، یعنی به‌بورژواهای کارگاههای کوچك و به کارگران کارخانه های پارچه بافی حق مداخله در امور شهر بدهند . اما کارگران مذکور می‌دانستند که این عمل یك نیرنگی بیشتر نیست، زیرا که باینطریق آنها درمقابل سایر اعضای شهر همیشه در اقلیت خواهند بود و برای اینکه حق‌خودشان را بگیرند راه دیگری جز توسل به‌زور ندارند. ازاین‌جهت ، درتمام مدت قرن ۱٤ دست بجنبش‌هایی زدند وحکومت را دردست گرفتند، ولی عموماً دشمنان آنها شهرها را محاصره میکردند و راه آنهارا باخارج میبستند وکارگران را مجبور بتسلیم مینمودند وبالاخره شورش‌ها با قتل عام

خاتمه می‌یافت وکارگرها مجبور شدند با دشمنان خودشان دوبار سازگاری کنند .

در اواخر قرن ۱۴ بتدریج در کرپوراسیون‌های کوچك هم پرولتاریا بوجود آمد ، زیرا که دیگر آنها هم نمیتوانستند استقلال اقتصادی اعضای خودشانرا محفوظ نگاه بدارند . تاوقتیکه پیشه‌ورها امید داشتند که بآسانی بدرجهٔ استادی برسند ، بااستادان خود درصلح وصفا بسرمیبردند، اما چون توسعهٔ پیشه‌ها بحدی رسیدکه دیگر تعداد مصرف کننده‌ها اجازه نمیداد کـه کارگاه تازه‌ای ایجاد کنند وبرمیزان تولید بیفزایند، رسیدن بمقام استادی رو بروز مشکل ترشد و مقررات گوناگونی بوجود آمد تا مقام استادی در خانواده های استادان باقی بماند، مدت شاگردی رازیاد کردند ، بر مبلغی که برای رسیدن بمقام استادی میبایست پرداخته شود افزودند ، نشان‌دادن یك‌شاهکار را که نمونهٔ لیاقت پیشه‌ور باشد ، برای استادشدن لازم شمردند . خلاصه آن‌که کرپوراسیون پیشه‌ورها کم‌کم دارای یك‌عده استادان خود ـ خواه شد، که می‌خواستند کرپوراسیون را فقط بفرزندان خودشان‌یاداماد‌های خودشان بسپارند .

ازاین جهت از همان‌نیمهٔ قرن ۱۴ شاگردهاوکارگرهاکه هیچ امیدی ببهترشدن وضعیت خودشان نداشتند ، دست باعتصابهازدند ومطالبه کردندکه بردستمزدها افزوده بشود وضمناً آنها هم‌بتوانند مانند استادهادر ادارهٔ کارگاه‌شرکت داشته‌باشند .

دراین دوره، کارگر که سابقاً دستیار استادخودش بود ودرزندگانی او شرکت داشت و غالباً با او وصلت میکرد و داخل خانواده اش میشد و جانشین او میگردید ، کم‌کم بکارگر روزمزد مبدل شد ، و باین طریق درکارگاههای کوچك نیزکارو سرمایه درمقابل هم قرارگرفت ، آن وضع خانوادگی که در کارگاهها حکفرما بود ، ازمیان رفت و منازعهٔ کارگر وکارفرما برقرار شد .

چون‌کارگرها همگی دارای منافع مشترك بودند ویك نوع مطالبات داشتند، شرکت‌هایی برای کمك‌بیکدیگرو دفاع مصالح خودشان‌تأسیس‌کردند که‌دامنهٔ آنها تا چندین شهر کشیده می‌شد . مقصود اساسی این سازمان‌ها این بودکه برای‌اعضای خودشان کار پیدا کنند وآن ها را از استثمار ارباب ها محفوظ بدارند .

ارباب ها هم در مقابل این سازمانها با هم نزدیك شدند و باهم پیمان

اتحاد بستند .

باین طریق ، در شهرها تضاد اقتصادی و اجتماعی پیدا شد . اما این تضاد هرقدر هم‌که قوی بود ، نمیتوانست اساس این تشکیلات قوی را از هم بپاشد ؛ علی الخصوص که‌چون از جهت افکار و احتیاجات و منافع میان کارگرها وپیشه‌ورها ازیك‌طرف وزارعین ازطرف دیگر ، خیلی اختلاف بود آنها نمی‌توانستند زارعین راآن طوریکه لازم بود باخودشان همدست کنندو حال‌آنکه اعیان واشراف ومالکین بزرك ، بزودی بکمك‌تاجر هاوپول‌دارها وارباب های صنایع آمدند . بالنتیجه ،امواج طغیان که از هرگوشه‌ای بلند میشد ،درمقابل این سد پول وزور درهم میشکست .

حمایت صنایع داخلی شهرها ـ البته دسته‌های مختلف صنعتی که دریك شهر بودند باهم اختلاف منافع داشتند ،ولی‌نفع‌همهٔ آنها اقتضامی‌کرد که‌خودشان رااز رقابت صنایع خارجی حفظ کنند . از این جهت‌همگی متحد بودندکه بایدبهروسیله‌ای که‌میسر شود ، انحصاررا تقویت کرد .کارگران صنایع صادراتی (صنایع بزرگی که‌محصول آنها ازکشوری بکشور دیگرصادر میشد. ازقبیل پارچه‌بافی‌وغیره) وپیشه‌وران‌بازارهای محلی‌هم‌بااین‌انحصارها موافق بودند ، زیراکه کارگران صنایع صادراتی معتقد بودند که مزدشان دراثر انحصار صنایع بالا خواهدرفت . وپیشه‌وران بازارهای محلی امیدوار بودند که در اثر این سیستم ، قیمت کالاهای آنها بالا برود ویا لااقل ثابت بماند .ازاین جهت صنایع جنبهٔ اختصاصی پیداکردوهر شغلی مختص یك‌دستهٔ مخصوص گردید .

بنظر آنها آزادی عبارت بود از امتیازاتی که موقعیت آنهارا تأمین بکند ؛ بنظرآنها هیچ حقی وجود نداشت ،مگرحقی که‌بدست آورده‌بودند .

نمونهٔاین اختصاص وانحصار رادراینجامی بینیم‌که برای‌رسیدن بمرتبهٔ بورژوازی مقررات سختی پیداشده بود وهرشهری امتیازاتی راکه به‌بورژوا‌های خود داده بود ،منحصر بآنها نگاه‌میداشت . ازاین جهت بدست آوردن مزایای اهالی شهر ، روزبروز دشوارتر میشد .

دراثر همین‌انحصار هابودکه کم‌کم‌کوشیدند اطراف شهرهارا ازصنایع خالی‌کنندوبتدریج بپهانه‌های مختلف‌قدغن کردند که‌کسی دربیرون شهردکان یاکارگاه بازنکند وجز در روزهای بازار اجناسی را که در داخل شهرتهیه نشده‌است ، درآنجا نفروشد .

این‌گونه انحصارهاهمانطورکه‌صنعت رافلج‌میکرد ،باعث‌شد که‌تجارت

هم‌دچار مزاحمت بشود و چون پیشه‌ورها دراثر عقیده‌ای که‌بتقویت انحصار واختصاص حرفه‌ها وصنعت‌ها داشتند ،محصولات خودشان‌رادر روزهای‌بازارهم بمعرض‌خرید و فروش نمیگذاشتند . بازارها هم درقرن چهاردهم رو بانحطاط رفت . ازطرف دیگر ،مقرراتی پیداشد که‌تاجرها وقتیکه بشهری میرسیدند میبایست بارهای خودرا گشوده ،پیش‌از آنکه بجای دورتر بروند ، اجناس خودشان رابه بورژواهای آن‌شهر بفروشند . البته این مقررات بکلی باروح تجارت مخالف بود وقیود زیادی بردست وپای تجارت میگذاشت .

اما معذالك شهرها نمیتوانستند خودشان را از تجارت بی‌نیاز بدانند وهرچه‌متمول‌ترمیشدند احتیاج‌آنها بتجارت‌بیشتر میشدوآنها فقط میتوانستند تجارت راتاآن حدی‌که درداخل دیوارهای شهر بود،تحت مقررات‌خودشان دربیاورند . ازاینجهت تسلط سرمایه درمیان شهرهایی که‌مقصد تجارت‌قرار میگرفت ، مانند امواج دریاکه میان جزیره های کوچك گسترده میشود ، برقرار بود .

پیدایش شرکت های بزرك تجارتی وبانك‌ها :

یکی ازقضایای جالب توجه قرون۱٤و ۱۵ رشد سریع شرکتهای‌بزرك تجارتی ونمایندگیهای آنهاست که درنواحی مختلفه تأسیس شدند و درهمین زمان بودکه بتدریج تاجر ها طریق بکاربردن سرمایه ، نگاهداشتن دفاترو مقررات بازکردن اعتبار رایادگرفتند . درسال ۱٤۰۷ هم‌اولین بانك‌ازمنهٔ جدید درشهر «ژن» بوجود آمد .

نفوذ بورژواها دردستگاه سینیورها وپادشاهان :

دراثرهمینکه افتتاح اعتبارواج یافت .احتکارشایع شد،حمل‌ونقل‌آسان گشت .راه تجارت وجلب منفعت برای نمایندگان تجارّ و عوامل آنهاوحتی برای کسانی که‌اندك قدرت اقتصادی داشتند ، بازشد . ازطرف دیگر ،چون مقررات شهرها روبتکامل میرفت ،چون مخارج نگهداری ارتشهای‌مزدور و استعمال اسلحهٔ گرم روزبروزبیشترمیشد ، پادشاه وسینیورهای بزرك مجبور شدندکه در اطراف خودشان یك‌عده مشاور و عوامل مختلفه داشته باشند که کارهایی راکه ازعهدهٔ نجباخارج است ونجباآنها را موافق بزرگی خویش نمیدانند ، انجام دهند . این‌اشخاص مأموریت داشتند که‌امورمالی راداره کنند وخزانهٔ اربابهای خودشان را خالی نگذارند ودراین راه از هرگونه تقلب ودغلبازی آنها چشم پوشی میشد . باین‌طریق یك طبقهٔ جدیدی بوجود آمدند که در راه بکاربردن سرمایه وجلب منفعت پابند هیچ قیدی نبودند و

مانند اربابان سابق شهرها هیچ مقرراتی را مقدس نمیشمردند . این طبقه‌را همانطور که قبلا گفتیم عموماً نمایندگان تجارو دلالها که بعداً سرمایه دارشدند تشکیل میدادند .

تمام سرمایه دارهای قرون ۱٤ و ۱۵ مجبور بودند که خودشان را بشاهزادگان وسینیورها بچسبانند وازاین جهت بین آنها رابطهٔ محکمی از نظر سازگاری منافع پیداشد ازیك طرف ، سینیورها بدون مساعدت این طبقه نمیتوانستند مخارج عمومی و خصوصی خودشان را اداره کنند واز طرف دیگر تاجرهای بزرك و بانکدارها بسینیورها متکی میشدند تا آنها را در مقابل مقررات سخت شهرها ، مدافع خود قرارداده ، بوسیلهٔ آنها طغیانهای مخالف خودشانرا خاموش نمایند وجریان پول و کالای خودشان را تضمین کنند . این شورشهای اجتماعی وانقلابی هرچه بیشتر رشد پیدامی کرد ، کسانیرا که این جنبشها علیه آنها بود بیشتر بطرف ایجاد یك قدرت عالی که پناه گاه آنها باشد ، جلب مینمود .

حمایت تجارت وصنعت کشورها ـ مقررات انحصاری شهرها از جهات سیاسی برای سینیورها واز جهات اقتصادی برای کلیهٔ کسانی که مقررات مذکور باعث مزاحمت آنها میشد ، زیان آور بود .

ازاینجهت مثلا در فلاندر (درشمال غربی بلژیك) شهرهای کوچك از سینیورها تقاضا کردند آنهارا از استبداد شهرهای بزرك رهائی بدهند در اثر حمایتی که از صنایع دهات بعمل آمد ، در نیمهٔ دوم قرن ۱٤ بعدهای از دهکده‌ها اجازه داده شد که بپارچه بافی بپردازند . باین طریق کارگاههای جدید پارچه بافی بوجود آمد که هم ازجهات فنی وهم ازجهات شرایط کار با کارگاههای سابق فرق داشت ، باین معنی که نه تنها پارچه های او کس تهیه میکرد ، بلکه پارچه‌های کم ها هم بیرون میداد ودر رژیم کار ، آزادی جانشین امتیازات صنعتی گردید . دراین دوره ، کرپوراسیون‌ها از بین رفتند ویا در صورتی که باقی ماندند نفوذ در آنها برای افراد آسان شدواین صنعت جدید منظرهٔ صنعت سرمایه‌داری بخودش گرفت ، باین معنی که کارگر با کارفرما روبرو میشدو بااو پیمان می‌بست ومزد خودش را بااو طی می کرد . بالنتیجه ، صنعت دهات پیش درآمد قدرت سرمایه داری گردید .

تااین زمان پادشاهان وسینیورها ازتاجرها حمایت میکردند وازتجارت ازراه اخذ حقوق راهداری بهره‌میبردند ودرمواقع جنك بتطمیع رابطهٔ تجارتی میپرداختند ، ولی فعالیت اقتصادی تبعهٔ خودشان را آزاد گذاشته بودند .

از یکطرف ، اختیارات سینیورها فقط محدود بقلمرو و خود شان بود

و از طرف دیگر ، مقررات مختلف قلمروها باعث میشد که آنها با یکدیگر سازگاری نداشته باشند ونتوانندمقرراتی مطابق مصالح عمومی وعلی‌رغم‌منافع خصوصی وضع بکنند . امابتدریج ازاواخر قرن ۱۴ واوایل قرن ۱۵ دولت‌ها درصدد برآمدند که‌صنعت وتجارت تبعهٔ خودشان رادر مقابل صنعت‌وتجارت خارجی حافظ کنندوبرای‌این کار،شهرهارا سرمشق قراردادند ودرحقیقت سیاست آنهاعبارت ازهمان سیاست شهرها بود که تا حدود دولتها بسط‌داده شده .

تاآن موقع دولتها هیچگونه قیدی برای تجارت باخارج قائل نبودند ولی از آن ببعد مانند شهرها برای خودشان امتیازها و انحصار هایی قرار گذاشتند واین امراولین‌مرتبه درانگلستان که بیشترازسایر کشورها دارای وحدت دولت بود ،بظهور رسید .

***

۲۵

قرن۱۶ـتغییرات بزرگ‌در صنعت‌و تجارت

پیداشدن راه‌هندازجنوب‌افریقا ـ جنگهای صلیبی بالاخره‌بفتح مسیحیها تمام نشد ،باین‌معنی که‌فلسطین در دست ترکهای مسلمان باقی ماند و قسطنطنیه راهم درسال ۱۴۵۳ فتح‌کردند .

ترکها راه تجارتی شمال مدیترانه یعنی‌راهی راکه ازشهرژن (ازبندر-های ایطالیا) میآمد واز دریای سیاه میگذشت، بستند . اماچون درسال۱۵۱۶ مصر را هم فتح کردند (بدست سلطان محمد فاتح) تجارت جنوب مدیترانه دوباره رونق پیداکرد وراه دریای احمرواسکندریه دوباره دایرشد .

چون تجارت شمال‌مدیترانه‌از رونق افتاد وایطالیا که‌شهرمهم‌تجارتی آن ونیز بود ، باشرق نزدیك تقریباً قطع رابطه نمود ، ممالکی که با «ونیز» وسایر شهر های مشرق تجارت میکردند ، درصدد برآمدند که شاید راه جدیدی غیرازراه قسطنطنیه‌بسمت هندوستان پیداکنند . چونکه تجارت‌عمدهٔ آنها عبات ازفلفل وزنجبیل وسایر ادویهٔ کمیابی بودکه از هندوستان بدست میآید .

پرتقالیها باین خیال که مسلمانهای مراکش را از سمت جنوب مورد حمله‌قرار بدهند وخودشان‌را بکشورهای مشرق برسانند درنیمهٔ اول قرن۱۵ ازسواحل غربی افریقاشروع کردند بپائین آمدن . دراول چون دریا رانمی شناختند پیشرفتشان خیلی کندبود ، اماکم‌کم سرعت پیدا کردند بطوری‌که درسال ۱۴۶۰ به**دماغهٔ آبی** رسیدند ،وچون فهمیدند که دراین نواحی هم

جمعیت هست‌واز آنجاها میتوانند غلام و گردطلا بدست بیاورند تشویق شدند ویکی از دریا نوردهای آنها درسال ۱۴۸۵ از دماغهٔ امیدواری که‌درراس شبه‌جزیرهٔ افریقاقرار گرفته، گذشت وخبرآورد که‌ساحل‌افریقا بسمت‌شمال بالامیآمد .

این‌خبر ،امیدموفقیت‌را زیادکرد وپرتقالیها بالاخره در سال ۱۴۹۸ موفق شدند هندوستان راکه روبروی افریقا واقع شده است ، از راه جنوب افریقا پیداکنند .

بزودی همه فهمیدندکه راه جدید هندوستان مزیت های زیادی دارد . سابقاً برای اینکه مال‌التجاره رابمشرق برسانند میبایست ازدریای احمرکه تنك وصعب‌العبور بود بگذرند . مال‌التجاره رادر عدن‌وجده به‌کشتیهای‌دیگر نقل‌کنند، منتظر بادهای موافق بشوند ، درجاده‌های زمینی هم حقوق‌راهداری بدهند، باکشتیهای سبك‌از رودنیل‌بگذرند ودر اسکندریه کالاها رابه‌کشتیهای دیگر بگذارند وجان آنکه راه‌جدید موجب اینهمه زحمات نبود .

پرتقالیها جزیرهٔ هرمز را درجنوب ایران درسال ۱۵۰۷ گرفتند و دریای احمروخلیج فارس راکه دو مبدأ تجارتی مصرو سوریه بود بخودشان اختصاص دادند . بعدأهم عدن را گرفتند و کشتیهای مصری را مورد حمله قرار دادند .

وقتی‌که پرتقالیها برراههای دریائی مسلط شدند . باتجار مسلمان به زدوخوردپرداختندوجنگهای آنهادرحقیقت «جنك‌صلیبی تجارفلفل وزنجبیل» بود .

در این جنگها وحشیگریهای عجیبی بظهور رسید وهر گونه عملی علیه مسلمانهاجایزشمرده شد .حریق ، قتل عام ، محاصره ، ویران‌کردن‌شهرهای آباد ، سوزاندن کشتی‌ها باکارکنان آنها،سر بریدن اسیران وفرستادن‌دستهاو دماغ وگوش وبینی آنها بنزد پادشاهان «بربر» این بود عملیات کسانیکه خودشان راشوالیه‌های مسیح اسم‌گذاشته بودند.

کشف‌امریکا ــ شش‌سال پیش‌از اینکه این راه کشف شود ، یعنی‌در سال ۱۴۹۲ کریستف‌کلمب که‌اوهم برای پیدا کردن راه هندوستان دربحر-پیمائی بود امریکارا کشف‌کرد .

این شخص از اهالی بندر «ژن» بود ومطالعه میکرد ،تاراه هندوستان را ازسمت مغرب‌پیداکندوبرای‌اینکه وسائل این‌کاررافراهم بیاورد به‌پرتقال رفت .اما درآنجا موفق نشد وبه اسپانیا مسافرت کرد ، پادشاه اسپانیا بااو

موافقت نمود وسه کشتی باوداد . کلمب بسمت جنوب غربی اسپانیا براه افتاد و در همان سال بجزائر نزدیك امریکا رسید . کلمب چهار مرتبهٔ دیگر هم بامریکا مسافرت کرد . وتاسال ۱۵۰۶ که مرد تصور میکرد که هندوستان راکشف کرده ونمی دانست که آنجا سرزمین جدیدی است .

وقتیکه کلمب اولین جزیره‌های امریکا راکشف کرد همه‌اورا سرزنش کردند که برای کشف مملکت هندراه بدی انتخاب کرده وحال آنکه پرتقالیها راه‌خوبی یافته‌اند. اوراملامت کردند ، که‌زمینهای اوکم‌طلادارند ،ازاینجهت حرص طلاجانشینان کلمب راوادار کردکه بسمت نواحی مغرب پیش بروند .

امریکاپیش ازکشف کلمب ـ قارهٔ وسیعی‌که راه‌هند را بردریا نوردها سدمیکرد ، دنیایی بودواقعاً جدید وپرازعجایب. بطورکلی‌امریکای قبل‌از کریستف کلمب ازجهت تمدن ازسایر نواحی کرهٔ زمین عقب تربود ، ملتهای زیادی درآنجا درزندگانی قبل‌از تاریخ بسرمیبردند .بطوریکه اگر بخواهیم درخشان ترین تمدنهای آنزمان امریکارا باتمدنهای دیگر مقایسه کنیم ،باید آنهارا بتمدن کلده ومصروچین قدیم تشبیه‌نمائیم .

دراین سرزمین جدیدآنچه بیشترازهمه توجه اروپائیها راجلب‌کرد ، طلا، نقره ومروارید ومرجان بیحساب امریکا بودکه تجارت ادویهٔ هندرااز خاطرها برد . تجارت دیگری که‌سود فراوان داشت ،تجارت مردمان این سرزمین بود که‌آنهارا شکار میکردند وباروپا آورده بنام غلام میفروختند. اصولا بعداز آنکه امریکا کشف شد ،روحانیون تامدتی باهم بحث میکردند که‌آیا مردمان این سرزمین دارای روح هستندیانه !

نمونه‌ای از رفتار اروپائیها با بومیان امریکا ـ همانطور که گفتیم آنچه اروپائیان را بامریکا جلب میکرد ،طلا ونقرهٔ آن بود . ازاین جهت روز بروز برعدهٔ ماجرا جویانی که‌درپی طلامیدویدند زیاد شدواینها با آنکه رنك مذهب نیز بخودشان میدادند و میگفتند برای مسیحی کردن وحشیهاوجهت رضای‌خدابآن‌سرزمین‌میروند . ازهیچگونه‌درندگی خودداری نمینمودند .اینك چندنمونه ازرفتار آنها:

اسپانیولیها مکزیك رافتح کردند . آخرین پادشاه بومی مکزیك‌که خیلی مقاومت نشان داد ، بالاخره دستگیرشد ، و اورا دارزدند ، اماپیش از آنکه دارزده بشود ،اورا روی آتش سوزان خواباندند تاگنجینه های‌خودش را نشان بدهد ! معروف است که وزیرش را هم بهمین شکنجه مبتلا کرده بودند و او بانگاه تضرع آمیز از پادشاه تقاضا میکرد که اینقدر درشکنجه

نمانده ، گنجینه‌ها را بروز بدهد . پادشاه باوروی آورده گفت «آیا من در روی برگ گل خوابیده‌ام ؟»

درهمین موقع کشته‌شدن دو نفر اسپانیولی بهانه بدست اسپانیولیها داد وآنها شخص قاتل و ۱۵ نفر دیگر از بومیها را دستگیر کرده زنده زنده سوزاندند!

بطوریکه مورخین نوشته‌اند : درفتح مکزیك ۶۷۰۰۰ نفر از بومیها درجنك و ۵۰۰۰۰۰ نفر آنها در اثر بیماری بهلاکت رسیدند ! این رقمها اگر چه مبالغه آمیز باشد ، میرساند که چقدر در نابودی بومیها کوشش می‌شده است .

هنگام فتح «پرو» هم اسپانیولیها بقولی ۲۰۰۰۰ وبقولی ۱۰۰۰۰۰ نفر از اهالی را کشتند در حالی‌که خودشان بیش از یکنفر مجروح نداشتند ، زیراکه آنها بااسلحهٔ آتشین باکسانیکه هیچ وسیلهٔ قوی برای دفاع نداشتند، روبرو می‌شدند .

میزان طلای امریکا ـ ونزوئلا سرزمین طلا بود و بقدری طلا داشت که افزار های خانگی راهم از طلای ضخیم می‌ساختند . وحشی گری کسانی که باین سرزمین رفتند ، بقدری بود که آنجارا ازجمعیت خالی کرد وبیك بازار غلام مبدل گردانید .

می‌نویسند که ازسال ۱۵۳۳ ببعد از «پرو» متجاوز ازصدمیلیون فرانك طلا ودوبرابر آن نقره خارج کردند

محصولات امریکا و اسپانیا را در سالهای ۱۵۴۱ ـ ۱۵۴۴ تقریباً ۱۷ میلیون فرانك تخمین زده‌اند .

انگلستان چگونه ثروتمند شد ـ چنین بنظر می‌رسد که قدرت تجارتی ومالی اسپانیا وپرتقال مغلوب نشدنی است وطلای امریکا مخصوص آنهاست وتجار سایر ممالك وازجمله انگلستان باید ازدوراز این سفره فقط بوبکشند . یگانه امید آنها این بود که چون اسپانیائیها از سمت جنوب غربی وپرتقالی‌ها ازسمت جنوب شرقی رهسپار هندوستان شده‌اند ، شاید راهی هم از شمال شرقی یاشمال غربی موجود باشد ازاینجهت سیاحان انگلیسی ازدوطرف بتکاپو افتادند ولی بجائی نرسیدند .

البته پادشاهان انگلستان جرئت نمی‌کردند با اسپانیا بهم بزنند ولی تجار انگلستان هیچ صرفه‌ای نداشتند دراینکه این اتحادیه رامحترم بشمارند وبنواحی ثروتمند دنیا نروند . راهزنی دریائی انگلستان درقرن ۱۵ مشهور بود ودرقرن ۱۶ بحدود وطن‌پرستی رسید . بین تجار وراهزنی دریائی حد

فاصل معینی نبود و بعضی از اقسام راهزنی دریائی اصولا قانونی محسوب می‌شد، مثلا اگر ناخدائی بوسیلهٔ یك کشتی خارجی غارت می‌شد، حق داشت که تلافی آن را بر سر هر کشتی که از آن ملیت باشد، درآورد. ملاحان انگلیسی که دارای کشتی‌های مجهز بتوپ بودند، شغل خودشان را رسماً غارت کشتیهای پرتقالی که از هندوستان برمی‌گشت قرارداده‌اند.

جون هاوکینس اولین کسی بود که کوشید تا بامستعمرات اسپانیا تجارت منظم دائر نماید وچون تاجروهم ملاح بود، در ۱۵۶۲ عده‌ای غلام از جزایر گینه برداشته، آنها را درمستعمرات اسپانیا بازنجبیل وقند معاوضه کرد، این اولین مسافرت باعث شد که جون هاوکینس ثروتمندترین مرد انگلیس بشود ودیگران بتقلید او بپردازند.

«فرانسیس دراك» یکی از ملاحان پرجرئت انگلستان بود. این شخص بکلی بکارهای غیرقانونی پرداخت ومثلا بادو کشتی و پنجاه نفر در سواحل «پرو» پیاده شد قطار قاطری را که بار آن طلا بود زدو آن طلاها را درکشتی گذاشته بانگلستان آورد، و الیزابت ملکهٔ انگلستان درباطن ازاین دزدی مشعوف شد.

«دراك» درسال ۱۵۷۷ مسافرت طویلی پیش گرفت و می‌خواست دور دنیا بگردد. این مسافرت باپول چندین شریك که یکی ازآنها الیزابت ملکهٔ انگلستان بود انجام گرفت. ملکهٔ انگلستان رسماً این عملیات را موردملامت قرار می‌داد اما باطناً خودش درآنها شرکت می‌کرد.

این دفعه کشتی «دراك» که مجهز بتوپ بود چندین صد نفر آدم داشت. در هرکجا که کشتی دراك در آنجا لنگر میانداخت، حاکم شهر منوحش می‌شد واگرحاضر نبود که پیشکش بیاورد شهر اورا زیر آتش توپخانه میگرفتند. امادراك باین پیشکش‌ها قناعت نداشت وغنیمت اصلیش این بود که کشتی های حامل طلارا گیر بیاورد. اتفاقاً درنزدیکی «پاناما» یك نفراز اهالی بومی که فرقی میان انگلیسی واسپانیولی نمیگذاشت، خیال کرد که دراك یکی ازارباب‌های اوست. او را بطرف خلیجی برد که کشتی پرازطلا در آنجا لنگر انداخته بود. دراك هم معطل نشد، صندوق‌هارا بازکرد ودرسال ۱۵۸ الیزابت ملکهٔ انگلستان ازاین غنیمت سهم بزرگی داشت ومی گویند که سایر شرکاءهم تاحدود ۴۷۰۰ درصد سهم خودشان نفع بردند.

وقتی که این خبر با سپانیا رسید، تولید خشم و غضب زیاد نموده سفیر اسپانیا درلندن مأمورشد که باین عمل اعتراض کند. الیزابت جواب داد که

هیچ ازاین عمل آگاهی ندارد وقول داد که این آخرین تجاوزی خواهدبود که بمستملکات اسپانیا وارد میشود . اما معذالك بتجهیز نیروی دریائی مشغول شد واسلحه خریداری کرد وبدراك لقب اعیانی داد . از این جهت مسلم بود که باید میان انگلستان واسپانیا جنك شروع شود واین یکی از مواردی است که میرساند که جنك میان دولتها عموما علت اقتصادی دارد وکسانی آن را برپامیکنند که میخواهند منافع نامشروع خودشان راحفظ کنند ولی چون نمیتوانند این نیات پست رابروز بدهند ، رنك های پرآب وتابی از احساسات وطن پرستی به آنها میزنند تابتوانند افراد ملت را که هیچ نفعی دراین جنگهای حریصانه ندارند آسانتر به کشتار گاه بکشانند .

سر فرانسیس دراك ، دررأس جهازات جنگی انگلستان قرار گرفت و شروع کرد بویران کردن مستعمرات اسپانیا ونشان دادکه ناوهای انگلیسی حق دارند درآنجاها آزادانه رفت وآمد کنند . بالاخره پیروزی اسپانیا خاتمه یافت . اسپانیا روبزوال رفت وسیادت انگلستان باین طریق آغاز گردید .

کرپوراسیون جنبه‌های خودرا ازدست میدهد :

اقتصاد سرمایه داری ترقی مییافت . همانطور که گفتیم تجارت محلی پابند مقررات دقیق کرپوراسیون وسیستم حمایت اقتصادی شهرها بود ولی این قیوددر تجارت بزرك وجودنداشت وتجارت بزرك فقط تابع ارادهٔ فردی تجار بود که نمیخواستند بهیچ قیدی مقید باشند برای نمونهٔ تجاراین دوره میتوانیم ژاك کور (۱۳۹۵ - ۱٤٥٦) فرانسوی را اسم ببریم ، این شخص که ثروت خودش را از راه حقه بازی وجعل واحتکار بدست آورده وتجار درستکار را ورشکست کرده بود ، وقتی که بجرم جعل در سکه بجزیرهٔ قبرس تبعیدشد ثروتی معادل ۲۲ میلیون فرانك طلا ، یك قصر عالی ، وچندین هتل درپاریس وشهرهای مهم دیگر ، وقریب سی پارچه ملك ازخودش باقی گذاشت .

سرنوشت ژاك کور سرنوشت بسیاری از تجار دیگر بود ، تاریخ قرن ۱٥ پراست ازمردان جدیدی که مانند اوثروت خودشان رااز احتکار وانحصار وسوءاستفاده از اعتبار بدست می‌آوردند .

البته کسانی که اینقدردرپی ثروت می‌دویدند بهیچ وجه پابند مقررات نبودند ، وبین آنها بورژواهای کوچك که در کرپوراسیون ها جمع شده بودند بعقاید قدیم اعتقاد داشتند ومیخواستند رقابت راقدغن کنند واز بالارفتن قیمت وبلعیده شدن مواد اولیه جلوگیری نمایند ، هیچ وجه شباهتی موجود نبود . اما دیگر کسی نمیتوانست خودش را از دام هایی که سرمایه گسترده بود ،

خلاص بکند دیگر کسی نمیتوانست جلوی عملیات سرمایه را بگیرد ، در اجتماعی که در آنجا وسائل حمل و نقل زیاد است و در آنجا قدرت پول توسعه پیدا میکند. حمایت طلبی های اقتصاد شهری نمیتواند در مقابل هجوم تجارت خارجی یك سدی تشکیل دهد .

پیشه‌وران کار گاههای کوچك هیچ علاجی نمیدیدند جز اینکه دور خودشان دیواری بکشند و بکسی اجازهٔ دخول در کرپوراسیون ندهند . از اینجهت روز بروز شرایط ورود در کرپوراسیون دشوار تر شد و کرپوراسیون‌ها هر شغلی را محدود کردند بیك عده استاد ها که آن شغل را بفرزندان خودشان بارث منتقل میکردند . در هر شهری صنعت محلی یك امتیاز شده بود منحصر بشرکت پاترن‌ها دیگر کارگر نمیتوانست امید وار باشد که بمقام استادی برسد و کم کم بوضعیت پرولتاریا نزدیك شد و بالاخره بورژوازی در چنك استثمار چند نفر پیشه‌ور که بآنها علی رغم تودهٔ کارگرها امتیاز داده بود افتاد .

پیدایش اقتصاد ملی ـ سابقاً شرح دادیم که حمایت از صنایع شهرها چطور مبدل بحمایت از صنایع کشور گردید . کم کم اقتصاد شهرها باقتصاد ملی تبدیل یافت و بازارها نقش جدیدی پیدا کرد این بازارها که هرچند گاهی یك مرتبه تشکیل میشد ، دیگر بمنزلهٔ پناهگاه موقتی تجار کشور ها بشمار نمیرفت ، بلکه جنبهٔ ملی بخودش گرفته بود . باین معنی که این بازارها وسیله‌ای بود که دولت ها بتوانند معاملات تجارتی را که عموماً بضرر همسایگان آنها بعمل می‌آمد در کشور خودشان انجام بدهند . کم کم فکر رقابت ، نه فقط در میان تاجرها ، بلکه در میان ملتها پیدا شد و مثلا بازارهای لیون نمایندهٔ فعالیت اقتصادی فرانسه گردید این بازارهای لیون را سلطنت فرانسه بوجود آورده و توسعه داده بود ، تا رقیب بازارهای ژنو باشد .

باینطریق فعالیت تجارتی دولتها آغاز شد و کوشیدند که اقتصاد ملی را روز بروز رونق بیشتر بدهند . اما اقتصاد ملی که تازه بوجود آمده بود ، نمیتوانست بخود کشور محدود بماند ، زیرا که کمتر کشوری هست که بتواند حوائج خودش را بتمامی از داخلهٔ کشور رفع نماید ، علی‌الخصوص که در این دوره دو کالا نقش عمده داشت : یکی حبوبات که در بعضی از ناحیه‌ها مثل جزیرهٔ سیسیل وغیره خیلی زیاد بدست می‌آمد و بممالك کم جمعیت یا ممالکی که کمتر ثروتمند بودند فرستاده می‌شد ؛ دیگر نمك که فقط در بعضی از نواحی یافت میشد و منحصر بهمان نواحی بود ، مثلا تولید نمك در سویس و نواحی مجاور آن وسیله‌ای بود در دست سویسی‌ها برای اعمال نفوذ سیاسی و همچنین رقابت ، پس ،

ملاحظه‌می‌کنیم که مخصوصاً دراثر وجود این دو کالا که بعضی از کشور ها اختصاص داشت، هیچ‌ملتی نمیتوانست بخودش اکتفا کندومجبور بمبادله‌وتجارت باملت‌های دیگر نباشد .

دولت‌ها همانطور کـه اقتصاد ملی بوجود آوردند می‌خواستند روابط ماوراء دریاها راهم برای خودشان انحصار کنند وبعبارت دیگر، می‌خواستند آن روابطرا عملی کنند، مثلا سیاست دریائی انگلستان باحکومت هانری‌هفتم (۱۴۸۵ - ۱۵۰۹) شروع شد .

هانری هفتم برای اینکه ملاحان انگلیسی بدون فعالیت نمانند دستور داد که شراب های فرانسه نباید بانگلستان حمل‌شود ، مگردرروی‌کشتی‌های انگلیسی یاایرلندی - بعداً این‌قاعده را در بارهٔ حمل شراب از ممالك دیگرهم عملی‌کرد. ضمناً قرار گذاشت که‌انگلیسی‌ها در بنادرانگلیس‌نمیتوانند محمولات خودشان را بر کشتی‌های بیگانه بگذارند مگر درصورتی که درآن بندرها کشتی خالی انگلیسی نباشد .

درآن‌دوره، وضع‌دریانوردی طوری بود که‌فقط‌محصولات قیمتی‌وفلزات گرانبها می‌توانست موجب تجارت بزرك آن‌ور دریاها بشود، وادویه‌درراس محصولات قیمتی قرارداشت .

چون این‌کالاها فقطاز نواحی مخصوصی بدست می‌آمد، چون‌لازم‌بود که کشتی‌های مرتب ومسلحی برای حمل‌ونقل این اجناس بکار برود، چون میبایست کـالاهائی کـه بهای آنها در معرض تغییرات نـاگهانی‌است انبار ونگاهداری‌بشود ،تمام این‌عوامل باعث می‌شدکه تجارت جنبهٔ یکی‌ازخدمات عمومی را بخودش بگیرد وازاین جهت‌می‌بایست که یك‌تشکیلات انحصاری، حتی انحصار دولتی بوجود بیاید .

باین‌طریق مثلاتجارت فلفل‌درانحصار پادشاه پرتقال بودواو به‌دیگران کنترات می‌داد .

تمام تجارت هندوستان درلیزبون (یعنی پرتقال) انبار می‌شد صندوق های مهرشده بآنجا میامد و فقط اشخاص معین حق‌فروش ادویه‌را داشتند و وکالاهای صادراتی براهم آنها معین می‌کردند .

حتی کسانی که پروانه داشتند ، می‌بایست اجناس خودشان رابوسیلهٔ عاملین پادشاه وارد کرده ، نصف فلفل خودرا به پادشاه بدهند .

این‌انحصار تجارت درسایرکشورها هم‌مرسوم شد اما هیچکدام‌ازاین پادشاهان تجارت پیشه برای مسلح نمودن کشتی‌ها و بار کردن کـالاهای

صادراتی دارای سرمایهٔ ضروری نبودند وهمچنین نمی‌توانستند پخش ادویه و یافلزات قیمتی را دراروپا تأمین بکنند وازاین جهت‌غالباً بمأمورین باربری متوسل می‌شدند . مثلا شهر لیزبون باآنکه صدهزار جمعیت داشت (جمعیت آن درعرض یك قرن سه‌برابر شده‌بود) باآنکه‌بندرآن همیشه پربود، باآنکه پادشاه منافع عظیمی از تمرفه های گمرکی و محصولات انحصاری و باج‌های پادشاه هند برمی‌داشت، برای ملت‌هایی که ازلحاظ تجارتی دارای تشکیلات بهتری‌بودند مرکزمعاملات شده‌بودوحمل‌ونقل چیان بازیك وهلندوبانکداران آلمان درآنجا مداخله‌می‌کردند :

مشخصات اقتصاد اروپای‌غربی درآخر قرن ۱۵:

بطور خلاصه ، چهار چیز مهم‌است که‌اقتصاد اروپای غربی رادرآخر قرن ۱۵ واوایل قرن ۱۶ مشخص می‌کند :

۱ ـ ملی‌کردن قوای اقتصادی .

۲ ـ توسعهٔ اقتصادهای ملی‌وفعالیت مبادلاتی آنها بایکدیگر.

۳ ـ افزایش بی‌سابقهٔ حجم معاملات ووسعت بازارها .

٤ ـ منعقد شدن قرارداد های تجارتی میان دولتهایی که‌هرکدام‌یك واحد اقتصادی مبدل شده‌بودند .

احتیاج بفلزات ـ چون احتیاج بکالا ها زیاد شد ، احتیاج زیادی هم‌بضرب سکه پیداکردند واز این‌جهت در دنبال فلزات گرانبها افتادند ، واین امر یکی ازعللی بود که اکتشافات جغرافیائی رابوجود آورد .

اروپائیها قبل از اینکه حدس بزنند که‌طلا ونقره در آن‌ور دریا پیدا میشود، شروع کردندباستخراج‌معادنی‌که درخود اروپادرعهد رومیهااستخراج میشدولی بعداً بدون استفاده گذاشته شده بود . باین طریق استخراج معادن طلاونقره ازاواسط قرن۱۵ باحرارت زیاد شروع شد .

البته فقط فلزات قیمتی نبودند که برای احتیاجات مالی دولت ها در تجارت بکار میرفتند ، بلکه فلزات معمولی هم که در جنك مورد استعمال داشتند ومخصوصاًمس‌که درایجاد توپخانه بکارمیرفت مورد جستجو بودوبرای یافتن [illegible] اروپارا درهمه جاکاویدند .

درآخر قرن۱۵ و آغاز قرن ۱٦ احتیاج با فزایش حمل ونقل‌فلزات بیشتر ازهمه وقت حس‌شد و قدرت خرید پول بوجه‌خارق العاده‌ای بالارفت، ولی بعداز آنکه طلاو نقرهٔ امریکا وارد اروپا شد ، نرخ اجناس شدیداً ترقی کرد وعموماً سال ۱۵۲٤ رامبدأ این ترقی‌قرار میدهند .

تجارت اوراق بهادار ـ پیدایش اعتبار :

حکومت‌های قرن ۱۶ همانطور که گفتیم بسیستم مرکزیت نزدیك میشدند، ولی سیستم مالیات وصول کردن آنها هنوزهمان سیستم فئودال بود این دولت‌ها در مواقعی که جنگی پیش‌می‌آمد ، احتیاج فوری بپول پیدامیکردند وحال آنکه عوائد آنها فقط با قساط معین ودرمواعد معین وصول میشدواین موضوع برای آنها تولید اشکال میکرد. ازاین جهت ، برای اینکه بتوانند درهرموقعی که ضرورت ایجاب مینمایداز ثروتی که درآینده بآنها تعلق میگیرد استفاده کنند ،عوائد سلطنت و همچنین مالیات هارا پیش فروش میکردند وحتی گاهی مستغلات دولتی را بگرومیگذاشتند وخلاصه آنکه باعتبار متوسل میشدند .

باین طریق ، یکی از مشخصات سرمایه‌داری ، یعنی جداشدن تجارت اوراق بهادار ازتجارت کالاها پیداشد .اعتبارکه تاآن زمان فقط یك وسیلهٔ تنظیم معاملات بود ،بخودی خود بیك ارزش، بیك‌شیئی مورد مبادله که‌قابل معامله وانتقال بود ،مبدل گردید .

این تفکیك معاملهٔ اعتبار ازمعاملهٔ کالادربازار ظاهرشدومثلا بازارهای شهرلیون اززمان حکومت فرانسوای اول (۱۴۹۴ـ ۱۵۴۷) در این‌جهت انحراف پیداکرد .

این بازارها در هرسال چهار مرتبه مرکز عمدهٔ مبادلات کالاها قرار میگرفت وتجار ایتالیائی،سویسی ، آلمانی و غیره درآنجاها باتجاراسپانیائی معامله میکردند امادر مدت ۱۵ روز که بازار ادامه داشت ، خریداران و فروشندگان بهیچ‌وجه باکالامعامله‌ای انجام‌نمیدادندوبلکه‌معاملات آنهامربوط بخرید وفروش‌اوراق بهادار بود . باین طریق بازارها کم کم‌مبدل شدببورس وازاین ببعد حواله وبرات وامثال آنهارواج پیداکرد .

تجارت‌پول‌روزبروز نسبت بتجارت مستقیم کالاافزایش‌یافت‌وبانکدارها درهمین موقع برای اینکه مبالغ بزرگی بدست آورده ،درموقع خودبتوانند بشاهزادگان قرض بدهند ویا درمعاملات ادویه وفلزات بکاربیرند، بسرمایه‌های اشخاص مختلف متوسل شدند وحتی بآنچه ماذخیره وپس انداز مینامیم دست طمع دراز کردند . بدین‌معنی که‌ذخیره‌مالی اشخاص را بقرض گرفته ، منفعت ثابتی درمواعد معین بقرض دهنده میدادند این پس‌انداز ها مخصوصاً ازسال ۱۵۲۶ بوسیلهٔ یکنفر بانکدار آلمانی متداول شد . این شخص بجای اینکه درموقع قرض گرفتن فقط باقوام ودوستان خود متوسل بشود ،بهمه کس

متوسل شد وازعموم مردم خواست که ذخیره های خودشانرا درمقابل سود معین باوقرض بدهند .

این شخص بوسیلهٔ همین قرضها با جنگارهای بزرك دست زد وکوشید که تجارت جوب ،شراب . گندم رادردست بگیرد این شخص بامبارزه‌های زیادی، انحصار مس وجیوه وبعضی ازمعادن دیگررا تحصیل کردووقتی که درسال ۱۵۲۸ باسر وصدای زیاد ورشکست شد ، تمام جیوهٔ موجودرا ازقرارهر کنتال (صد کیلوگرم) ۸ فلورن (واحد پول) خریده بود تا به ۱۴ فلورن بفروشد و می گویند در این کار ۲۰۰،۰۰۰ فلورن گذاشته بود که درقابت معادن اسپانیول باعث شد یك ثلث آن راضرر کند شاهزادگان ، کنت‌ها . نجبا ، بورژواها و حتی بعضی از خدمتکاران وکلفت‌ها پولهای خودشان رانزداین شخص گذاشته بودند وبرای هرفلورن ۵ فلورن تنزیل میگرفتند . ازاینجا قیاس کنید که این شخص چه سودهنگفتی درمعاملات خود داشته وعملیات او چقدر برای تودهٔ مصرف کنندگان گران تمام می‌شده است

با این وجه در نظر بگیرید که ورشکستگی این شخص (پادشاه جیوه) چقدر در طبقات مختلفهٔ جامعهٔ آلمان ایجاد تزلزل کرد . این اولین بحران بزرك اعتبار بود .

در اثر این قضایا نه فقط ثروتهای بزرگی که در پنجاه سال پیش فکر آنها را نمی‌کردند پیدا شد ، بلکه یك طبقهٔ جدید از سرمایه دارها بوجودآمد.

معاملهٔ اوراق بهادار درنظرمردم:

عموم مردم نسبت باین خانواده‌های تازه بدوران رسیده، نظر خوبی نداشتند برای کسانیکه بحجم کوچك کارها و بمنافع کوچك تجارتی وبه ثابت ماندن نسبی میزان ثروت عادت داشتند ، توسعهٔ معاملات ومنافع عظیم، ترقی کردن سریع افراد وخانواده‌ها ، موجب تعجب وباعث مخالفت بود،مخصوصاً معاملاتی که در آنها یك قطعه کاغذ جانشین محصولات مورد معامله می گردید، معاملات موجل که تمام و یاقسمتی ازبهای آن بعد ازمدت معینی تسلیم میشدو در موقع معامله ظاهر نبود ،اینگونه معاملات که گوئی برروی هیچ بنیادنهاده شده بود ، درنظر کسانی که ذهنشان ازاین طرز معامله خالی بود،غریب می‌آمد . از طرف دیگر آنها می‌دیدند که چطور پول در نزد عدهٔ معینی جمع میشود ، چطور قیمتها بالا میرود ، از این جهت عموماً مخالف این ترتیبات جدید بودند .

اما کم کم لازم شد که قواعد وقوانین قدیم درمقابل فشار انقلابات تجارتی، یعنی در مقابل آثرات قرض وتنزیل سرخم بکند ومردم ناچار شدند که مقتضیات اوضاع جدید اقتصادی را بپذیرند اینجا نیز یکی ازموارد اثبات این نکته است که ضروریات اقتصادی خیلی قویتر از تئوریهاست .

ارسطو گفته بود ، روحانیون مسیحی هم تصدیق کرده بودند که پول بچه نمی زاید ، حتی لوتر، اصلاح کنندهٔ معروف مسیحیت هم باهر نوع اعتبار مخالف بود . اما بتدریج که تجارت وسعت پیدا میکرد ، این اصل کهنه را باطل می گردانید وناچار برای اینکه عملیات تجارتی را که خود روحانیت هم در آنها شرکت بتوانند داشت باظاهر مذهب وفق بدهند، کلاه شرعی گذاشتند و گفتند، منفعت پول بوسیلهٔ گندم پرداخت شود تا این اصل که پول بچه نمی زاید غلط نشود زیرا که گندم برعکس پول ، میتواند ثمر بدهد و زیاد شود . گفتند قرض دهنده از این جهت منفعت میگیرد که خود را وپول خودرا بخطر می اندازد .

سرمایه داری صنعتی - آیا درپهلوی این سرمایه‌داری تجارتی، سرمایه‌داری صنعتی هم موجود بود ؟

درمیان صنایع قدیم یك صنعت بود که دراثر افزارها وتشکیلاتش جنبهٔ سرمایه داری داشت وآن صنعت پارچه بافی بود . بتدریج که فعالیت تجارتی زیادشد وبازارها وسعت پیدا کرد ورقابت پارچه بافها بایکدیگر شدید گردید، بر جنبهٔ سرمایه داری کارخانه‌های پارچه بافی هم افزوده شد . دیگر این کارخانه‌ها میبایست حوایج مشتریهایی را مرتفع سازند که میزان احتیاج آنها مثل سابق ازپیش معلوم نبود وازاین جهت آن قواعد قدیم تولید ، باعث مزاحمت میشد . صاحبان صنایع برای اینکه ازاین مقررات که در شهرها ایجادشده بود فرار کنند ، بتدبیری که ازقرن ۱۳ آغاز گردید دست زدند ، یعنی یك قسمت ازساختمانهای کارخانه‌ها رابخارج شهر و حومهٔ آن بردند ، باین طریق دردهات جمعیتی بوجود آمد که یك نیمه کارگر ویك نیمه دهقان بود و دهقانها در همان حال که بکارهای زراعتی اشتغال داشتند، در کارگاهها نیز کارگری میکردند.

این صنعت پارچه بافی بدیهی است که دریك مملکت محصور نماند وتجارت آن بخارج هم سرایت کرد . هرقدر صنعت پارچه بافی بیشتر برای خارج کارکرد ، بیشتر دستخوش بحران گردید زیرا که «مازاد تولید» پیدا کرد . باین معنی که چون دیگر نمیتوانست میزان محصولی را که در ممالك خارج

مورد احتیاج خواهد بود پیش بینی کند ، وچون این میزان ثابت نبود اتفاق می‌افتاد که محصولات درست شدهٔ کارخانه بدون مشتری میماند و قیمت آنها پائین می‌آمد و کارخانه مجبور میشد تا موقع مصرف شدن آنها از تهیهٔ کالا خودداری کند . مثلا درسال ۱۵۲۷ که انگلستان باشارل پنجم پادشاه اسپانیا بهم زد ، این موضوع باعث شد که تمام بازارهای وسیعی که تابع شارل بود، برروی تجار انگلیسی بسته شود . ازاینجهت صاحبان کارخانه‌های پارچه بافی انگلیس خریدار پیدا نکردند ومجبور شدند عدهٔ ازکارگرهای خودرا بیکار کنند، وباین طریق فریاد ناخشنودی مردم بلندشد .

درکنارصنعت پارچه بافی که قدیمتر بوجودآمده بود ، کارگاههای جدیدی برای اشیاء لوکس واشیاء جنگی پیدا شد . این صنایع دراثر جدید بودنشان ودراثر نوعشان ازحدودقوانین کرپوراسیون‌ها خارج بودندو نمیشد قوانین سابق را در مقابل آنها علم کرد . این صنایع میبایست ازلحاظ فنی آزادی داشته باشند .

باین طریق زمینهٔ مساعدی ، اگر نگوئیم برای سرمایه داری واقعی صنعتی ، لااقل برای عملی ساختن سرمایه داری تجارتی جدید پیداشد.

پیدایش صنعت چاپ هم دراین موضوع تأثیرعمیقی داشت .ژان گوتنبرگ (متولد درآلمان ۱۳۹۷ - ۱۳۶۸) صنعت چاپ راکه پیش ازاوپیداشده بود باشرکت دونفردیگر تکمیل کرد . وقتی که صنعت چاپ کامل شد ، لوازم چاپ و حروف ، فلزاتی که برای حروف ریزی لازم بود ، موجودیهای کاغذ و مرکب ، کتابها و مجلات چاپ شده ، همهٔ اینها ثروتی بود که مثل زمین مورد خرید و فروش واجاره قرار میگرفت و میان شرکاء تقسیم میشد .

چون تأسیس چاپخانه باماشین‌ها وادواتی که لازم داشت محتاج پولهای زیاد بود ،این صنعت هم بدست تجار افتاد وبرای آن شرکت‌ها تشکیل دادند. تهیهٔ کتاب ، انبارکردن و بیازاربردن ، هرکدام ازاینها محتاج سازمانهای تجارتی مخصوص بود.

بمناسبت صنعت چاپ ، صنعت کاغذ سازی بوضع جدیدهم که از قرن دهم شروع شده بود ، ترقی پیداکرد ، صنایع توپخانه هم که ازقرن ۱٤ بواسطهٔ استعمال باروت رایج گشته بود ، دراین دوره وسعت یافت و برتراکم سرمایه افزود .

نظر کلی باوضاع اجتماعی ـ بتدریج که قیمت‌ها بالا رفت وضعیت

مادی کارگر بدتر شد زیرا که مزد آنها باندازهٔ ترقی قیمت‌ها ترقی حاصل نکرد.

حاکمیت وفرمانروائی برصنعت ، مخصوص عدهٔ محدودی گردید که مزایای خودشان رابارث منتقل میکردند . فاصلهٔ اجتماعی میان کارگر و ارباب درکارگاهها زیادشد زیراکه رسیدن بمرتبهٔ استادی روز بروزسنگین قیمت‌تر ومشکلتر میگردید وکارگرها ازادارهٔ امورشهرها برکنارمیشدند . باین طریق طبقهٔ پرولتاریا بوجود آمد وعلیه تمایلات آریستوکراسی‌متشکل گردید وبنای طغیان رانهاد . مثلا درسال۱۵۳۹ ، درشهر لیون ، در صنعتی که‌از همهٔ صنایع «کاپیتالیست‌تر» بود ، یعنی درصنعت چاپ‌اعتصاب معروفی روی دادکه بصنایع پاریس هم سرایت کرد وبگیر وببند آن تاسال۱۵۷۱ادامه یافت . قدرت پادشاه نه تنها بابی‌رحمی تمام دراین اعتصابها مداخله‌کرد ، بلکه فرصت راغنیمت شمرده ، هرگونه اجتماعات کارگران رااعم ازکوچك وبزرك بموجب فرمان ۱۵۳۹ قدغن نمود.

در همین سال۱۵۳۹ کاملا مشخص می‌شود که‌سرمایه‌داری‌بعدازآنکه درزمینهٔ تجارتی بوجود آمده است، میکوشدکه بازارکاررا هم مسخرکند . در همین دوره ، پرولترها ، یعنی کارگرانی‌که دیگر نمی‌توانندمالك‌افزار-های کارباشند بوجود می‌آیند وباطبقهٔ سرمایه داربمبارزه‌میپردازند.

اما تکامل زراعت برعکس صنعت ، درهمه جا بیك نحوبعمل‌نیامد در فرانسه چون احتیاج به «دست»برای کارخانه‌ها روزبروزبیشتر می‌شد، آزاد کردن سرف‌ها بیشتر انجام گرفت مثلا فرانسوای‌اول درسال۱۵٤٤سرفهای قلمرو خودش راآزادکرد وبه سینیورها توصیه نمودکه سرفهای خودشان را آزادکنند .

***

۲۶ تاریخچهٔ مختصرصنایع

مبدل‌شدن افزار بماشین ـهمان‌طورکه قبلاشرح دادیم ازقرن ۱۲ ببعدتجارت وصنعت در اروپا رونق پیداکرد و بتدریج زمینه برای سیستم سرمایه داری بوجود آورد . اماسیستم مذکور تاقرن۱۸که انقلاب بزرك صنعتی‌ایجادشد، بیشترجنبهٔ تجارتی داشت .اینك برای‌اینکه‌انقلاب‌صنعتی را درست بفهمیم باید ببینم اصلا چه فرقی میان افزار سادهٔ تولید موجود است . البته خط مشخصی میان این دو نمی‌توان کشید ، اما بطور کلی میتوان وجه تمایزآنها را بیان کرد :

بعضی‌ها میگویند افزارعبارت است ازماشین ساده وماشین عبارتست‌از افزارمرکب ـ بنظر آنها اختلاف اساسی میان افزاروماشین موجود نیست و مثلا اهرم‌هم نوعی‌از ماشین‌محسوب می‌شود .

این نظریه ازلحاظ اقتصادی‌ارزشی ندارد چون‌که عامل تاریخی‌رادر آن مداخله نداده‌اند .

بعضی دیگرمیگویند فرق افزار وماشین‌دراینست‌که افزار بوسیلهٔ‌نیروی انسان کار میکند ، ولی ماشین بوسیلهٔ نیروی طبیعی غیر ازنیروی بشر ، و ومثلا،بوسیلهٔ قدرت حیوان ، آب یاباد می‌چرخد . بموجب این‌عقیده، گاری اسبی‌که دردوره‌های مختلف اقتصادی وجود داشته ماشین است ولی‌کارگاهی که بادست یکنفر انسان می‌چرخد اما ، کلی محصول دارد ، افزار است ! بعلاوه ، برطبق این نظریه اگریك کارگاه بادست انسان بگردد،افزاراست واگر همان کارگاه بوسیلهٔ حیوان بحرکت بیفتد ماشین‌است.

برای اینکه فرق میان ماشین وافزار درست فهمیده‌بشود ،بایدموضوع اساسی ذیل رادرنظر بگیریم .

هر مکانیسم تکامل یافته ازسه قسمت تشکیل می‌شود: موتور، قسمت نقاله، «ماشین ـ افزار».

موتور بعنوان قوهٔ محرکه است . این قوهٔ محرکه ، یابوسیلهٔ خود موتور تولید می‌شود ، مانند ماشین بخار ویا ازیك‌نیروی طبیعی‌که درخارج از آن وجود دارد ناشی می‌شود مثل‌سقوط آب و باد که آسیاب‌رامیگردانند.

قسمت نقاله آن قسمتی است که حرکت را تحت نظم در می‌آورد و شکل آن را در موقع لزوم تغییر می‌دهد و حرکت را به « ماشین ـ افزار» می‌رساند .

اما « ماشین ـ افزار» در حقیقت عبارت از همان دستگاهها و افزار-هائی است که سابقاً در دست کارگر و پیشه ور برد با این فرق که امروزه دستگاه‌ها و افزارهای مذکور در دست یك مکانیسم است نه یك کارگر پیشه‌ور .

« ماشین ـ افزار » دستگاهی است‌که پس از آنکه حرکت لازم بآن داده می‌شود ، عملیاتی میکند که سابقاً کارگر باافزارهای شبیه بآن انجام می‌داد .

فرق میان ماشین و افزار اینست‌که دستگاه مذکور از دست کارگر بدست مکانیسم داده می‌شودوبمحض اینکه‌این‌عمل انجام یابد، اختلاف‌فاحشی

در تولید مشهود می گردد ، اگرچه قوه محرکهٔ آن مکانیسم ، خود انسان باشد .

قوهٔ محرکه هرچه باشد تاوقتی که «ماشین ـ افزار» بوجود نیاید تغییر بزرگی درصنعت داده نمی‌شود . مثلا خیلی قبل از دورهٔ مانوفاکتور (صنایع دستی) قوای محرکهٔ ماشینی بوجود آمده بود ولی انقلابی درصنعت ایجاد نکرد ، وحتی ماشین بخار که در آخرقرن ۱۷ اختراع شد، تا آخرقرن ۱۸ بخودی خود نتوانست صنعت رامنقلب کند وفقط اختراع « ماشین ـ افزار» بود که ماشین بخاررا تکمیل نموده ، مورد استفاده قرار داد . بدیهی‌است که قوهٔ محرکه درجای خود دارای اهمیت زیاد است و بدون آنهم انقلاب صنعتی بدرجهٔ تکامل نمی‌رسد اما باید درنظر داشت که عامل اصلی انقلاب صنعتی بدرجهٔ تکامل نمی‌رسد اما باید درنظر داشت که عامل اصلی انقلاب صنعتی درمکانیزه شدن افزارکارست، دراینکه افزارکاررا بماشین مبدل نماید . این انقلاب درقرن ۱۸ صورت گرفت .

ما برای اینکه تحول صنعتها وانتقال آنهارا باروپا که باعث تحول دورهٔ فئودالیته و پیدایش سرمایه‌داری گردید نشان بدهیم وآنچه راکه درفصل ـ های گذشته بیان کردیم مجسم‌تر گردانیم ، تاریخچهٔ مختصری از صنایع مهم ذکر میکنیم .

نخ تابی و پارچه بافی ـ فن نخ‌تابی ازقدیمترین فنون بشری‌است وباپیدایش اجتماعات آغاز می‌شود.

دوك قدیمترین افزار این فن می‌باشدکه درنزد تمام ملتها معمول بوده است . فقط درقرن ۱۶ وبادعای بعضی‌ها در قرن ۱۷ بود که چرخ نخ تابی اختراع شدکه باپاحرکت میکرد .

در آغاز قرن هیجدهم هنوز نخ تابی یکی از مشغولیت‌های زنان دهاتی بودکه بادوك ویا باچرخ نخ‌تابی باین کار میپرداختند

در این موقع بودکه نخ تابی مکانیکی اول مرتبه درانگلستان بوجود آمد . دراواسط قرن هیجدهم دراثر احتیاج زیادی که درانگلستان بپارچه و نخ پیدا شد، درصدداختراع ماشینی برآمدندکه بتواند به اندازهٔ چندین نفر کارگر محصول تولید کند . درآخر همین قرن ماشین نخ تابی که میبایست باقوهٔ خیلی زیادی حرکت کند ، اختراع شد .

مکانیزه کردن صنعت پارچه بافی هم درآخرقرن هیجدهم عملی گردید. فکر این موضوع دراول ، درسال ۱۷۶۸ درفرانسه پیداشد ولی اولین کسانی

که آن راعملی ساختند انگلیس‌ها بودند .

ماهوت سازی ـ استفاده ازپشم گوسفند برای لباس ، اولین مرتبه‌در میان قبایل چوپانی عملی گردید و بتدریج صنعت ماهوت سازی‌رابوجودآورد که درزمان امپراطوری روم خیلی رونق گرفت .

بعداز آنکه ژرمن‌ها بروم حمله‌کردند ، صنعت ماهوت سازی‌هم‌مانند سایر صنایع رو بانحطاط رفت وفقط بعد از قرن ۱۳ بودکه درهلند و باژیك کم‌کم باحیاء این صنعت آغازگردید . هلندی‌ها و باژیکی‌ها برای ماهوت سازی ازپشم فرانسه ، انگلستان ، اسپانیا وآلمان استفاده میکردند وتاقرن ۱۵ تقریباً انحصار این صنعت را داشتند . اما بزودی انگلیسها متوجه شده صدورپشم‌راازانگلستان قدغن کردند. وبکمك کارشناسان هلندی وباژیکی بایجادکارخانه‌های ماهوت‌سازی درکشور خودپرداختند .

درفرانسه اولین‌اقداماتی‌که برای رواج ماهوت‌سازی بعمل‌آمددرنیمهٔ دوم قرن۱۶ بود ولی اقدامات اساسی دراواسط‌قرن۱۷ درزمان«کلبر»وزیر اولی‌چهاردهم انجام گرفت.

شیشه سازی ـ بعدازآنکه امپراطوری روم برافتاد صنعت شیشه‌سازی هم رو بانحطاط رفت وفقط دربعضی از شهرهای فرانسه و ایطالیا به ساختن شیشه‌های معمولی می‌پرداختند . امابعد از مدتی این‌صنعت در انگلستان هم شایع شد .

شیشه های لوکس فقط در اسپانیا بتوسط اعراب و در مشرق بتوسط یونانیها ساخته می‌شد وتاقرن ۱۳ همین ملتها بودند که شیشهٔ مورد احتیاج اروپا راتهیه می‌کردند .

اولین مرتبه اهالی ونیز توانستند درقرن ۱۳ شیشه سازی‌لوکس‌را در اروپای باختری هم باب‌کنند واین صنعت‌رادرقرن ۱۴ بمنتهای‌رونق‌رساندند. کم‌کم ملت‌های دیگر باآنها برقابت پرداختند و درآخرقرن۱۷ درفرانسه‌و انگلستان وآلمان کارخانه‌های شیشه سازی بزرك بر پا گردید و اختراعات جدیدی دراین فن بعمل آمد.

کاغذ سازی ـ مصریهای قدیم برای نوشتن ازبرگهای گیاه‌پاپیروس استفاده میکردند . استفاده ازپاپیروس‌کم کم بنواحی‌مجاور سرایت‌کرد ودر قرن پنجم قبل ازمیلاد باروپارسید .

ازقرن پنجم بعدازمیلادکه کاغذ پارشمن رواج پیداکردازرونق‌پاپیروس کاسته شد واصولا استعمال آن ازقرن۱۲ ببعد درفرانسه‌وسایرکشورهای‌اروپا

متروك گردید .

کاغذ پارشمن ازپوست گوسفند. گوساله، میش و بز ساخته می‌شد و اختراع آن خیلی قدیمی است ولی تاریخ صنعت ظریف آن را باید دوقرن قبل‌ازمیلاد دانست . استفاده ازپارشمن بزودی درممالك مختلف معمول شد ودردورهٔ قرون وسطی هم تاموقع رواج کاغذ جدید متداول بود و حتی بعد از رواج آن هم تا چندقرن مورد استفاده قرارمیگرفت.

اما کاغذ بسبك امروزدراول ازپنبه ساخته شد ومخترع آن چینی‌ها بودند که دوقرن پیش‌ازمیلاد باین اختراع موفق شدند . درقرن ۸ که عرب‌ها بر بخارا مسلط‌شدند، درکتابخانهٔ بخارا باین نوع کاغذ برخوردند و آنرا درآسیای غربی رواج دادند کاغذ مذکوریك‌قرن بعد، یعنی درقرن ۹ باروپا نیزرسید.

ساختن کاغذ ازکهنه وپارچه صحیحاً معلوم نیست‌درچه تاریخی‌اختراع شده ، اما تکمیل آن درقرن ۱۲ بعمل‌آمده ودرهمین‌قرن بوده‌استکه‌دستگاه‌های کاغذسازی دراروپا دائر گردید .

عملیات کاغذسازی دراول بادست وباافزارهای کوچك بعمل می‌آمد . مکانیزه‌کردن این صنعت درآخر قرن هفدهم (۱۶۹۹) بتوسط فرانسویان اختراع شد ، ولی انگلیس ها زودتر از دیگران توانستند اختراع را عملی گردانند .

قند سازی ـ آن قندیکه عموماً درصنعت خریدوفروش میشودو به‌قند تجارتی، موسوم است اصل‌آنرا ازنیشکر یا ازچغندر می گیرند وپس ازتصفیه بصورت قند تجارتی درمی‌آورند .

۱ نیشکر : درنواحی جنوبی آسیا زیاد است وقند سازی‌ازهمان جا ریشه گرفته‌است .

ازعهد اسکندرکبیر یونانی‌هاازهندوستان قند وارد می کردند امامقدار آن بقدری کم بودکه عموماً ازدواخانه‌ها خریداری می‌شد.

درزمان امپراطوری روم قند رااز هندوستان و عربستان می‌آوردند و در اروپای غربی فقط ، پس از جنك های صلیبی بود که قند تجارتی زیاد گردید .

از قرن ۱۳ ببعد که تجارت اروپا رو برونق رفت ، کشف نیشکر در سوریه ومصر ودر جزایر عمدهٔ مدیترانه مرسوم شد و بتوسط اسپانیولی‌ها به اراضی امریکا هم سرایت کرد . معذالك درقرن چهاردهم هنوز قندتصفیه‌شده

دراروپا کم بود .

دراولین سالهای قرن ۱۶ صنعت قند سازی درامریکا برپا گردید وتا مدتها قند امریکا بتوسط اسپانیا به ممالك اروپا میرسید . در قرن ۱۷ قند امریکا بقدری بفراوانی باروپا می‌رسید که بیشتر احتیاجات رارفع مینمودو چون دراین دوره درسایر مستعمرات اروپا هم بتهیهٔ قند پرداختند، فراوانی آن خیلی زیادشد وبهایش خیلی پائین آمد.

۲ ـ قند چغندر : کشف قند درچغندر اول مرتبه بتوسط یك نفرشیمی دان آلمانی درنیمهٔ دوم قرن هیجدهم بعمل آمد اما وقتی عملا مورد استفاده قرار گرفت که جنك با امریکا روی داد وقند امریکا باروپا نرسید آنوقت همه بدست وپاافتادند وکشف مذکور مورد توجه واقع شد ودرنیمهٔ اول قرن نوزدهم بکشت چغندر و بنای کارخانه‌های مهم قندسازی درفرانسه وسایر نقاط اروپا آغاز گردید .

صنعت چاپ : تاقرن ۱۵ تمام کتابها با دست نوشته میشد ، صنعت چاپ دراواسط قرن مذکور اختراع گردید.

فلزات : فلزات ازعهد خیلی قدیم مورد توجه بشر واقع می‌شد ولی بدیهی است که بشر در اول فقط فلزاتی راشناخت که درحالت خلوص درطبیعت پیدامی‌شوند مانند طلا ونقره ـ بعداً بکشف فلزاتی موفق شد که آنهارا بآسانی می‌شود از سایر مواد جداکرد مانند مس وقلع وغیره . فقط در قرن ۹ بود که آثار کشف اسیدی که بتواند فلزات رادرخودش حل کند وموجب خالص شدن آنها گردد پیدا شد واز قرن ۱۵ به بعد عدهٔ فلزات روزبروز بیشتر گردید .

معادن : درقدیم درمعادن فقط غلامها رابکار وامیداشتندزیراکه کار معدن بسیار دشوارمود وغالباً بمرگ غلام منتهی میشد . درآن موقع معدن را بادیلم سوراخ می کردند ودرموارد ضرورت قطعات معدن راداغ نموده روی آنها سرکه میریختند تاآنها رابترکاند . در قرون وسطی نه فقط چیزی بر اصول استخراج معادن اضافه نشد ، بلکه اصولا بعضی ازمعادن تعطیل گردید. فقط دراول قرن ۱۷ بود که در اثر ابتکارات جدید وضعیت تازه‌ای برای معادن پیداشد وباسرعت شروع باستخراج آنها نمودند

ماشین بخار ماشین بخاریکی ازآثار هنربشری است که بزرگترین تأثیرات رادرتکامل صنعت داشته.

قرنها بود که بشر قدرت بخار را میشناخت اما اول کسی که طریق استفاده ازاین نیرورا کشف کرد دنی پاپن فرانسوی بود که در نیمهٔ دوم قرن ۱۷ زندگانی مینمود . کشف دنی پاپن درهمان قرن بموقع عمل گذاشته شد وموجبات تغییرات بزرگ درصنعت گردید .

***

۲۸ ازمشخصات قرن ۱۷

سازمان گمرکی- سازمان گمرکی فرانسه طوری بود که برقرار کردن آمار صحیح تجارتی رامشکل میکرد . سرزمین فرانسه نظر به تقسیماتی که در سابق داشت بچهار قسمت شده بود و طرز ادارهٔ هرقسمت با قسمت های دیگر مختلف بود .

۱ - دردور پنج ولایت بزرگ یك خط پستی و گمرکی کشیده بودند واز مال التجاره هایی که بحدود آنها وارد ویااز آن حدود خارج میشد گمرك اخذمیکردند ولی حمل ونقل کالا درداخل این پنج ولایت گمرك نداشت وفقط حقوق راهداری ازآنها گرفته میشد .

۲ - عده‌ای دیگر ازولایات راولایات خارجی مینامیدند . دراین ولایات غالب حقوق قدیمهٔ راهداری وهمچنین تعرفه های داخلی کهمزاحم حمل ونقل بود اخذمیشدو هر کالائی که از این ولایات بولایات پنجگانهٔ مذکور صادر ویااز آن ولایات وارد میگردید ، حق گمرك میپرداخت .

۳ - یك دستهٔ دیگر ولایاتی بودند که میتوانستند با خارج از فرانسه آزادانه تجارت بکنند اما درموقعی که کالای خودرا از سایر ولایات فرانسه میگذراندند میبایست حقوق گمرکی بپردازند .

٤ - پنج بندر آزادهم بودند که آزادانه باخارجه تجارت میکردندومال التجاره های آنها فقط وقتی تحت کنترل درمی‌آمد که ازسرزمین آزاد آنها خارج میشد .

اولین مرتبه درزمان لوئی ۱۵ درصدد الغاء این تقسیمات که مانع تجارت آزاد میشد، برآمدند و وزرای لوئی ۱٤ هم کوشش زیادی دراین راه کردند، اماچون این تقسیمات دراثر مقتضیات دورهٔ فئودالیته و طبق منافع سینیورها بوجود آمده بود ، کوشش های مذکور نتیجهٔ مؤثری نداد .

حقوق راهداری وسایرعوارض سینیوری - :رفصلهای گذشته گفتیم که درزمان رومیها حقوق راهداری برای تعمیرجاده ها گرفته میشد . در دورهٔ فئودالیته اخذحقوق راهداری باقی ماند ،ولی مورد مصرف آنازبین رفت ،

باین معنی که سینیورها هر کدام در قلمرو خودشان حقوق راهداری میگرفتند، ولی بجای اینکه آن‌را برای نگاهداری جاده‌ها بکار ببرند ، بمصرف تجمل خودشان میرساندند . پادشاهان فرانسه چندین مرتبه درصدد برآمدند که این حقوق راهداری را لغو کنند و حتی چندین فرمان در این‌باره صادر کردند، اما از عهدهٔ سینیورها برنیامدند و مثلا در نیمهٔ قرن ۱۶ هنوز قریب ۱۲۰،۱۰۰ محل باجگیری برروی رودلوار که راه بزرگ مرکزی فرانسه محسوب میشد، موجود بود و مثلا یك کشتی نمك که از «نانت» به «نور» میرفت میبایست ٤ برابر ارزش اصلی خودش را بعنوان حقوق راهداری بپردازد .

پادشاهان فرانسه برای اینکه از عوارض گرفتن سینیورها جلوگیری کنند اصولا درصدد برآمدند که بعضی از شهرها را از سینیورها بخرند ، ولی دراین موارد سینیورها بقدری مبالغ گزاف مطالبه میکردند که غالباً خزانهٔ پادشاه از عهدهٔ پرداخت آن برنمی‌آمد چنانکه یکی از سینیورها فقط برای یك شهر ۶۰۰۰۰۰ لیور مطالبه کرد .

پادشاهان فرانسه برای اینکه وحدت اقتصادی بآن کشور بدهند از اوایل قرن ۱۷ درصدد چند اقدام برآمدند :

۱ ـ آسان ساختن روابط تجارتی باین وسیله که سدهای داخلی را که باقیماندهٔ رژیم فئودالیته بود و فرانسه را منقسم می‌ساخت از میان بردارند .

۲ ـ حمایت صنایع ملی باین وسیله که سدهائی در مرز فرانسه برقرار کرده ، مانع از رقابت خارجی بشوند .

۳ ـ افزودن طلا و نقرهٔ کشور باین وسیله که میزان صادرات را از میزان واردات بالاتر ببرند .

اما در قسمت اول موفقیت زیادی پیدا نکردند و با آنکه کلبر وزیر لوئی ۱٤ ، بسیاری از گمرکات داخلی و حقوق راهداری را لغو کرد ، ملکدارهای بزرك بعد از او مقرراتش را که بضرر خودشان تشخیص میدادند ، لغو نمودند .

احصالیهٔ کوچکی از مردم و بدبختیهای آنها ـ نظر باینکه ترقی صنعت و تجارت باعث میشد که تمرکزی در سازمان سیاسی کشورها داده شود ، دولت‌های اروپا بتمرکز نزدیك می‌شدند و برای بسط اقتصاد ملی خودشان مجبور بتسخیر بازارهای تازه و تعیین سرحدهای جدید بودند . ازاین جهت جنگهای متمادی و خونینی میان فرانسه و آلمان و اسپانیا وغیره روی داد . مخارج این جنگها بر تودهٔ فقیر تحمیل می‌شد و تلفات آنها هم بر تودهٔ فقیر وارد می‌آمد .

تحمیلات غیرقانونی وعوارض دیگری که سینیورها میگرفتندهم براینهاافزوده میگشت . آزاد شدن سرف‌هاکه بهوای کارخانجات آواره می‌شدند ودر راهها بگدائی وراهزنی میپرداختند مزید برعلت بود . تمام این عوامل دست بهم داده یك ملت فقیر بوجود آوردکه درنیمهٔ دوم قرن ۱۷، ۳۱۸۰۵ نفر گدا داشت .

برای اینکه درست معلوم شودکه مالیاتهای دولت درزمان لوئی‌چقدر کمرشکن شده بود ، تذکرمیدهیم که مخارج دولت که درسال ۱۷۰۰ بالغ بر ۱۱۶میلیون لیوربود ، در۱۷۱۱ به ۱۶۴ میلیون لیره بالغ شد، یعنی‌بیشتر از دوبرابر گردید .

علاوه برمصائب دیگر، طاعونی هم در سال ۱۷۱۵ در حیوانات اهلی افتاده تلفات خیلی سنگین واردکرد

اینهمه بلیه‌ها باعث گشت که ازجمعیت مملکت خیلی کم شد وبطوری که نوشته‌اند ، ملت فرانسه ازسال ۱۷۰۰تا ۱۷۰۷ از ۴۰۰ هزارتا ۵۰۰ هزار تلفات داد وتلفات وی ازتاریخ مذکورتا ۱۷۱۵قاعدتاً میبایست خیلی بیشتر ازاینها باشد.

***

۲۸ حقوق راهداری و بیکاری :

ازمشخصات قرن۱۸

لوئی ۱۴ درسال‌های آخر سلطنتش فرمانی برای حفظ ونگاهداشت جاده‌هاوضع کرد ونگاهداشت آنها را بعهدهٔ مالکین اطراف واگذاشت اما فقر عمومی اجازه نداد که این نقشه عملی شود. درزمان لوئی ۱۵ این کاررابوسیلهٔ بیگاری انجام دادند . کسانی‌که بیشتراز همه ازجاده‌ها فایده میبردند ، تجار بودندکه میخواستند کالاهای خودشان را حمل و نقل کنند وبنابر این ، قاعدة میبایست مخارج تعمیرجاده‌ها بوسیلهٔ آنها پرداخته بشود . اما زورگوئی هیئت حاکمهٔ آنزمان حکم میکردکه این بارهم بدوش مردم فقیر گذاشته‌شود.

بیگاری فقط براشخاص مالیات دهنده‌ای‌که از ۱۶ تا ۶۰ سال داشتند ودرشهرهای غیرآزاد یا دردهات ساکن بودند تحمیل میشد ، اعضای‌کلیسیا نجبا ونوکرهای‌آنها ، بورژواهای شهرهای آزاد ، اشخاصی‌که بیك عنوانی با حاکم شهروابستگی داشتند ، از بیگاری معاف بودند . مدت بیگاری ۳۰ روزدرسال بود بیگاری دهندگان می‌بایست افزارهای‌کاروحیوانات‌بارکش وگاریهای خودشان ودرحقیقت تمام مایملك خودشان را همراه بیاورند .از

اینجا قیاس کنید که چه ظلمی بر آنها وارد می‌آمد وچطور بیخانمان میشدند کاراجحاف بجائی رسیدکه بورژواها برای ساختن خیابانهای شهرها نیز از دهاتیها استفاده میکردند.

چون مأمورین حق داشتند که اگر کاردرسرموعد انجام داده نشدآن را بوسیلهٔ پولی که ازدیرآمدگان میگیرند تمام کنند ، کم کم بیگاری مذکور بصورت مالیاتی درآمدکه برمالیات دهندگان تحمیل می‌شد .

این بیگاری در سال ۱۷۷۶ ملغی شد و بجای آن یکنفرهٔ مالیاتی گذاشته شدکه میبایست برکلیهٔ صاحبان اراضی تعلق بگیرد. امااین نفرهدر اثرمخالفت مالکین هیچوقت عملی نگردید درآن زمان اگرهم در اثر فشار مصالح عمومی و یا عوامل دیگر ، قوانینی بنفع اکثریت وضع میشد، چون کسانی که آن قوانین بضررشان بود امورکشوررا دردست داشتند، هیچوقت بمرحلهٔ عمل نمیرسیدودرست مانندکشورما بودکه تفاوت زیادی میان قوانین واجرای آنها وجود دارد .

ازاین جهت باآنکه کلبرووزیرلوئی ۱٤ بسیاری ازحقوق راهداری را که مانع تجارت میشد، لغوکرد وقوانین دیگری هم علیه‌آنها وضع گردید ، همچنان بحال‌خود باقی ماندند .

بسمت آزادی صنعت و تجارت ـ کلبرصدراعظم لوئی۱٤ برای اینکه صنایع داخلی فرانسه را ازرقابت صناعت خارجی حفظ بکند مقرراتی وضع کرد . این مقررات صنعتی و تجارتی روزبروز شدیدتر شد وعدهٔ آنها بقدری زیادبود که هرتولید کنندهٔ کوچکی میبایست برای دانستن تکالیف و حقوق خودش یکدوره قانون یادبگیرد .

دولت باین وسیله می‌خواست نوع ومیزان مواد اولیه را و همچنین طرز ساخت و اندازهٔ پارچه‌هارا کنترل کند و جلوی تقلبات را تاحدی بگیرد . امااین مقررات باصنعت قرن ۱۸ که‌توسعه پیداکرده وقوی شده‌بود و دیگر قیم نمیخواست سازگار درنمی‌آمد دراین دوره هرکارگاهی می‌خواست که محصول کارگاه دیگر راهم تهیه کند ، امابه‌آن دیگری نمی‌خواست اجازه بدهد که‌بتولید محصول انحصاری اومشغول بشود. دراین دوره بنظرهاعجیب میآمدکه چنین قیودی بردست وپای تجارت وصنعت بگذارند .

ازاین‌جهت عده‌ای علیه این‌محدودیت‌ها اقدام کردند وسیستم «حمایت طلبی» را در صنعت مورد انتقاد قرار داده، فرمول ذیل رادرست کردند : «بگذارید بشود، بگذارید بگذارید».

برای اینکه موضوع درست روشن‌شود، بعضی ازمحدودیت‌های صنعت‌و تجارت رادرقرن ۱۸ ذکرمی‌کنیم :

عدهٔ بازارهای تجارتی محدود بود وافزایش عدهٔ آنها مخالف مقررات بود وبعضی ازکالاها فقط درآنجاها میبایست بفروش برسد . هربندر فرانسوی خصوصیات و امتیازاتی داشت باین معنی که کالاهای مخصوصی بآن وارد وکالاهای مخصوصی ازآن صادر میشد . مثلا شراب بعضی ازممالك میبایست حتماً بسه بردو وارد بشود . شرابهائی که بمستعمرات می‌رفت ، می‌بایست حتماًدره بردو» یا «نانت» بگذشته‌بشود روابط تجارتی فرانسه‌بامشرق میبایست بتوسط بندرمارسی بعمل‌بیاید . . . وغیره . چند کمپانی هم تجارت بعضی ازکشورها ، مانندهندوستان را بخودشان اختصاص داده‌بودند واین‌امر مورداعتراض شدید بورژوها بود وبالاخره هم‌امتیازات کمپانی هندرادرسال ۱۷۶۹ ملغی کردند .

ملاحظه می‌کنید که‌دراثر انقلابی‌که درصنعت وتجارت پیدا شده‌بود، دیگرآن مقررات قدیمه صدق‌نمیکرد . حالا مقتضی بود که صنعت و تجارت میدان پیدا کرده رقابت را درکلیهٔ نقاط دنیا ببرند وخودشان را باصطلاح ازقید «رقیت» بیرون بیاورند . حالاوضعیت ایجادمیکرد که صنعت و تجارت «آزاد» باشد.

طبقات اجتماعی ـ ملت فرانسه درقرن ۱۸و۱۷ نیز تقریباً همان سازمان اجتماعی دورهٔ فئودالیته راحفظ کرده بود.

دراثر رونق صنعت و تجارت ، طبقهٔ بورژوا بوجود آمده و از لحاظ اقتصادی دارای اهمیت فراوان بود . اما این اهمیت اقتصادی هنوزنتوانسته بود باومقام اجتماعی بدهد، یعنی‌اورا یکطبقهٔ‌خاص بشناسد، ملت‌فرانسه‌درقرن ۱۸ همچنان بسه‌طبقه تقسیم میشد :

۱ ـ روحانیان : این‌اشخاص‌که‌کارشان فقط دعاخواندن بود نظر باینکه هم‌دارای نفوذ مادی وهم دارای نفوذ معنوی بودند ، مقتدرترین طبقهٔ اجتماعی محسوب میشدند .

طبقهٔ‌روحانیون املاك وموقوفات فراوانی داشتند که‌یك‌پنجم تمام زمین فرانسه‌راتشکیل میدادوعوائدآنهااز صدمیلیون‌لیورمیگذشت. بعلاوه ازاراضی مردم هم عشریه میگرفتند که میزان آن نیز از صدها میلیون لیور تجاوز میکرد، بطوریکه مجموع عوائد سالیانهٔ این طبقه‌از ۳۰۰میلیون لیوردرسال (درقرن ۱۷) متجاوز میشد .

در میان خود روحانیون هم طبقه بندی بعمل آمده‌بود و این عوائد در حقیقت همگی در حلقوم روحانیون بزرك می‌ریخت و روحانیون کوچك غالباً بقدری فقیر بودند که در انقلاب فرانسه بعضی ها باانقلابیون همدست شدند .

طبقهٔ روحانیون همیشه دونفر بعنوان نمایندگی خودش انتخاب میکرد وآن دونفر نزدشاه درحکم‌وزراء بودند ودرکارهای دولتی مداخله مینمودند. پس‌می‌بینیم که روحانیون بااعیان و اشراف هیچ فرق نداشتند غیر از اینکه دارای نفوذ روحانی‌هم بودند .

غالب مالیاتها وعوارض براین دوطبقه تعلق نمیگرفت .

۲ ـ **نجبا** : اینهاهمان سینیورها وشاهزادگان قدیمی بودندکه املاك بزرك رادر دست داشتند واز محل‌آنها گذران می‌نمودندو از پرداخت‌مالیات ها معاف محسوب میشدند .

پیداشدن طبقهٔ بورژوازی وبسط صنعت وتجارت ایجاب میکرد که از قدرت این طبقه‌کاسته شود . امااینها مقاومت می‌نمودندومنافع خودشان‌رابر مقتضیات محیط تحمیل میکردند مثلا هنوز حقوق راهداری و عوارض خاصی میگرفتند وبیگاری بررعایا تحمیل‌مینمودند .

اینهاهیچ‌کاری نداشتند وچون صنعت وتجارت‌طبق‌نظریات‌دورهٔ‌فئودالیته پست شمرده میشد ، بصنعت وتجارت نمیتوانستند مشغول بشوند واگر مشغول میشدندنجابت ازآنها سلب میگردید . اما درعوض مشاغل‌مهم دولتی‌از قبیل فرماندهی‌آرتش ووزارت وسفارت وحکومت وغیره نصیب آنها بود . نجبای مقتدرحتی زیرفرمان شاه نمیرفتند و چنانکه دیدیم مقررات دولتی را بهیچ میگرفتند و کاراختلاف آنها باشاه بجائی‌کشید که‌لوئی ۱۴ مجبورشد جداً باآنها بمجادله پرداخته ، ۳۵۰ نفرشان را اعدام‌کند .

۳ ـ **طبقهٔ سوم** : طبقهٔ سوم بتودهٔ مردم گفته میشد، یعنی‌هرکس‌که در جزو نجبا وروحانیون‌نبود ، هرکس‌که‌کار میکرد.

همانطورکه گفته‌ایم پس ازرونق گرفتن صنعت و تجارت یك طبقهٔ نیرومندی ازکارخانه‌داران وبازرگانان بوجودآمده بودکه تأثیربزرگی در اجتماع داشتند و در حقیقت درمقابل طبقهٔ نجبا واقع شده بودند اما هنوز اجتماع حاضرنشده بودآنها رابرسمیت بشناسد ودرسازمان خود محل خاصی برای آنها قائل شود ، بلکه آنها را در جزو مردم طبقهٔ سوم وبدون حقوق بشمار می‌آورد .

که پادشاهان مستبدچون برروی اراده ورضایت ملت متکی نیستند برای لگام کردن وی چاره‌ای جز اتکاء بزور ندارند واتکاء بزور فقط بوسیلهٔ اشخاص فرو مایه وکسانی که احساسات پاك آنها کشته شده است میسر خواهد بود . اگردربار پادشاهان مستبد ، ازدلقکها ، از متملقها ، اززندانبانها ، ازمیر غضبها وسایر مزدورانی که مثل سك شکاری ، دهان بهر صیدی آلوده بکنند احاطه نشده باشد ، هرگز تخت سلطنت آنها استوارنخواهد ماند.

دربارفرانسه قبل‌ازانقلاب‌هم مجمع‌اینگونه عناصر بودوزندانهای فرانسه مظهر استبداد ورذالت آنها بشمار میرفت ، روزی که خبرخراب‌شدن باستیل که مشهورترین این زندانها بودبه لوئی۱۶ پادشاه فرانسه رسید ، چندلحظه درفکرفرورفت واین پیش‌آمد راواقعهٔ دشوار وبسیارناگواری دانست ، زیرا میدانست که ابهت‌اووقدرت سلطنتش تا حدی وابسته باین زندان است ، و از همین‌جهت تاموقع وقوع این حادثه ، هیچوقت حاضر نشد عملیات‌زندان را نقض کند تامبادااز‌اهمیت آن کاسته شود وترس مردم بریزد.

علاوه براینکه سینیورهادرطبقات زیرین‌قصرهای خودشان‌سیاه چالهائی برای مردم بیچاره داشتند ، درفرانسهٔ قرن هیجدهم‌تقریباً ۲۰ باستیل بود و در۱۷۷۹ درپاریس تقریباً ۳۰ زندان وجودداشت که ممکن بود اشخاص را بدون محاکمه درآنجاها زندانی کنند . این زندانها رادرآخر عهدلوئی ۱۴ به متعصب‌ترین کشیشها واگذارکردند وآنها انواع وسائل عذاب را در این زندانها جمع‌آورده بودند وهرکس‌راکه کمترین فکر آزادی نشان میداد ، بهناوین مذهبی درسیاه چالهای زندان مورد شکنجه قرارمی‌دادند این کشیش های متعصب بقدری محبوسین را عذاب می‌دادند که شرح آنها بافسا شبیه می‌شود ، سیاه چال‌های این زندان‌ها بطوری پر از حشرات وحیوانا موذی بود که گاهی محبوسی که از آنها خارج می‌شد ، گوش یا دماغ را موشها خورده بودند ، این کشیش‌های «دیندار» زنها راهم باین زندا میکشاندند وگاهی هم آنها راباردارمیکردند ! این کشیش‌های « درستک محبوسین مرده را بنام های دروغین در قبرستان مخصوص خودشان میکردند تا هم جنایات خود را بپوشانندوهم برتعداد مرده‌های‌خود بیفز

بازرسی زندان با یك نایب پلیس بودکه گاهگاهی برای غذا بزندان میآمد این شخص ازاوضاع زندان هیچ اطلاعی نداشت وا اوفقط برای حفظ ظاهر بود ، مدت یك قرن بودکه مدیریت زندان خانواده از اعیان واگذارکرده بودند و برای اینکه بنجابت این

لطمه وارد نیاید ، لازم می‌آمد که زندانها باقی بمانند . از اینجهت هر روز بیك دستهٔ جدید میپریدند تا زندانها را پرنگاه دارند .

یکی ازرسوم آن زمان صدوراوراق سفید مهر بود، باین معنی که اوراق سفیدی بامهر وزیر یامهرپادشاه باشخاص داده میشدو آنها بموجب آن میتوانستند هرکس راکه میخواهند بزندان بیندازند . این سفید مهرها عموماً بحکام و کشیش‌های عالی مقام ، پدرهائیکه میخواستند پسرانشان را حبس کنند ، به زنهای خوشگلی که میخواستند شرشوهررا ازسرخودشان بکنند ، داده میشدو گاهی بفروش میرسید و این عمل ، یکی از محلهای در آمد شده بود ، بطوریکه یکی ازوزرای لوئی ۱۵ بتنهایی ۵۰۰،۰۰۰ سفید مهر صادرکرد ، یکی ازمورخین مینویسد : «هیچ وقت اینقدر اشراف از عزیزترین گنجینهٔ بشر ، یعنی آزادی ، بعمل نیامد » .

داستان لاتود ـ یکی ازموضوعاتی که افکارملت فرانسه را درقرن ۱۸ بخودش جلب کرد ، واقعهٔ «ژان هانری لاتود» (۱۷۲۵-۱۷۰۵) بود . این شخص چون مورد بی‌مهری مادام دوپمپادور، معشوقهٔ لوئی ۱۵ ، واقع شد مدت ۳۵ سال درزندانهای مختلف بسر برد . این شخص آدم پرحرارت و وحشتناکی بود که هیچ چیز نمیتوانست اورا رام کند ، صدایش دیوارها را می‌لرزاند ، دلیریش غلبه‌ناپذیر بود ، بدنش گوئی ساخته ازآهن وخراب نشدنی بود که درتمام این زندانها مقاومت کرد وفرسوده نشد . دریکی از زندانها بدن این شخص را شپش‌ها خورده بودند ـ بمعنای واقعی کلمه خورده بودند ـ این شخص غالباً از گرسنگی زوزه میکشید ، ولی صدایش از آن فراموشخانه‌ها بگوش کسی نمیرسید .

چیزی که برجرم مادام پمپادوروآن دستگاه استبداد میافزاید، اینست که این شخص عجیب دوباراززندان گریخت و هردفعه خودش را بروز داد . دفعهٔ اول ازمحلی که پنهان شده بود بمادام دوپمپادورکاغذی نوشت واودستور دادکه دومرتبه اورا بگیرند وبزندانش بیندازند . دفعهٔ دوم به ورسای رفت وخواست با شاه حرف بزند، به اطاق کفش کنی هم رسید، امامادام‌دوپمپادور باز هم دستور دستگیریش را صادرکرد وبا این عمل ثابت نمود که از طبقهٔ نجباست .

اتفاقاً لاتود درمرتبهٔ دوم که بزندان افتاد ، یادداشتی برای کسی نوشت وبوسیلهٔ کلیددارزندان ببیرون فرستاد . کلیددارمست بود ، آنرا گم کرد . کاغذ بدست زنی افتاد . آنرا خواند ، لرزید ، اما گریه نکرد وبجای گریه

باقدام پرداخت . اینزن «مادام‌لوگرو» بود . زن فقیری که‌ازخیاطی گذران می‌نمود .

مادام لوگروتصمیم گرفت که بهرقیمتی که شده این زندانی را نجات بدهد . مدت سه‌سال متوالی این تصمیم را دنبال کرد ، پیش هرکس که لازم بود رفت ، پدرش‌مرد ، مادرش مرد ، کارکوچکش ازدستش رفت ، اقوامش ملامتش کردند وبوجه ناشایستی مورد سوء ظن قرار دادند ، چند بار نزدیك بود بزندان بیفتد ، اما اواز پای ننشست و بازهم برای رهائی زندانی تلاش کرد وعملیات خودش راکه ازطبقهٔ سوم بود . درتاریخ درمقابل‌عملیات‌مادام دوپمپادور که سرگل طبقهٔ اول بود ، قرارداد .

بالاخره دراثراین تلاش‌ها یکی‌ازدرباریان سه‌مرتبه دراین موضوع با لوئی۱۶ صحبت‌کرد . ولی اوهرسه مرتبه ازرهائی لاتود خود داری نمود ، زیراکه میخواست آبروی باستیل حفظ شود ! بالاخره لوئی در سال ۱۷۸٤ ناچارشدکه فرمان رهائی لاتود راامضاکند وچند هفته بعد فرمانی صادرکرد که دیگرهیچ‌کس را حبس نکنند ، مگربا ذکردلیل وتعیین صریح مدت ـ واین فرمان اخیر مخصوصاً بهتر نشان دادکه آزادی مردمان فرانسه تا چه درجه دستخوش هوی وهوس این وآن بوده است .

شرح حال لاتود فقط نمونه‌ای از زندگانی زندانیان باستیل است نام باستیل نه تنها درفرانسه . بلکه دراروپا مشهوربود ومظهر استبداد محسوب می‌شد . ازاین جهت وقتی‌که پرچم انقلاب رابلندکردند ، باآنکه درآنموقع عدهٔ زندانیان باستیل زیاد نبود ، در اول روی بسمت باستیل آوردند و این پناهگاه ابهت استبداد را ازپای افکندند.

***

۲۱

زندگی تودهٔ‌ملت‌فرانسه

پیش‌از انقلاب

بعضی از اشخاص نارك دل بانقلاب فرانسه ایراد میگیرند که‌باعث خونریزی زیادشد یکی‌ازتاریخ نویسان درخطاب باینگونه اشخاص می‌گوید :

«ای مردان حساسی که‌برروی ناگواریهای انقلاب گریه میکنید ، چندقطره‌اشك هم برروی ناگواریهائی که انقلاب را بوجود آوردندبریزید .»

کسانی که همیشه میخواهند ملت رامحکوم کنند این ناگواری‌ها را ندیده میگیرند وحال‌آنکه فقط بامنظور داشتن آنهاست که‌میتوانیم علل انقلاب راکشف نمائیم .

طبقهٔ سوم ـ دهقانان فرانسه دراثر رژیم فئودالیته عموماً محروم از زمین بودند ودردورهٔ قبل از انقلاب مجموعاً فقط یکسوم اراضی زراعتی در دست آنها بود . نسبت این تملك هم درنقاط مختلفه تغییر پیدا میکرد و در بعضی ازنواحی ازیك دهم نیز کمتر میشد .

علی رغم اینکه جمعیت دهات زیاد بود، عدهٔ ای ازخانواده‌ها اصولا مالکیتی نداشتند وحتی کلبهٔ آنها مال خودشان نبود. دهقانانی هم که مالك زمین بودند سهم خیلی کوچکی داشتند ، بطوریکه برای معاش خانوادهٔ آنها کفاف نمیداد.

ازطرف دیگر، چون زراعت هنوز بااصول صنعتی انجام نمیگرفت فقط درنواحی پرحاصل بود که قسمت عمدهٔ مردم در زمانهای عادی موفق میشدند که بیك نحوی ، خوب ، یا بد ، خوراك خودرا تهیه نمایند . این سعادت درسایر نواحی نصیب مردم نمیشد ، بخصوص که عدهٔ بحران‌ها وسال های آفت زدگی محصول زیاد بود .

زارعین فقط ازخشکسالی ترس نداشتند ، بلکه هروقت جنك پیش میآمد مالیاتها بالا میرفت واموال مردم سرحدات مورد چپاول قرار میگرفت وخود آنهارا به بیکاری میبردند .

درهمین اثناء صنعت فرانسه درترقی بود وتجار ازفقردهقانان استفاده کرده ، نیروی کار آنها را بارزانی میخریدند وبرای همین منظور بسیاری ازکارخانه های نخ تابی وپارچه بافیرا بدهکده ها انتقال دادند . اینها مواد اولیه رابرای دهقان تهیه میکردند وغالباً افزارکار هم با ومیدادند ، دهقان درکلبهٔ خودش مشغول بافتن میشددرحالیکه زن وبچه‌اش مشغول تابیدن بودند. وقتیکه زمان کار درمزرعه میرسید ، کارگاه را ترك گفته بمزارع خودباز میگشتند .

ازطرف دیگر ، ترقی صنایع باعث بالاوپائین رفتن قیمتها میشد وچون فرانسه کشورصادراتی شده بود ، همینکه جنك یاقحطی ، ولو در نواحی دور دست ، روی میداد ویاحقوق گمرکی افزوده میشد ویا خرید اجناس را در کشورهای دیگر قدغن میکردند، کارخانه‌های فرانسوی محکوم به بیکاری می‌شد.

اتفاقاً در سالهای قبل از انقلاب ، تمام این آفتها یکدفعه باهم ظهور کرد درسال ۱۷۸۸ محصول خوب نبود ، ترکیه علیه روسیه واطریش وارد جنگ شده بود ، سوئد بطرفداری ترکیه برخاست ، پروس میخواست باپشتیبانی انگلستان وهلند ازسوئد تقلید کند، لهستان میخواست یوغ استبداد روسیهٔ تزاری رااز سرخود بردارد ؛ ازاین جهت دریای بالتیك ودریای مشرق چندان امن

و زراءوسایر رجال کشور که همیشه طرفدار اغنیاء بودند ، مازادغله را از کشور خارج میکردند تابقیمت گران بفروشند ـ دولت بدهقان فرانسوی می گفت : باید قیمت نان بالابرود تامردم بکشت کندم تشویق بشوند اما دهقان فرانسوی می‌دانست که‌این توضیحات دروغ است.اگر مصلحت عموم ایجاب فداکاری می کند ، چرافقط او باید متحمل شود ؟ ـ اگر دولت می‌خواهد برقیمت نان بیفزاید لااقل دستمزدها راهم بالا ببرد و یا اغنیارا بنگاهداری از فقرا مجبور کند ، نه‌اینکه فداکاری مردمان‌فقیر راوسیلهٔ افزایش‌ثروت دیگران قراردهد .

«نکر» وزیر لوئی۱۶ که درآخرسال ۱۷۷۸ برسرکار آمد ، خواست ازخروج گندم ممانعت کند وورود گندم را بداخلهٔ کشور بوسیلهٔ جائزه تشویق نماید ـ اما این موضوع اگرچه ازقحطی جلوگیری کرد اما نتوانست ترقی قیمتها را مانع بشود . زیرا که محتکرین باز هم گندم را احتکار کرده ، باعث بالارفتن قیمت میشدند ویا گندم را ازراه قاچاق بخارجه فرستاده ، دوباره واردکشورمیکردند تا جایزه بگیرند،مردم فقیرهرجاوی چشم خودشان گاریهای سنگین را میدیدند که گندم حمل‌میکند وکم کم این فکر بخاطر آنها راه میبافت که چرا این گاریها را بزور نگیرند وخود را چنگال گرسنگی و مرگ بسپارند ؟

ازطرف دیگر تحمیلات زیاد برتودهٔ فقیروارد می‌آمد وفریاد همه علیه مالیاتها که همیشه روبترقی میرفت . بلند بود .

هرکس هرقدرغنی‌تر بود کمترمالیات میداد وبرای دهقان بی‌چیز آنقدر سرمایه که بتواند زراعت خودش را اداره کند ، باقی نمی‌ماند هرقدرقیمت‌ها بالامیرفت ، می‌بایست بودجهٔ پادشاه بزرگترشود و برای اینکار لازم می‌آمد که فشارجدیدی برطبقهٔ سوم واردآورند دربارلوئی ۱۶ میالغ هنگفتی مخارج داشت . بزرگان بهمین نسبت وافسران ارتش باندازهٔ کلیهٔ قشون بودجه داشتند،قطع کردن این مخارج فقط در صورتی ممکن بود که شاه با تمام اریستوکراسی بهم بزند ولی چون باآنها منفعت مشترک داشت ، نمیتوانست باقدام اساسی دست بزند . ازاین جهت مورد سوءظن ملت قرار گرفت واو را دراحتکارو کلاهبرداری شریک دانستند .

فقروگرسنگی بتودهٔ فرانسه آموخت که بجای آنکه خودش،زن وفرزندش را بدست گرسنگی ومرگ بسپارد، دست‌همت دراز کرده ، آنچه از او بزور گرفته‌اند ، بزورپس بگیرد . ازاینجهت دربهار سال ۱۷۸۹ علیه مالیاتها و

امتیازات طبقاتی شورشهایی درمارسی ، تولن ، اکس‌لاشاپل وغیره‌روی داد. مردمان بی‌خبری که برای بدست‌آوردن نان اززاد وبوم خویش کوچ نموده ودرجاده‌ها سرگردان بودند ، ناچاردست‌چپاول بکاریهای گندم درازکردند وازاین حدهم تجاوزنموده، بتطاول خرمن‌ها وحتی‌خانه‌ها پرداختند معروف است‌که هشت هزارنفرگرسنه دراطراف شهر مارسی بودند از اینجا فلاکت توده ووحشتی‌راکه ازهجوم این گرسنگان حاصل میشد ، قیاس‌کنید . کم‌کم ترس ازاین غارتگرها بقدری بالاگرفت‌که هردهقانی خودش را محصور در قوای بدخواه تصورمی‌کرد . وپیده‌دم‌که سرازخواب برمیداشت،اول‌بسوی مزرعه میدویدکه‌آیاگندم های سبز وترسیدهٔ اورا بغارت برده‌اند ، یا نه .

دولت ازجلوگیری این گرسنگان عاجزبود و در اثر شکایات مردم مجبورشد به‌آنها اجازهٔ داشتن‌اسلحه بدهد وهمان‌اسلحه بودکه برای‌پیشرفت انقلاب بکاررفت .

* * *

۳۳

انقلاب فرانسه اجتناب ناپذیربود

عموماً درتاریخهائی‌که نوشته میشود وقایع گوناگونی را بر روی هم میریزند و این تودهٔ بی ربط ناهموار را تاریخ می نامند . اینگونه مورخان عموماً نقش بزرك تاریخ را بر عهدهٔ تصادفات ویا ارادهٔ افراد واگذارمیکنندوتخیلات خویش رابیشترازواقعیتهای خارجی دراستنباط قضایا مداخله میدهند .

اماهمانطورکه‌دانش‌های‌طبیعی ماانعکاس از طبیعت است که‌در خارج ازما ومستقل از ما وجود دارد وبا تخیلات ماتغییر نمی پذیرد ،دانش های اجتماعی مانیز انعکاسی ازسازمان اقتصادی اجتماع است که‌تغییرآن‌بوسیلهٔ تخیلات ماامکان پذیر نیست .

ما در ضمن وقایعی که در فصل‌های گذشته ذکر کردیم نشان دادیم که دراثر تحول اوضاع اقتصادی ، یك طبقهٔ جدیدی‌درجامعهٔ فئودالیته‌بوجود آمد ، یعنی طبقهٔ تاجرها ، دلال‌ها، وکارخانه‌دارهاکه آنرا دراصطلاح‌طبقهٔ بورژوازی مینامند . این طبقه دراثراینکه اوضاع اقتصادی‌کشوررا در دست گرفته بود، قدرت زیادی پیداکرد وعملا درسازمان اجتماع فئودالیته دارای محلی گردید ، ولی‌سازمان سیاسی جامعهٔ مذکورکه بر روی سازمان سابق اقتصادی بناشده بود ، محلی برای طبقهٔ بورژوازی‌نداشت باین معنی‌که‌جامعهٔ فئودالیته از لحاظ حقوق اجتماعی وسیاسی‌فقط سه‌طبقه میشناخت‌روحانیون،

نجبا ، طبقهٔ سوم ، وحال آنکه بورژواها بتدریج از لحاظ اقتصادی دارای محل خاصی شده وطبقهٔ خاصی بوجود آورده بودند ولازم بود که از لحاظ اجتماعی وسیاسی نیز دارای حقوق خاصی باشند . روحانیون ونجبا با آنکه قدرت حقیقی بورژوازی رامیدیدند حاضر نبودند احترامی برای وی قائل شوند وقسمتی ازامتیازات خودشان راباو قسمت کنند .

رونق تجارت وسعت حمل و نقل وکثرت معاملات ایجاب میکرد که تجار بتوانند بآسانی رفت وآمد کنند ، یك قانون واحد درمحلهای مختلف ازلحاظ حقوق مدنی موجود باشد ، دولت فرانسه مرکزیت پیدا کند تا بتواند جاده‌های تجارتی را تحت نظارت خود بگیرد وآنهارا بسینیورها که سودزیادی درنگاهداری جاده‌ها نداشته واگذار نکند ، هرکس در ارادهٔ خود آزاد باشد ، اموال و تعهدات اشخاص محترم شمرده شود اما قدرت سینیورها که هرکدام دراملاك خودشان گمرك جدیدی از بازرگانان میگرفتند ، مقررات خاصی درملك خود نسبت بتجار اعمال میکردند ، درجاده‌ها بحساب خود حق راهداری جدا گانه میگرفتند . سرف‌ها راآزاد نمیگذاشتند وتابع قیودی بودند ، بامقتضیات مذکورسازگار درنمی‌آمد ، دردورهٔ فئودالیته عامل اصلی اقتصادیات عبارت اززراعت بود وهمان سرف‌ها که در دهات زندگی میکردند ضمناً سایر حوائج خودشان وسینیورها رابرآورده میساختند . مثلا نخ میتابیدند ، پارچه میبافتند ، کفش میدوختند ... وغیره . بطوری که قلمرو یك سینیورواحد مستقل اقتصادی محسوب میشد . اما کم کم این وضعیت تغییر یافته بود ، صنعت وتجارت عامل مهم اقتصادیات شده بود ، دیگر حوائج سینیور واطرافیان اودرقلمروخودش برآورده نمیشد ، دراین موقع قدرت اصلی اقتصادی دردست طبقهٔ بورژوازی بود . اما طبقهٔ فئودالها نمیخواست قدرت این طبقه را برسمیت بشناسد .

ازطرف دیگر دراثر همین عوامل اقتصادی یك طبقهٔ نوظهوری درجامعهٔ فئودالیته درحال نشو ونما بود ، یعنی طبقهٔ پرولتاریا (پرولتر بکسی گفته میشود که ازافزار تولید بی‌بهره است وبرای گذراندن معاش وسیلهٔ دیگری غیر ازنیروی کار خویش ندارد واین نیروی کاررادرمقابل دستمزدمعینی بصاحب افزار تولید می‌فروشد) وقتی که صنایع بزرك بوجود آمد احتیاج زیادی به پرولتر داشت ، زیرا که درغیراین صورت کارخانه‌ها بکار نمی‌افتاد . صنایع جدید همان طوری که دیدیم ، بخودی خودباعث تزلزل کرپوراسیون‌هاشدو موجب گردید که پیشه وران غالباً بصورت پرولتر درآیند . اماصنایع جدید بیشتر ازاینها بپرولتر احتیاج داشت وتاوقتیکه عدهٔ کثیری ازجمعیت کشور

وابسته و معین بودند و اختیار آنها در دست سینیورها بود، صنایع جدید نمیتوانست باندازهٔ کافی پرولتر بدست آورد. از اینجهت تجار و کارخانه‌دارها طرفدار حدی آزادشدن سرف‌ها بودند. آزاد شدن سرف‌ها همان‌طور که دیدیم، تاحدی بواسطهٔ مقتضیات اقتصادی عملی شد، اما آثار آن همچنان باقی بود ومخصوصاً بواسطهٔ اینکه عده‌ای ازسرف‌ها آزادشده بودند، این قید برسایر سرف‌ها ناگوارتر می‌آمد. بسیاری‌ازاین‌سرفها برای رهائی‌ازقیودسینیورهافراراختیار میکردند ودرشهرها ودهات سرگردان میماندند.

پس می‌بینیم که اختلاف شدیدی بین سازمان اقتصادی و سازمان سیاسی اجتماع وجود داشت و کسانی‌که آن سازمان سیاسی بنفع آنها برپا شده بود، بهیچوجه حاضرنبودند تغییری درآن راه یابد. روزبروزسازمان اقتصادی تغییر می‌یافت ووسیع میشد و باین قیود سیاسی فشار وارد می‌آورد ومعلوم بودکه بزودی آنها را از هم خواهد گسست. این طبقاتی که تازه بوجود آمده بودند، یعنی طبقهٔ بورژوازی و طبقهٔ نوزاد کارگر در نقطهٔ مقابل طبقات پوسیدهٔ قدیم، یعنی‌فئودالها واقع شده بودند وچون‌قدرت آنها روزبروز بیشتر می‌شد، معلوم‌بود که یک‌روز حریف خود را بااعمال زور در هم‌خواهند شکست.

درهمین موقع واسطهٔ اینکه فئودال‌ها دراثر صنعت‌وتجارت بازندگانی متجمل آشناشده بودند و برای بدست آوردن ثروت بیشتر، فشار زیادتری بردهاقین وارد میآوردند، و بواسطهٔ اینکه مرکزیت یافتن فرانسه و توسعهٔ تجارت خارجیش مستلزم جنگ‌های کمرشکنی بود، که مخارج وسایر بلایای آنها برطبقهٔ‌سوم تحمیل میشد، فقروبدبختی طبقهٔ‌سوم بنهایت رسید و تمایلات انقلابی اورا شدت دادکه دست بدست بورژواها داده، اساس جامعهٔ فئودالیته را سرنگون سازند.

پس می‌بینیم که انقلاب فرانسه در اثر تصادفات و یاتخیلات بوجود نیامد، بلکه‌ریشهٔ آن در واقعیت خارجی بودکه درعرض قرنها بوجود آمده بود.

انقلاب فرانسه‌برای کشتن چندنفر وفقط برای فرونشاندن آتش‌انتقام بوجود نیامد، بلکه منظور اصلی آن تعویض سازمان اجتماعی و تطبیق آن باسازمان اقتصادی بود.

بعضی‌ها انقلاب فرانسه‌را معلول کتابهای نویسندگان آن کشورمانند منتسکیو، ولتروروسو میدانند، ولی ما باذکر وقایع نشان‌دادیم که انقلاب

فرانسه زائیدهٔ موجبات اقتصادی بود، نه آفریدهٔ تخیلات این و آن ... ما منکر تأثیر نویسندگان نیستیم، ولی مؤثر بودن آنها غیر از اینست که عامل اصلی انقلاب باشند. آنها انقلاب را بوجود نیاوردند، بلکه آنرا پیش‌بینی کرداند و باین طریق وقوعش را تسریع نمودند.

همانطور که وقوع زلزله را قضایای علمی و یا غریزهٔ حیوانی پیش‌بینی می‌کند، نویسندگان فرانسه نیز از انقلاب آینده سخن می‌گفتند.

ولتر درسال ۱۷٦٤ می‌گفت: «آنچه من میبینم تخم انقلاب می‌باشد» **روسو** دوسال قبل از او نوشته بود: «ما بدورهٔ بحران وقرن انقلابات نزدیک می‌شویم».

بعبارت دیگر، اوضاع واحوال آن هنگام این طرز فکر نویسندگان را پرورش داد، ولی این افکار هم بنوبهٔ خود در اوضاع و احوال مذکور مؤثر واقع شد وتأثیر آنهارا تسریع کرد.

***

۳۴

چند منظره از انقلاب فرانسه

انجمن عمومی (اتاژنرو):

درفرانسه ازسال ۱۳۰۲ انجمنی بنام انجمن عمومی برای مشاوره درامور کلی کشور ازقبیل وضع مالیاتها ومزایای طبقات ممتاز و نگهداری ارتش و غیره؛ تحت نظر پادشاه از نمایندگان تمام طبقات ملت یعنی نجبا، روحانیون وطبقهٔ سوم تشکیل میشد. برای اینکه حقیقت این انجمن روشن شود، بذکر بعضی از مشخصات آن میپردازیم: ازمیان طبقهٔ سوم فقط اهالی شهرها حق انتخاب کردن داشتند ومردم دهات از این حق محروم بودند. اصولا طبقهٔ سوم بقدری سرکوبی دیده وبقدری بقبول مذلت مجبور شده بود که برای انجمن عمومی غالباً نجبارا بعنوان نمایندهٔ خود انتخاب می‌کرد و این گونه نمایندگان بدیهی است که بسود طبقهٔ خود و بزیان طبقهٔ سوم رأی میدادند انتخابات طبقات ممتاز یك درجه وانتخابات طبقهٔ سوم دودرجه بود انتخابات میبایست باصدای بلند بعمل آید زیرا که باین طریق، افراد طبقهٔ سوم درحضور بزرگان کشور جرئت نمی‌کردند نامهای دیگری غیر از آن نامها که بآنها آموخته شده است برزبان بیاورند. درمجمع عمومی ازروی طبقات رأی گرفته میشد، نه ازروی افراد. باین معنی که طبقهٔ روحانیون، نجبا و طبقهٔ سوم هرکدام یك رأی داشتند. باین طریق، اکثریت ملت که چندین برابر نجبا وروحانیون بود، فقط یك رأی می‌داد و حال آنکه روحانیون و نجبا مجموعاً دو رأی

داشتند وهمیشه دارای اکثریت بودند و باین‌وسیله منافع طبقهٔ سوم را پایمال میکردند . موقع تشکیل انجمن عمومی معین نبود وعموماً هروقت ارادهٔ پادشا تعلق میگرفت ، بعمل میآمد. درسال ۱۶۱۴ انجمن عمومی پیشنهاد کرد ک هرده‌سال یك‌مرتبه بتشکیل انجمن عمومی اقدام نمایند، ولی انجمن مذکورد حقیقت آخرین انجمن عمومی بودوانجمنی که‌در ۱۷۸۹ تشکیل شد، بطورک که‌خواهیم‌دید به‌انجمن‌ملی مبدل گردید .

انجمن‌عمومی ۱۷۸۹ . وقتی که درسال ۱۷۸۹ قرار شد انجمن عمومی را دعوت‌کنند ، نکروزیرلوئی ۱۶ پیشنهاد کردکه مردم دهات ه حق‌رأی‌داشته باشند، این‌پیشنهادنکرازروی احساسات‌پاك نبود ، بلکه‌بحساب خودش میخواست منافع طبقاتی خودرا بیشتر حفظ‌کند .

نکراینطورحساب‌میکردکه‌روح دموکراسی درشهرها دمیده‌شده‌وممکن است نتیجهٔ انتخابات بصرفهٔ طبقات ممتازه نباشد وحال‌آنکه در دهات ، نجب و روحانیون که مالك دوسوم کلیهٔ اراضی هستند ، برافکارو روحیات مرد مسلط اندوباشرکت‌دادن دهاتیهادرانتخابات ،میلیونها نفراز کسانیکه‌مستقیم تابع طبقات ممتازه هستند و یا لااقل تحت‌نفوذ واقع میشوند ، بصرفهٔ طبقات ممتازه در انتخابات شرکت خواهند نمود . نکرمیدانست که مراجعه بآرا عمومی دربعضی اوضاع واحوال ممکن است بنفع آریستوکراسی تمام شود توده‌ای که‌از همه جایی خبر است ، توده‌ای که حقوق خود را نمیشناسد توده‌ای که از هر طرف مورد فشار واقع میشود ، چطور میتواند ارادهٔ آزا داشته باشد ؟

انتخاباتیکه در میان چنین توده‌ای بعمل آید ، فقط برای اینست اختیارات طبقهٔ‌زورگو راقانونی جلوه بدهند واز خود طبقات ستمکش برا سرکوبی آنهاسند بگیرند. نکرباچنین نیت‌شیطانی‌بودکه‌دهاتیها رادرانتخابا انجمن‌عمومی شرکت داد.

اماوقایع ، مخالف حساب نکر درآمد و وقتیکه ملت (اعم از شهرو دهاتی) شروع برأی دادن کرد ، معلوم‌شد که چیز زیادی لازم نیست باو بدهند ، تقریبا پنج‌شش میلیون نفررأی دادند .

اینها عموماً سوادنداشتند اماخوب‌حرف میزدندوخوب تبلیغ‌میکردند ازقبول دهاتیهابرای رأی‌دادن این‌نتیجه حاصل‌شدکه حتی‌در میان‌نمایندگ روحانیون هم‌یك دموکراسی کثیری راه‌پیدا کرد .

باین‌معنی که‌در طبقهٔ روحانیون هم آن کشیشهای فقیری که رمم

خوددهاتیها ر... بهیچوجه باروحانیون ثروتمند دارای منافع واحد نبودند . دهاتیها اینگونه کشیشها را با کمال میل بنمایندگی انتخاب مینمودند وباین وسیله تقریباً دویست نفراز آنها راکه دشمن بزرك روحانیون ثروتمند بودند ، بانجمن عمومی فرستادند .

انجمن عمومی میبایست در ۲۷ آوریل بازشود ، اماافتتاح آنراتا ٤ ماه مه بتأخیر انداختند . دراین موقع زمستان وحشتناك وتابستان خشکی پیش آمده وقحطی شروع شده بود ، فقط یك چیز بتودهٔ گرسنهٔ فرانسه یارای صبر وتحمل میداد : امید بانجمن عمومی . این یك امیدبهمی بود ومردم تصور میکردند که همینکه انجمن عمومی حرف بزند ، سنگها بدل بنان خواهدشد .

بالاخره انجمن عمومی درروز ٤ مه افتتاح شد و ۱۲۰۰ نفر نماینده در آن شرکت کردندکه ۵۵۰ نفرآنها نمایندهٔ طبقهٔ سوم بودند اختلاف شدیدی که در لباس رسمی نمایندگان دیده میشد ، نشان میداد که اینها درحقیقت از سه طبقه نیستند ، بلکه از سه ملت جداگانه اند که هیچ منفعت مشترکی باهم ندارند . دربارتا توانست رسوم کهنه وپوسیده رازنده کرد ، تافرق بیشتری میان این طبقات بگذارد لوئی ۱۶ واطرافیان او کیف میبردند ازاینکه این افراد کوچك راتحقیر وتوهین بکنند و منشاء گمنام آنهارا برخشان بکشند . یك روزقبل ازاینکه انجمن عمومی تشکیل شود ، نمایندگان رابه ورسای (محل اقامت شاه) برده معرفی کردند ، اما شاه بجای اینکه آنها را با هم بپذیرد دستورداد که بترتیب طبقات: اول روحانیون بعدنجباوبعداز چندلحظه توقف ، طبقهٔ سوم وارد شوند. درروزی که لوئی ۱۶ واردانجمن شد ، کلاهش راسرش گذاشت ، نجباهم بعداز اوکلاهشان راسرشان گذاشتند ، طبقهٔ سوم هم خواست همین کار رابکند ، اماپادشاه برای اینکه طبقهٔ سوم باچنین حرکت نشان ندهد که بانجبا برابراست فوراً کلاهش رادوباره سرش گذاشت . ازلحاظ ترتیب نشستن هم روحانیون درسمت راست ، نجبادر سمت چپ ونمایندگان طبقهٔ سوم درپشت سرآنها جاداده شده بودند .

انجمن ملی ــ فردای روزیکه انجمن عمومی افتتاح شد روحانیون ونجبا هرکدام بطالارهای خود برای مذاکره رفتند . نمایندگان طبقهٔ سوم هم بسالون خود رفته منتظر آنهاشدند ، زیراکه بعقیدهٔ آنها میبایست مذاکرات درمجمع عمومی بعمل آید اماروحانیون ونجبا که خود رابکلی جداو مافرق نمایندگان طبقهٔ سوم میدانستند باین اجتماع راضی نبودند وتا مدت پنج هفته ازاین که با نمایندگان طبقهٔ سوم دریك طالار بنشینند وسخن بگویند ، امتناع

ورزیدند دراین‌مدت روحانیون‌ونجبابادربارمشغول دسیسه‌بودند ونمایندگان طبقهٔ‌سوم باملت تماس داشتند دیگرموقع آنفرا رسیده‌بود که ساحل دنیای کهن راترك بگویند ودرروی دریای بیکران آینده بادبان بگسترند . یکی ازطرفداران طبقهٔ‌سوم ،درخطاب به نجبا گفته بود : «شما نجابت خودتان را بافتح وپیروزی‌بدست آورده‌اید؛ بسیارخوب طبقهٔ‌سوم هم‌بوسیلهٔ فتح وفیروزی بنوبهٔ خویش نجیب خواهدشد .»

درروز ۱۷ژوئن «سیه‌یس» یکی از نمایندگان طبقهٔ سوم پیشنهاد کرد که‌چون مجمع ماازنمایندگان ۹۶درصد ملت تشکیل‌یافته ونباید دراثرغیبت نمایندگان دیگر بیکار بماند ، مجمع‌نمایندگان طبقهٔ سوم بنام «انجمن‌ملی» نامیده شودوشروع بکار نماید این‌پیشنهاد پذیرفته شدوانجمن ملی‌شروع کار کرد و « بایی » را بعنوان رئیس انتخاب نمود . این موضوع بمنزلهٔ ضربهٔ بزرگی بودکه بردربار واردآمد،ولی لوئی ۱۶ بازتحت نفوذ ماری‌آنتوانت واطرافیانش واقع شده ، بخیال افتاد که‌انجمن ملی‌رابا توپ وتشر ازمیدان درکند .

روز۲۰ ژوئن که‌اعضای انجمن‌ملی بسمت طالار خود رفتند ، قراولان مانع ورود آنها شدند ، آنها پس ازاین تحقیر بزرك بسوی یکی از عمارات ورسای‌قدیم‌رفته درسالن متروکی که‌سابقاً محل‌بازی در باریان بودجمع‌شدند ودرآنجا دستهارا بلندکرده ،سوگندخوردند که‌پیش ازآنکه یك‌قانون‌اساسی بفرانسه بدهند - ازیکدیگر جدانشوند .

دراینموقع یکی از اعیان ، مخصوصاً برای اینکه انجمن ملی‌را تحقیر کند پیغام فرستاد که‌فردامی‌خواهد درآن‌سالن بازی کند! دربار بی خبر باین طریق بازی میکرد وخوشحال بود ! انجمن‌ملی رااز آنسالن بیرون کردند وهرجاکه رفت اورارانندند این‌اشخاص سرگردان ، این‌دستهٔ خطرناك که تمام درها بروی آنها بسته میشد ،چه‌کسانی بودند؟ اینها خود ملت‌بودندکه همه‌درها برروی اومسدودگردیده بود .

درروز ۲۳ژوئن دوباره انجمن عمومی باحضور شاه برپاگردید . اما در [illegible] او روحانیون از درب بزرك وارد طالار می‌شدند ، نمایندگان طبقهٔ‌سوم درپشت درب‌عقب‌درزیرباران‌منتظرایستاده باقراولان درموضوع اجازهٔ ورودمباحثه میکردند . دراینروز تماشائیانرا هم راه ندادند شاه واردطالار شده نطقی‌ایراد نمود وتذکردادکه نمایندگان طبقهٔ‌سوم بهیچوجه حق‌ندارند بدون تصویب طبقات ممتازه تصمیمی بگیرند ودر پایان نطق‌خویش گفت :

«آقایان ، من بشما دستور میدهم که فوراً از هم جدا بشوید وفردا صبح هر کدام درطالاری که‌مال طبقهٔ شماست حاضرشوید.» پادشاه پس‌از اتاق خود خارج شد، نجبا وروحانیون هم بیرون رفتند. اما نمایندگان طبقهٔ سوم با حالت سکوت وخشم باقی ماندند رئیس تشریفات آمدوبرئیس انجمن ملی خطاب نموده گفت :

«آقایان! دستورشاه را شنیدید؟» دراینموقع میرابو ، خطیب معروف، روبرئیس تشریفات کرده کلام تاریخی خودرا اظهار داشت: «بروید بآنکسانیکه شمارا فرستاده‌اند بگوئید که‌ما بارادهٔ ملت باینجا آمده‌ایم ومارا نمیتوانند از اینجا دورکنند ، مگر بانیروی سرنیزه».

رئیس تشریفات دراثر هیبت این سخن درمقابل انجمن ملی بقهقرا از دربیرون رفت ، همانطور که درمقابل شاه بیرون میرفت ، انجمن ملی شروع بکارکرد ودرهمین جلسه بمصونیت اعضای انجمن رأی داد .

ارتش ـ دراینموقع تمام امید دربار بارتش بود. ازاینجهت بیمناسبت نیست که قدری ازاوضاع ارتش آنزمان گفتگو کنیم .

بودجهٔ ارتش لوئی شانزدهم ٤٦ میلیون برای افسران ولی فقط ٤٤ میلیون برای سربازان محل‌داشت ، از اینجا میتوان فهمید که‌چه فرق فاحشی میان افسران وافرادارتش موجودبود . سربازها همیشه میبایست دردرجهٔ سربازی باقی بمانند وجیره وحقوق آنها به‌بهانه‌های گوناگون طعمهٔ افسران میشدو حال آنکه افسرها همیشه ازاعیان وفرزندان اعیان بودند که‌در کمال آسایش وقدرت بسرمیبردند . ازاین جهت بمحض این که انقلاب فرانسه شروع شد، میان افسرو سرباز جدائی افتاد. برای اینکه کاملا روشن شود که‌توده چقدر ازافسرها منزجر بودند ، تذکر میدهیم که‌درشهر «کان» وقتی که‌مردم ریخته یکی از افسرانرا باضربهٔ تفنگ ازپای درآوردند وبدنش راتکه‌تکه کردند، یکی‌از زنها ازشدت کینه‌ای که‌داشت قلب اورا درآورده خورد .

این نکته راهم بگوئیم که ملکهٔ فرانسه، این زیبای زیبایان ، افسران ارشدرا بنزد خودمیبرد ، نوشابه هایی بآنها میداد وآنها رابا کلمات شیرین ونگاههای عشق‌انگیز خود گرم [illegible]

اما درمورد سربازها کاملا برعکس بود سرباز که در دورهٔ سلطنت استبدادی بکلی‌از مزایای اجتماع محروم بود ، ازطرف ملت باکمال محبت پذیرائی می‌شد . اصولا سرباز در زیر لباس سربازی چیست غیر از ملت ، او برادر، دوفرزند، یک‌مادر ، سربازوفردتوده بهم‌رسیدند ودرآغوش هم‌افتادند،

درروز ۲۷ژوئن رئیس گارد فرانسه ، ۱۱ نفراز سربازانی را که قسم خورده بودند درهیچ موردی باامر انجمن‌ملی مخالفت نکنند بزندان انداخت وحتی‌ازاین حدهم بالارفته ، خواست آنهارا اززندان نظامی بیرون بکشندو بزندان دزدان بیندازند . وقتی‌که خبرزندانی کردن سرباز هابگوش مردم رسید ، جوانی بالای صندلی رفته‌فریاد زد : «برویم بزندان . برویم کسانی‌را که‌نخواسته‌اند بروی‌ملت شلیك کنندنجات بدهیم !» مردم‌راه افتادند ووقتی که‌بزندان رسیدند عدهٔ آنها تقریباً چهار هزار نفر بود . درو‌پیکرزندانرا باچوب وتبرشکستندوسربازانرا نجات دادند وقتی‌که بیرون آمدند ،عده‌ای ازسربازان دربار شمشیربدست‌رسیدند ولی‌آنها هم نخواستند بروی کسانی‌که سربازها را نجات‌داده بودند شمشیر بکشند همه دست‌آشتی بهم دادندوشراب برای‌هم‌آورده بسلامتی‌خوردند . ملت فرصت‌راغنیمت شمرده سایرزندانیانرا هم‌خلاص کرد ، درمیان حبسی‌ها پیرمردی بود که داشت درزندان میپوسید ودیگر نمی‌توانست راه‌برود این بیچاره‌که مدت مدیدی تحت‌شکنجه مانده بود ، بقدری متأثرشده بودکه نمی‌دانست چه‌بگوید : «آقایان ! من از این همه‌محبت خواهم مرد »

سقوط باستیل ـ اقدامات انجمن ملی باعث اضطراب دربار شد ودر صددبرآمد که بزورمتوسل گردد ، اما بافراد فرانسوی اطمینان نداشت که بروی هموطنان خود تیربزنند ، ازاین جهت بقوای سویسی وآلمانی که در خدمت دولت فرانسه بودند پناه آورده وآنها را درپیرامون ورسای وپاریس جمع‌کرد . دراینجا باید این‌نکته‌را تذکرداد که‌یکی از موضوعاتی که‌دست آویز هیئت حاکمه میباشد ، حیثیت وشرافت ملی است . هیئت‌حاکمه همیشه بتودهٔ‌ستمکش‌نصیحت میکند که‌ازنشان‌دادن فقروفلاکت خوددرپیش خارجیان خود داری کنید ، چون که مخالف حیثیت ملی است ، اگرچه درزیر فشار هیئت حاکمه خورد وخمیر بشوید ، توقع هیچ مساعدتی ازخارجیان نداشته باشید ، چون‌که مخالف حیثیت ملی‌است .درجنگ‌هایی که‌برای حفظ منافع طبقهٔ حاکمه برپا میشود ، اگرچه خانمان شمابربادرود ، مبادا قطره‌ای از خون خودرا دریغ بدارید چون که‌مخالف حیثیت ملی‌است . اما همین هیئت حاکمه بمحض‌اینکه درمقابل مطالبات تودهٔ ستمدیده‌ای که کارد باستخوانش رسیده وبرای حق‌زندگی خویش قیام‌کرده است عاجزمیماند ، فوراً وبدون هیچ شرم وحیابقوای مرتجعین‌خارجی متوسل میشود وهیچ پروائی ازحیثیت ملی ندارد این حقیقت چندمرتبه درانقلاب فرانسه نمایش داده شد یکی در

همین موقع بود که از خارجیان مزدور استفاده گردید و دیگر . در موقعی بود که برای سرکوبی دولت انقلابی فرانسه ازمرتجع ترین دولتها که با فرانسه دشمنی دیرینه داشتند کمك گرفتند .

روز ۱۱ ژوئیه نکر را که بواسطهٔ بعضی از پیشنهاد هایش مورد دوستی ملت واقع شده بود و نسایحی برخلاف مصالح در باریان پادشاه میداد عزل کردند . بمحض اینکه خبر منتشر شد ، مردم آن را بمنزلهٔ جلوگیری از هرگونه بهبود اوضاع دانستند ودر هرکوی وبرزن اجتماع نموده ، متجاوز از ده هزار نفر گرد آمدند ، در این موقع جوانی که بعد ها نام آورشد . **کامیل دمولن** ، برروی میزی رفته در حالی که رولوری در دست داشت فریادزد : «مردم ایك لحظه هم جای توقف نیست ، عزل نکر نشانهٔ این است که میخواهندسن بارتلمی میهن پرستان راراه بیندازند همین امشب تمام گردان نهای سویس و آلمان از میدان مارسی برای کشتار ما خارج خواهند شد . فقط یکوسیله برای ما باقی است و آن اسلحه گرفتن است » . این پیشنهاد را با کف زدنهای پرشور استقبال کردند و آن جوان باز پیشنهاد کرد که افراد جنگجو برای اینکه یکدیگر رابشناسند وازهم دفاع کنند ،علامت سبز که رنك امیدواری است بخودبزنند وخودش یکبرك درخت چیده بکلاه خویش زدو دیگران ازاو تقلیدکردند .

مردم در روز ۱۳ و ۱٤ درپی جمع اسلحه بودند وچنداسلحه خانه را غارت نمودند . در روز اخیر انتشار پیداکرد که توپهای باستیل برای گلوله باران شهر آماده است . مردم که وحشت شدیدی نسبت باین محل منفورداشتند، ازهرطرف باشمشیر وتفنك ونیزه بسمت باستیل شتافته آنرا محاصره نمودند و بخراب کردن پلهای باستیل پرداختند . تقریباً چهار ساعت از محاصرهٔ باستیل می گذشت که بعضی از سربازان فرانسوی هم بکمك مردم آمدند و یکباره هجوم آورده باستیل را تسخیر کردند و بویران کردن آن مشغول شدند ، یکی کلیدهای باستیل و پرچم آنرا در دست گرفته بود ، یکی ورقهٔ مقررات زندان را برسرنیزهٔ خویش زده بود ، یکی دیگر سر رئیس زندان را برسرنیزه داشت .

این روز سهمناك باآنکه خونریزی بسیاردید ، دربعضی از مواقع قیافهٔ جشن و سرور بخود می گرفت : زخمیها را بعنوان پرچم ظفر حمل و نقل می کردند وبرانکارد آنهارا از گل می پوشاندند واز روبانهای سه رنك زینت می دادند .

درهفتهٔبعد ، درروی خرابه‌های باستیل مجلس رقص عمومی برپا کردند وبرروی آن خرابه‌ها تابلوزدند که: اینجاجای رقص‌است .

کلیدهای باستیل ، این کلید های خشنی که از گذشت روزگار واز تماس با لام بشری فرسوده شده بودند ، اتفاقاً بدست کسی افتاد ، که آنها راخوب میشناخت ، یعنی یکنفر محبوس قدیمی ـ انجمن‌ملی این کلید هارا درضبط خود گذاشت واین ماشین کهن‌سال ستمگران روزگار را در پهلوی قوانینی که ستمگران را درهم‌شکست، قرارداد، و هنوز این کلیدها درقفسهٔ آهنین ضبط فرانسه نگاهداری می‌شود ای‌کاش‌تمام‌کلیدهای باستیل‌های دنیا در پهلوی این کلید ها بایکدیگر باشد .

دربارو پاریس .. توطئه‌چیان دربار که ملکهٔماری آنتوانت در رأس آنها قرار داشت، درچنین موقعی بازهم علیه پاریس وانجمن ملی به دسیسه می‌پرداختند وشب ۱۴ ـ ۱۵ ژوئیه رابرای حملهٔ پاریس معین‌کرده بودند. مردم‌پاریس هم که این نیات‌سوء راحدس میزدند، بتحکیم شهر مشغول شدند و سنگرها ساختند وحتی زنهاسنگ وکلوخ ببالای بامها بردند تابرسرسربازان بریزند. انجمن‌ملی دومرتبه نزدشاه نماینده فرستاد وموقعیت راتشریح‌کرد. ولی شاه همچنان غافل ماند و وفاداری خویش را بمنافع طبقات ممتازه‌اعلام می‌داشت . بالاخره درهنگام شب ازوخامت موقع باخبر گردید و فرداصبح بدون گاردبه‌انجمن ملی‌آمد . خبرآمدن شاه درمیان اعضای انجمن ایجاد سرور بیحد کرد ؛ ولی باز دراینموقع صدای طنین‌انداز **میرابو** بلند شد : «صبر کنیم تااعلیحضرت تصمیمات پسندیده‌ای راکه ازطرف اوبشارت‌داده‌اند باطلاع ما برسانند (وآن وقت اظهار شادی‌کنیم) خون برادران مادر پاریس جاری است .

اولین پذیرائی نمایندگان یک‌ملت بدبخت از پادشاه ،باید بصورت‌احترام آمیخته باندوه بعمل آید : سکوت ملت‌ها درسی است برای پادشاهان .»

پادشاه بانجمن ملی‌آمد ودرضمن نطق خویش گفت: «من‌خودم را بشما می‌سپارم» . ازاین جهت باکمال مهربانی ازاو پذیرائی‌شد . انجمن ملی‌اورا تا قصر سلطنتی بدرقه‌کرد . لویی ۱۶ هم بانجمن‌ملی اعلام‌داشت که«نکر» را دوباره بکار خواهدگماشت وفردا صبح برای تسکین‌ملت بپاریس خواهد رفت . درپاریس‌هم از او که‌ظاهراً بسمت‌ملت بازگشته بود پذیرائی شایانی بعمل آمد .

امانکر که بواسطهٔ بعضی ازاقداماتش مورد احترام ومحبت مردم‌واقع

شده بود ، بزودی محبوبیت خود را از دست داد . زیرا که فکر می‌خواست بواسطهٔ اصلاحات وصلح‌وسازش از انقلاب جلوگیری کند . وحال آنکه‌مردم در مقابل انقلاب که توده‌ها را بجنبش درمی‌آورد ، هرگز یارای پایداری ندارند وکسی که می‌خواهد قهرمان‌انقلاب‌باشد ، بایددرجلوی آن‌قرارگیرد وبالا عقب‌ماندن وزمین‌خوردن‌اویکی‌است .

سن‌بارتلمی مالکیت ـ (قبلا توضیح میدهیم که سن‌بار تلمی بروز ۲٤ اوت ۱۵۷۲ گفته‌میشود. دراین روز کاتولیك ها بتحریك اشخاص ذینفع برسر پروتستان‌ها ریخته، عده‌زیادی‌زن ، مرد وبچه را مانند گوسفندکشتار کردند وتاچندروز درتمام‌فرانسه این‌عمل‌را ادامه داده‌اند .)

جنبش پاریس بولایات سرایت کرد ودر آنهاهم مردم بنقض امتیازات‌طبقات بالا پرداختند . در شهرها علیه مأمورین سابق‌که با هرگونه تغییری مخالف بودند ، قیام کردند دردهات ، کاخ‌های سینیورها راآتش زدند . انجمن ملی میبایست برای آرامش مردم راجع به‌الغاء امتیازات تصمیم بگیرد واین امردرشب ٤ اوت بعمل‌آمد وتضاوت سینیورها ، عدم‌تساوی درپرداخت‌مالیات، مقررات کرپوراسیون ،وغیره‌لغو گردید .

این شب آثار فئودالیته را برانداخت ، توده را از بقایای رقیت سرواژرهائی داد، زمین‌هارا ازچنك سینیورها بیرون آورد ، باانقض تضاوت سینیورها که باقیماندهٔ قدرت‌های فردی بود ، قدرت عمومی و ملی را مستقر ساخت . این‌شب چهرهٔ کشور فرانسه را دگرگون گردانید وفرانسویهاراهم ازلحاظ حقوق سیاسی برابر کرد . اینشب‌را «سن‌بارتلمی مالکیت» نامیدند و حال آنکه در حقیقت باید « سن‌بارتلمی تعدیات و استفاده های سوء » نامیده شود .

اختلافات در داخل انجمن ملی ـ در اینموقع در حقیقت ملت فرانسه بدوقسمت تقسیم می‌شد : یکی صاحبان مزایا که‌انقلاب رااز دل‌وجان منفور می‌داشتند ودیگر طبقهٔ سوم ملت که انقلاب یگانه‌امید آنها بود ، ولی آنها هم بردو دسته بودند : یکی کسانی که می‌خواستند انقلاب را باآخرین نتایج واثراتش برسانند ودیگر کسانی که مخالفت شدید ویکدنده را بصلاح نمی‌دانستند ومعتقد بودندکه بایدانجمن ملی‌را راضی کرد وآتش انقلاب را ازاین ببعد باقبول بعضی از اصلاحات خاموش گردانید .

هرکدام از این دسته‌ها نمایندگانی درانجمن ملی داشتند . وقتی که آتش کینهٔ ملت بجوش آمد وسیل‌آسا جاری‌شد ، دستهٔ‌اول وسوم خواه‌ناخواه

تابع انقلاب‌شد، زیراکه کسی‌جرئت پایداری درمقا ـ نداشت وصمناً کی تصورنمی‌کردکه سیل انقلاب پایدارباشدعموماً تصورمیکردندکه‌وقایع بزودی خواهدگذشت ودوباره تسلط نظم گذشته پدیدارخواهد شد . ولی پس ازآنکه چندی ازانقلاب گذشت وانجمن ملی شروع بکارکرد ، این اختلافات آشکار گردید وطرفداران نجبا وروحانیون کوشیدندکه اقدامات انجمن ملی را بی اثر گردانند .

اما دستهٔ انقلابی ، برعکس بر روی اکثریت تکیه داشت و میخواست انقلاب ۱۷۸۹ ژوئیه را تکمیل کند . انقلاب ۱۷۸۹ ژوئیه در حقیقت حکومت را ازدست سلطنت مطلقه وفئودال‌ها بیرون آورده وبدست بورژوازی سپرده بود. دستهٔ انقلابی انجمن‌ملی می‌خواست این‌نتیجهٔ انقلاب را جلوتر ببرد وکاری کندکه بورژازی یگانه بهره‌بردار انقلاب نباشد . این‌دستهٔ انقلابی در عین‌حال‌که باطرفداران منافع بورژوازی درغالب مسائل رأی‌می‌داد، دربعضی‌از مسائل باآنها مخالفت داشت زیراکه چپ‌تراز آنها بود . ایندسته معتقد بود که ملت‌همین‌که حقوق خودش رابدست آورد، مشغول استراحت می‌شودواین استراحت اورا ضعیف می‌کند. ازاینجهت برای اینکه ملت را همیشه در حال بیداری نگاهدارد ، بتشکیل جمعیتها و کلوپ هائی‌اقدام کرد ، معروفترین کلوپ‌ها عبارت بودنداز .

کلوپ ژاکوبنها ـ ژاکوبنها سابقاً دسته‌ای ازروحانیون بودند وچون این‌کلوپ درمحل سابق آنهاتأسیس گردید . اعضای انقلابی آنهم بژاکوبن معروف شدند . اینها تندترین انقلابیون بودند وتاآخرین لحظه ازپیشروان انقلاب طرفداری کردند . مؤسس‌کلوب ژاکوبن ها رابابد **برناو، دوپرو لامت** دانست .

کلوب کردولیه‌ها ـ کردولیه‌ها هم سابقاً دسته‌ای از روحانیون‌بودند وچون این‌کلوب در محل سابق آنها تأسیس گردید ، اعضای انقلابی آنهم به‌کردولیه معروف شدند . این کلوب رادانتون در ۱۷۹۰ تأسیس نمود و بالاخره باکلوب ژاکوبنهایکی شد .

این کلوب‌ها علیه شاه ، روحانیون ، و درعین حال علیه خود انجمن ملی‌که اکثریت آن از ادامهٔ انقلاب میترسید ، مبارزه میکردند .

میرابو از اعضای میانه حال انجمن ملی بود . پدرش از اعیان بود وچون نسبت به‌پسرش که زندگی آزاد و آلوده بعیاشی داشت ، خیلی سختگیری میکرد وحتی اورابحبس انداخت . روح آزادی او طغیان‌کرد و

در انقلاب فرانسه درراس جریان قرار گرفت اما با ادامهٔ انقلاب موافقت نداشت و دراثر مذاکراتی که محرمانه با دربار بعمل آورده بود، میخواست سلطنت راحفظ نموده ، حکومت مشروطه برای فرانسه درست کند. حتی می‌گویند که میرابو مبالغ هنگفتی برای پرداخت قرضهای خودش ازدربار دریافت داشت ، ازاین‌موقع ببعد ، میرابو فصاحت وبلاغت خودش رادرخدمت دربار گماشت . امامرگ به میرابو مهلت نداد وددر۲ آوریل ۱۷۹۱ وفات یافت . میگویند آخرین سخنان او این بود : « من عزای سلطنت را در قلب خود میبرم .

فرارشاه ــ مرگ میرابوکه هوادار سلطنت بود ، جنبش انقلاب‌رابیشتر علیه پادشاه تسریع کرد . لوئی ۱۶ در این موقع فقط یك‌فکر داشت و آن این بودکه خودش وخانواده‌اش رابمحل امنی بسپارد ، از این جهت توطئه کردکه ازپاریس فرارنموده به «موندی مدی» وازآنجا به «وارن» برود وبا اتکاء بخارجه ، ارادهٔ خودش را برانجمن ملی تحمیل نماید ، حتی‌نماینده بدربارویین فرستاده ووعده گرفته بودکه هنگام جنك داخلی‌در امور فرانسه مداخلهٔ مسلحانه نمایند وحتی درکاغذ خویش بدربارویین‌نوشته بود: « اگر لازم باشدکه پاریس راآتش بزنیم آتش خواهیم زد واهالیش‌راکشتار خواهیم کرد ، درمواقع بلیات بزرك بایدعلاجهای بزرك بکاربرد .» این‌بوددرمانی که پادشاه فرانسه برای ملت‌خود پیش بینی‌میکرد ! بعدهاوقتیکه این پادشاه بدست ملت بقتل رسید بعضیها ، بعضی‌ازنازکدلان ، بعضی‌ازکسانی‌که‌دورتراز دماغ خودرا نمی‌بینند ، براحوال اومتأثر شدند ودرنظر نگرفتندکه‌اگراین شخص پیروز میشد ، چه سرنوشتی برای اهالی یك‌شهرویك‌کشور، آنهم‌بدست بیگانگان ، فراهم میکرد.

بهرحال ، فراردرنیمه شب۲۰ ژوئن۱۷۹۱ صورت گرفت‌یکی ازعشاق ملکه بعنوان درشکه‌چی انتخاب‌شد وپادشاه بلباس پیشخدمت خانواده‌درآمد. اما اتفاقاً درمیان راه شناخته شد وسربازانی‌که آنها راحامی‌خود میدانست. ازامر افسران سرپیچی‌کرده ، از او حمایت ننمودند اصرار و الحاح شاه و ملکه هم بجائی نرسید . بالاخره‌آنها راباسه نفر نماینده‌که ازطرف انجمن ملی فرستاده شده بودند بپاریس عودت دادند .

ده روزپس‌از عودت بپاریس ، قانون اساسی فرانسه‌رابامضای‌آن‌پادشاه شکست خورده رسانیدند . باین طریق وظیفهٔ انجمن ملی‌که انجمن مؤسسان هم نامیده می‌شود . پایان یافت واز این ببعد میبایست فرانسه‌طبق‌قانون‌اساسی

اداره شود .

نظری باولین قانون اساسی - انجمن مؤسسان « اعلامیهٔ حقوق بشر راصادر نمودکه مادر پایان این کتاب ترجمهٔ آن راذکر خواهیم کرد . اما چون اکثریت انجمن مذکوراز بورژواها تشکیل میشد ، آنها در عین حال که میخواستند اختیارات شاه را محدودکنند ، درصدد بودندکه تودهٔ ملت را هم زمام بزنند واز این‌که انقلاب دامنه پیداکندجلوگیری‌نمایند،این‌موضوع مخصوصاً درقانون انتخابات‌که ازطرف انجمن مؤسسان وضع گردید ، دیده میشود. بموجب این قانون فقط کسانی‌که باندازهٔ ارزش سه روزکار،مالیات مستقیم میپرداختند وعدهٔ آنها ۴،۲۹۸،۰۰۰ نفربود، حق رأی داشتند و سه میلیون نفر بقیه ازاین حق محروم بودند ، آن چهار میلیون نفرهم ازقرار هر صدنفر یکنفر «انتخاب‌کننده» انتخاب میکردند واین شخص میبایست از میان اشخاصی‌برگزیده شودکه لااقل باندازهٔ ارزش ده روزکار،مالیات‌مستقیم میپرداختند بالاخره نمایندگانی‌که از میان« انتخاب کنندگان» برگزیده میشدند ، میبایست ازمالکین باشندوسهم معینی مالیات بپردازند باینطریق قانون مذکور فقط بمنفعت پولدارها نوشته شده‌بود.

اعتراضات شدیدی علیه این قانون بعمل آمد **مارا** در روزنامهٔ خویش نوشت :

« ما چه صرفه‌ای از بر انداختن آریستو کراسی نجبا برده‌ایم اگر آریستوکراسی پولدارها رابجای آن بنشانیم؟»

روبسپیر ادعانامه‌ای برلهٔ ملت در این باره صادر نموده ، در آنجا گفت :

«پولدارها مدعی همه چیزهستند . آنها میخواهند همه چیز رابتصرف در آورند ... آنها آفت‌های ملت هستند . شما می‌خواهید ملت راهیج‌کنید وقدرت مطلق راپپولدارها بدهید!

انجمن قانونگزاری - انجمن مؤسسان پس‌از آنکه قانون اساسی فرانسه راباامضای شاه رسانید وبفرانسه مشروطه داد ، وظیفه‌اش بپایان‌رسید. انتخابات برای انجمن قانونگزاری شروع شد وانجمن اخیر ازاول اکتبر ۱۷۹۱ بکارآغازنمود.

در انجمن قانونگزاری ، سه‌دسته ، سه جمعیت ، سه حزب‌وجودداشت:

۱ . سلطنت طلبان ومشروطه خواهان که درسمت راست انجمن قرار داشتند .

۵ ـ قدرت یافتن کمون (حکومت پاریس) که خودش را نمایندهٔ ملت فاتح فرانسه میدانست و بدون تصمیم انجمن قانونگزاری دستور حبس پادشاه را صادر کرد.

کمون پاریس ـ در اینموقع دستهٔ راست انجمن قانونگزاری بسیار ضعیف شده و تقریباً از بین رفته بود، ولی میان انجمن قانونگزاری که در دست نمایندگان ژیرندن‌ها بود و کمون پاریس که در دست روبسپیر و یاران او بود، اختلاف شدیدی روی داد و کمون که میخواست تصمیمات قطعی‌تر و انقلابی‌تر اتخاذ کند، انجمن قانونگزاری را بدستگیری و حبس اشخاص، ظنون و تشکیل دادگاه جنائی مجبور ساخت.

ژیرندن‌ها عموماً بورژواهای آزادیخواهی بودند که تأمین منافع بورژوازی را برای انقلاب کافی میدانستند. اینها در اینموقع که منافع بورژوازی تأمین شده بود، دم از قانون می‌زدند و از تصمیمات شدید توده‌ای احتراز داشتند اما یاران روبسپیر که همین کوهستانیهای انجمن قانونگزاری بودند، اقدامات سریع و شدید را برای پیروزگردانیدن انقلاب لازم میدانستند و از اینکه توده را بجنبش دعوت کنند، بیمی نداشتند. آنها بوضع قوانین سطحی و اتخاذ مقرراتی که فقط تجارت و صناعت بورژوازی را آزاد کند و چارهٔ اساسی دردهای توده نباشد، قناعت نمی‌کردند و می‌خواستند علیه بورژواهای پولدار از منافع طبقات فقیر طرفداری کنند.

وقتی که خبرهای خارجی و عملیات خائنین انقلاب که برای خاموش کردن آن بپاریس نزدیك میشدند بکمون رسید، اعلام کرد. «وطن در خطر است» و از مردم پاریس درخواست نمود که یك ارتش ۶۰۰۰۰ نفری تشکیل بدهند.

در اینموقع شماری از طرف «مارا» عضو کمون پاریس داده شد که صحنهٔ جدیدی در انقلاب فرانسه باز کرد. این شعارها این بود:

«ملت باید داد خود را خودش بستاند و بدشمن خارجی روآور نشود مگر وقتی که دشمنان داخلی را بهلاکت رسانیده باشد.» کمون پاریس حق داشت، آنچه انقلاب فرانسه را در خطر می‌انداخت، تردید این و آن و خیانت کسانی بود که هنوز درمیان توده راه پیدا میکردند. بهرحال کشتار زندانیان در روز ۲ سپتامبر شروع شد و چهار روز و چهار شب تا ۶ سپتامبر بطول انجامید و ۱۱۰۰ نفر را بخاك هلاك انداخت

کمون پاریس در اثر روحی که در انقلاب دمید، توانست ارتش فداکاری از میهن پرستان فرانسوی تشکیل داده، قشون پروس را که تا «وردن» پیش آمده بود، در «والمی» شکست بدهد.

انجمن دوم مؤسسان، انجمن جدید مؤسسان که به کنوانسیون معروف

می‌باشد ، غالباً ازمیان ژاکوبنها انتخاب شد ودر اولین جلسهٔ خویش در ۲۱ سپتامبر ۱۷۹۲ بالغاء سلطنت فرمانداد وباصرار روبسپیر و یاران او ، لوئی ۱۶ راکه اسناد جدیدی دربارهٔ خیانتش کشف شده بود بپای گیوتین فرستاد.

کنوانسیون برای اینکه بتواند دراینموقع خارق‌العاده تصمیمات سریع اتخاذ کند ، چندسازمان تازه بوجود آورد: دادگاه انقلابی ، کمیتهٔ نظارت درهر کمون ، کمیتهٔ نجات‌ملی ـ کنوانسیون ازافراد ژیرندن و کوهستانی تشکیل میشد و نفوذ بیشتر باژیرندنها بود . چنانکه گفتیم ، ژیرندنها و کوهستانیها بایکدیگر درکشمکش بودند، تاآنکه بالاخره کوهستانیهادراثر کوشش افرادی ازقبیل «مارا» و «روبسپیر» در روز ۳۱ مه ۱۷۹۳ بکمك کمون پاریس ۸۰/۰۰۰ فردمسلح و ۶۰ توپ گرد آورده، محل کنوانسیون را محاصره کردند .

کنوانسیون در اول مقاومت کرد و رئیس آن اظهار داشت : «ملت چه می‌خواهد ؟ کنوانسیون جز باو وشرافت او نپرداخته است .» یکی از کوهستانیها جواب داد : «ملت‌قیام نکرده‌است تاجمله پردازی بشنود ؛ بلکه قیام‌او برای این‌است که فرمان بدهد . ملت‌میخواهد که ۳۴ نفر مقصر را باو تسلیم کنند» وچون کنوانسیون بازهم درصدد مقاومت بود ، کوهستانی‌ها اشاره باسلحه کردند کنوانسیون ناچار تسلیم‌شد و ۲۹ نفراز اعضای خودرا اخراج نموده، تحت‌نظر قرارداد .

ازاین ببعد کمون بر کنوانسیون مسلط شدوغلبهٔ آن نه‌فقط فتح سیاسی بلکه فتح اجتماعی بود : پیروزی طبقات پائین اجتماع بربورژوازی پولدار .

ازهر طرف علیه‌این پیروزی قیام کردندوژیرندن‌هادرهر گوشه‌ای‌شورشی راه انداختند ، درلیون یکی‌ازکوهستانیهای معروف را کشتند ودختری بنام « شارلوت » مارا را بقتل آورد وقلب او را بکنوانسیون عرضه داشتند .

درهمین‌موقع جنك خارجی نیز باکمال شدت ادامه داشت و بیگانگان بتحریك دشمنان داخلی مشغول پیشرفت و ایجاد وحشت بودند . در چنین هنگام خارق‌العاده‌ای لازم بود که تاکتیك قاطعی ازطرف کنوانسیون اتخاذ شده سرکوبی دشمنان داخلی بشدید ترین‌وجهی صورت گیرد ، تا مقاومت‌در مقابل‌خارجی‌ها میسرباشد. این‌تاکتیك رابروبسپیر بر کنوانسیون تحمیل کرد.

روبسپیر در یادداشت های ژوئن ۱۷۹۳ خویش چنین نوشته است : « خطرات داخلی ناشی از بورژواهاست ، برای پیروزی بر بورژواها باید ملت‌را باهم متحد ومتفق گردانید . همهٔ وسائل آماده شده بودکه ملت را در

یوغ بورژواها بگذارند ومدافعین جمهوریت رادرزیر گیوتین بهلاکت برسانند آنهادر مارسی ، بردو ودرلیون پیروزشدند، درپاریس هم اگر شورش کنونی نبود، پیروزمی‌شدند ... باید ملت باکنوانسیون متحد شودو کنوانسیون ازملت استفاده کند . بایدبجنگجویان اسلحه داد ، باید آنها را بخشم آورد ، باید آنها را روشن و آگاه ساخت ، باید شوق ملت را نسبت بجمهوریت به کلیهٔ وسائل ممکنه برانگیخت » .

درهمین دوره بود که کنوانسیون قانون اساسی جدیدیکه به «قانون اساسی ۱۷۹۳» معروف است، تصویب کردوما ترجمهٔ قسمتی ازآنرا درپایان این کتاب خواهیم آورد . اما چون قانون مذکورخیلی آزادیخواهانه بودو درآن وقع فوق العاده نمی‌توانست مورد عمل قرار گیرد، اجرای آنرا بتأخیرانداختند .

کنوانسیون در ۱۰ اکتبر ۱۷۹۳ فرمان دادکه حکومت موقتی فرانسه تازمان صلح حکومت انقلابی خواهدبود، درهمین موقع کمیتهٔ نجات ملی را به روبسپیر واگذار کردند و اختیارات کاملی باو دادند . بطوریکه وزراء وژنرالهاهمگی زیرفرمان اوبودند .

انقلاب روبتکامل میرفت، طرفداران کمون ازحدود توقعات بورژوازی تجاوز کرده، بسوی مساوات مطلق میرفتند وفرمان ذیل که ازطرف درلیون صادرشد ، نمایندهٔ طرزتفکر آنهاست :

«چون ثروت وفقر هردو باید ازرژیم مساوات ناپدید گردند دیگر یك نان از آردخالص برای ثروتمند ویك نان ازسبوس برای فقیر پخته نخواهدشد، تمام نانواها درمقابل مجازات حبس، موظف‌اند که فقط یك نان و نوع خوب نان ، **نان مساوات**، تهیه کنند» همین اشخاص تصمیم گرفتند که بتمام مردم افلیج وپیر باید بخرج اغنیاء غذاولباس ومنزل داده شود .

از این ببعد دورهٔ عملیات جدید کمون شروع شد و طبق قانون مظنونین که از تصویب کنوانسیون گذشت ، بکشتار توطئه‌چیانی که بسود دشمنان خارجی کارمیکردند، آغازنمودند. بدیهی است که رسیدگی دادگاههای انقلابی چندان دقیق نبوده ودرچنان وضعیت خارق العاده‌ای نمی توانست دقیق باشد ،ازاین جهت، بیگناهانی هم بقتل رسیدند . امامنظوری که روبسپیر و یاران اوداشتند جزبا اتخاذ تصمیمات فوری قابل اجراء نبود .

ازاولین کسانی که بقتل رسیدند ، ماری آنتوانت وژیرندنهائی بودند که از روز ۲ ژوئن بازداشت شدند . « دانتون » هم ازکسانی بودکه بجرم ضعف هائی که نشان داد ، گرفتار گیوتین گردید.

از اول ماه مارس ۱۷۹۳ تا ۲۷ ژوئیه ۱۷۹٤ عدهٔ کسانی که محاکمه شدند و بقتل رسیدند، در تمام فرانسه بالغ بر ۱۲۰۰۰ نفر میشود. این کشتارها بعمل آمد، اما مقصود اصلی کمون نیز برآورده شد. باین معنی که خطر خارجی و داخلی مرتفع گردید، شورشهای ژیرندنها که از طرف توده ها پشتیبانی نشد، شکست خورد. اطریشیها و پروسیها از مرز فرانسه بدور رانده شدند.

اما نگاهداری این وضعیت خیلی مشکل بود، زیرا که هم کهنه پرستان قدیمی و هم بورژواهای تازه بدوران رسیدهٔ انقلابی با طرح روبسپیر مخالف بودند. روبسپیر در یکی از گزارشهای خود گفته بود: مقصد انقلاب عبارت از فراهم آوردن اوضاعی است که «در آنجا هیچ نوع تشخصاتی بوجود نیاید، مگر از خود مساوات ... که در آنجا وطن، آسایش هر فرد را تأمین کند، که در آنجا تجارت سرچشمهٔ ثروت ملی باشد، نه اینکه فقط غنای بیکران چند خانواده را فراهم نمایند. «این پیشنهادها اگرچه نقشهٔ دقیقی برای عملی شدن نداشت. ولی کافی بود که بورژوازی را که میخواست انقلاب را بنفع تجارت آزاد خویش تمام کند، علیه روبسپیر بشوراند. مرتجعین دیگر هم با او همداستان بودند و کشتار کمون را بعنوان بیرحمی و قساوت بهانه قرار میدادند.

روبسپیر می گفت:

«تا کی ستمکاری جنون آمیز جباران، عدالت و عدالت ملت، بربریت پلمرد نامیده خواهد شد؟ بعضی ها فریاد می کشند: ترحم بشاه پرستان! ترحم به تبهکاران!، نه! ترحم به بی گناهی، ترحم به ناتوانان، ترحم به بی نوایان، ترحم به بشریت!.»

روبسپیر شاگرد تعلیمات ژان ژاك روسو بود و در پابند بودن باصول، تعصب خاصی داشت. روبسپیر در انجمن مؤسسان پیشنهاد کرد که مجازات قتل ملغی شود، ولی وقتیکه خودش وارد عمل شد و درجهٔ نسادو لزوم اقدامات قطعی را مشاهده کرد روش دیگری پیش گرفت.

بالاخره ژیرندنها دستهٔ ـ باصطلاح ـ معتدل کنوانسیون را نیز باخود یار کرده، توطئه چیدند که اورا باتهام دیکتاتوری و آدم کشی محکوم نمایند و اولین نقشهٔ آنها این بود که روبسپیر را از حرف زدن مانع شوند، چون که تأثیر گفتار اورا میدانستند. روز ۲۷ ژوئیه در جلسهٔ کنوانسیون دست بکار زدند و اتهامات خود را با حرارت تمام علیه روبسپیر در میان هلهله ها و کف زدنها بیان نمودند، روبسپیر چند بار اجازهٔ صحبت خواست اما رئیس مجلس در هر مرتبه برای اینکه صدای اورا بپوشاند، زنك را بصدا در آورد. وقتی که دستور دستگیری وی صادر شد فریاد زد: «برای آخرین دفعه، رئیس قاتلها! از تو

اجازهٔ صحبت می‌خواهم ۱۰این صدای اُوراهم بأفریاد : «زنده‌باد جمهوریت» خفه‌کردند .ربسپیر گفت : «جمهوریت ازبین رفت ! راهزنها غلبه کردند»

وقتی‌که خبردستگیری ربسپیر بکمون پاریس رسید ، دست بشورش زد وروبسپیررا رهائی داد . امادر اثر خیانت ، مغلوب شد وربسپیر در حالیکه چانه‌اش درهم شکسته بود ، دستگیر گردید و با ۲۱ نفردیگر زیر گیوتین کشانیده شد. فردای آنروز ۷۰ نفروپس‌فردا ۱۳ نفردیگرازاعضای کمون بدست همان کسانی‌که خودشان را مخالف کشتار نشان می دادند ، بقتل‌رسیدند .

وقتی‌که گاری محکومین بسمت میدان اعدام روانه بود ، ربسپیر با لباس ابریشمی آبی خود؛ بارخساره‌ای که ازخطوط خونین منقش گشته ودر اثردرد هولناك چانه درهم کشیده شده بود ،باچشم های بهم گذاشته بعملیات ناتمام خویش فکرمیکرد . وقتی که‌بزیر گیوتین رسید ، شاگردجلاد بطوری باند روی زخم‌اورا بشدت کند، که‌فریاد وحشتناکی ازربسپیر بلندشدوجمعیت مشاهده کرد که فك‌پائین اواز فك‌بالا جداشد واز دهان او که بوجه ترس آوری بازماند ، خون رنگین وی جاری گشت .

حتی دشمنان ربسپیر انصاف میدهندکه او هیچوقت‌ازپرنسیپهای خود جدا نشد ودربحبوحهٔ اقتدارش باکمال سادگی زندگانی کردبطوری‌که بساو لقب (فاسد نشدنی) داده بودند .

سرانجام انقلاب ـ سرنوشت انقلاب بعداز هلاکت ربسپیر بدست بورژواها افتادکه آنرا متوقف ساختند.

ترس بورژواها از ادامهٔ انقلاب وعکس‌العمل مرتجعین شاه‌پرست باعث شدکه کنوانسیون در۲۶ اکتبر ۱۷۹۵ جای خودرا به (دیرکتوار) داد واز ۹ نوامبر۱۸۹۹ دیکتاتوری ناپلئون اول آغاز گردید : بعد از ناپلئون دوباره از۱۸۱۵ تا۱۸۴۸ سلطنت مشروطه درفرانسه برقرار شد ومشروطیت درسال اخیردراثرانقلاب بجمهوریت مبدل گشت . اما این جمهوریت نیزباکودتای ۱۸۵۱ (بدست ناپلئون سوم) ازبین رفت . تاآنکه انقلاب ۱۸۷۰ پیش‌آمد ودراین‌انقلاب که طرفداران طبقهٔ پرولتاریا گردانندهٔ اصلی‌آن بودند، تقریباً مدت یکماه حکومت کارگری‌درپاریس برقرارشد، ولی این حکومت نیز با خشم‌تمام بوسیلهٔ بورژوازی‌درهم‌شکسته‌شدوژیم‌جمهوری‌درفرانسه مستقر گشت.

دراین‌انقلابات آنچه‌بیشتر قابل توجه میباشد ، ماهیت‌حکومت هاست. دولت‌فرانسه پیش‌ازانقلاب برروی فئودالهاتکیه داشت‌وحافظ منافع‌آنها بود .

دولت درحقیقت ماشین فشاری بودکه بدست فئودالها برسر طبقهٔ سوم

گذاشته می‌شد . حالا باید دید آیا این دستگاه پس از انقلاب فرانسه که چنانکه دیدیم انقلاب بورژوازی بود ، از بین رفت؟

ماشین دولت که درعرض این انقلابات چندین مرتبه سرنگون گردید، نه فقط خورد نشد ، بلکه کامل‌تر گردید . یکی از علل انقلاب فرانسه این بود که بورژواها از لحاظ منافع صنعتی و تجارتی خودشان می‌خواستند مرکزیت بیشتری در حکومت بوجود آید و این موضوع بیشتر باعث استحکام قدرت دولت و تکامل ماشین آن بود از طرف دیگر، بورژوازی پس از آنکه روی کار آمد، برای اینکه بتواند از انقلابات جلوگیری کند ، ناچار بر قدرت این دستگاه افزود و از اینجهت دولت بورژوازی از این لحاظ از دولت فئودالی سابق دارای دو جنبهٔ مشخص کننده می‌باشد بوروکراسی وارتش دائمی که برعدهٔ خدمتکاران دولت افزوده ، شکستن این دستگاه را دشوارتر می گرداند .

بورژوازی نمیخواست قدرت را در دست گرفته ، دستگاه دولت این ماشین فشار- را درهم بشکند، بلکه میخواست آن را با اقتصاد بورژوازی مطابقت دهد. پس از انقلاب فرانسه در ماهیت دولت که استیلای دستهٔ خاصی میباشد ، تغییری نداد ، بلکه فقط آن دسته را تغییر داد ، یعنی بورژواها را بجای فئودالها نشانید .

***

۳۵

اعلامیهٔ حقوق بشر

نمایندگان ملت فرانسه که در «انجمن ملی» مجتمع گردیده‌اند ، چون مشاهده نمودند که ندانستن و فراموش کردن و ناچیز شمردن حقوق بشر یگانه علل بدبختیهای عمومی و فساد دولت است ، مصمم شدند که در اعلامیهٔ رسمی و پرشکوهی، حقوق طبیعی و انتقال ناپذیر ومقدس بشر را طرح و بیان نمایند، تا این اعلامیه همواره در نظر تمام افراد هیئت اجتماع باشد و پیوسته حقوق و تکالیف آنها را تذکر دهد، تا بتوانند عملیات قوهٔ مقننه وعملیات قوهٔ مجریه را در هر لحظه با مقصودی که از هر سازمان سیاسی در نظر است مقایسه نموده و بالنتیجه آنها را محترم تر بدارند ، تا درخواستهای افراد که از این ببعد درروی اصل ساده ومسلمی مبتنی می گردد ، همیشه متوجه حفظ قانون اساسی وسعادت عمومی باشد .

بالنتیجه ، انجمن ملی درحضور خالق متعال ودرظل عنایات او حقوق ذیل را برای بشر وفرد اجتماع می‌شناسد واعلام میدارد:

۱ ـ افراد بشر ، آزاد ومساوی درحقوق بدنیا می‌آیند وآزاد ومساوی درحقوق می‌مانند ، تشخصات اجتماعی نمیتوانند غیر فایدهٔ عمومی مبنای دیگری داشته باشد .

۲ ـ منظور از هر اجتماع سیاسی عبارت است از حفظ حقوق طبیعی بشر که مرور زمان نمی‌پذیرد ، و این حقوق عبارتند از : آزادی ، مالکیت، امنیت و مقاومت در مقابل ظلم.

۳ ـ هر حاکمیتی اصولا مبتنی بر ملت است و هیچ هیئتی و هیچ شخصی نمی‌تواند قدرتی اعمال نماید که صریحاً از ملت ناشی شده است.

٤ ـ آزادی عبارت است از قدرت بانجام هر عملی که بدیگری ضرری نمی‌رساند . باینطریق ، اعمال حقوق طبیعی هر فرد دارای حدود نیست مگر آن حدودی که وجود آنها تمتع اعضای دیگر اجتماع را از همین حقوق تأمین می‌نماید این حدود را فقط قانون میتواند تعیین کند.

۵ ـ قانون حق ندارد منع کند مگر عملیاتی را که برای جامعه زیان آور است . از آنچه بوسیلهٔ قانون منع نشده است نمی‌توان جلوگیری نمود و هیچکس را نمیتوان بآنچه قانون حکم نمی‌کند، مجبور گردانید .

٦ ـ قانون عبارتست از بیان ارادهٔ عمومی . تمام افراد جامعه حق دارند که شخصاً و یا بوسیلهٔ نمایندگان خویش در ایجاد آن شرکت نمایند . قانون باید برای همه یکی باشد ، خواه در موردی که از چیزی حمایت نماید و خواه در موردی که مجازات می‌دهد . چون تمام افراد جامعه در نظر قانون با یکدیگر مساوی هستند، آنها می‌توانند بکلیه مقامات، پست ها و مشاغل عمومی بر حسب اهلیت خویش بطور تساوی و بدون هیچ تفاوتی غیر از تفاوت فضایل و هنرمندیهای خودشان نائل آیند .

۷ ـ هیچ فردی را نمیتوان متهم ساخت ، یا توقیف نمود یا حبس کرد مگر در مواردی که قانون معین کرده و برحسب اشکالی که قانون مقرر داشته است . کسانی که دستورات خودسرانه صادر میکنند و یا بصدور چنین دستوراتی تحریص مینمایند و یا مجری آنها هستند ، باید تنبیه شوند . اما هر فرد اجتماع که بموجب قانون دعوت و یا جلب می‌شود ، باید فوراً اطاعت کند . چنین شخصی اگر مقاومت کند مجرم است .

۸ ـ قانون نباید مجازاتهائی برقرار گرداند، مگر آنکه کاملا و صریحاً ضروری باشد ، و هیچکس را نمی‌توان مجازات کرد مگر بموجب قانونی که وضع گردیده و قبلا برای آن جرم بخصوص بتصویب رسیده و قانوناً با آن جرم مطابقت داده شده است .

۹ ـ چون هر کسی تاوقتی که اعلام مجرمیت او نشده بیگناه محسوب می‌شود ، هرگاه توقیف کردن وی ناگزیر باشد ، از هرگونه تشدیدی که برای

دسترسی داشتن باو ضروری نباشد باید جداً بوسیلهٔ قانون جلوگیری شود.

۱۰ـ هیچ کس نباید از لحاظ عقایدش، حتی عقاید مذهبی، تا وقتی که ابراز آن عقاید، نظم عمومی را که قانون مقرر داشته است برهم نزند مورد مزاحمت قرار گیرد.

۱۱ ـ تبادل آزادانهٔ افکار، عقاید، یکی از گرانبهاترین حقوق بشر است. ازاین جهت هر فرد جامعه میتواند آزادانه حرف بزند، بنویسد و بچاپ برساند، مگر آنکه طبق مواردی که بوسیلهٔ قانون تعیین شده است از این آزادی سوء استفاده نماید.

۱۲ ـ تضمین حقوق بشر وفرد اجتماع ایجاب می کند که یك قوهٔ عمومی وجود داشته باشد. پس، این قوه بنفع عموم برپا گشته نه بنفع خاص کسانی که بدست آنها سپرده شده است.

۱۳ ـ برای نگاهداری قوهٔ عمومی و برای مخارج اداری، یك مالیات مشترك ضرورت دارد. این مالیات باید درمیان تمام افراد جامعه برحسب توانائی آنها بطور تساوی سرشکن شود.

۱۴ـ افراد جامعه حق دارند که بوسیلهٔ خودشان و یا بوسیلهٔ نمایندگانشان، ضرورت مالیات عمومی، نسبت آن بدارائی افرادرا تحقیق نموده، آزادانه بآن رضایت دهند، مصرف آن را مراقبت کنند، تعرفه ومبنای وصول ومدت آن راتعیین کنند.

۱۵ ـ جامعه حق دارد ازهرمأمور اداراتِ خودش حساب بکشد.

۱۶ ـ هرجامعه‌ای که تضمین حقوق درآنجا تأمین نشده و تفکیك قوا معین نگردیده، بهیچ وجه دارای قانون اساسی نیست.

۱۷ ـ چون مالکیت یك حق غیرقابل نقض و مقدس است، هیچکس را نمیتوان ازآن محروم کرد، مگر درصورتی که مصالح عمومی که قانوناً تثبیت شده آن راایجاب نماید و مشروط باینکه خسارت عادلانهٔ آن قبلا پرداخت شود.

***

۲۱ ـ معاونت‌های عمومی، قرض مقدس جامعه است. جامعه باید بافراد بینوای خود، خواه ازاینطریق که کاربرای آنها تهیه کند، وخواه ازطریق تهیهٔ وسائل زندگانی برای آنهائی که قادر بکار کردن نیستند، لوازم زندگی بدهد.

۳۶

دوماده از قانون اساسی ۱۷۹۵

۳۵ ــ وقتی که حکومت، حقوق ملت را نقض میکند، انقلاب برای ملت و برای هردسته از ملت، مقدس‌ترین وناگزیرترین وظایف است